

هو الحكيم

رساله نوين

درباره بناء اسلام بر سال و ماه قمرى

تفسیر آیه

ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله

یوم خلق السماوات و الارض منها اربعه حرم ذلک الدین القیم

بحث تفسیری، روایی، فقهی و تاریخی

تاليف

علامه آیت الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیه

## مقدّمه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

و صلّى الله على سیدنا محمّدٍ و آله الطاهرین

و لعنة الله على اعدائهم اجمعین

و لا حول و لا قوّة الاّ بالله العلى العظیم.

 این حقیر ناچیز در ضمن بحث و كتابت دوره امام شناسى، از دوره علوم و معارف اسلام، در توطئه و تمهید واقعه غدیر خمّ و فحص در اطراف و جوانب مساله و ملاحظه ظروف و مقتضیات، و نگرشى به وضع آن محیط و تماشاى زمینه‌ها و مواقع افكار و اندیشه‌ها، در اعلان عمومى و نصب علنى حضرت أمیر المؤمنین علىّ بن أبى طالب علیه السلام را به امامت و ولایت مطلقه كلیه الهیه؛ خود را نیازمند دید تا بحثى جامع در حِجّة الوداع و سفر حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلم از مدینه به مكّه بنماید.

 در بحث غدیر كه چهار جلد ـ از جلد ششم تا جلد نهم ـ این دوره را استیعاب نمود، داستان مسافرت رسول خدا در سنه دهم از هجرت به مكّه، و خصوصیات وقایع و جریانات حادثه؛ كاملا بررسى و تحلیل شده و قسمتى از مجلد ششم را فرا گرفت.

 از جمله آن وقایع، خطبه هایى است كه آن حضرت در مكّه و در سرزمین عَرَفات و در مِنَى ایراد كردند.

 در ضمن خطبه آن حضرت، در مسجد الخَیف، واقع در مِنَى كه در روز عید قربان ایراد شد ـ و خطبه‌اى بسیار عالى و راقى و حاوى بسیارى از احكام و دستورات و توصیه‌ها و اندرزهاست ـ سخن از نسیئ كه عبارت است از: تأخیر انداختن احكام و تكالیف مقرره هر ماه به ماه دیگر، و به زمان‌هاى بعد؛ به میان آمد و حضرت با استشهاد به آیه قرآن، آن را موجب زیادى كفر دانسته؛ و تصریح نمودند كه:

 باید تكالیف و اعمال، طبق شهور قمریه بجاى آورده شود كه دوازده ماه است؛ و چهار ماه از آن كه رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرّم است؛ ماههاى احرام شمرده مى‌شود و به عقب انداختن حجّ و سایر تكالیف را از زمان مقرّر خود در شرع كه طبق شهور قمریه است؛ حرام است.

 و إعلام داشتند كه:

 ألا و إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوُمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ و الأرْضَ؛ السَّنَهُ اثْنَاعَشَرَ شَهْراً مِنهَا أربَعَهٌ حُرُمٌ: ثَلاثَهٌ مُتَوَالِیاتٌ: ذُو القَعْدَهِ و ذُو الحَجَّهِ و المُحَرَّمُ و رَجَبُ مُضَرُ الَّذِى بَینَ جُمَادَى و شَعْبَانَ.

 عرب جاهلىّ كه به جهت تناسب فصول، از حیث اعتدال هوا و از حیث تجارت و فروش أمتعه خود، حج را از ماه‌هاى قمرىّ به ماههاى شمسىّ بر مى‌گردانید؛ و هر سال چند روز به تاخیر مى‌انداخت؛ كار غلطى بوده است؛ و در این سال كه سنه دهم از هجرت است، زمان در دور خود به

همان كیفیتى بازگشته است كه: خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید؛ و حجّ بر موقع و محلّ خود در شهور قمریه رسیده است كه براى آن مقرّر و معین شده بود.

 حقیر بحول الله و قوته، بحث را در این زمینه، گسترش داده؛ و اطراف و جوانب مساله را بررسى كرده و به اثبات رسانید كه: تقویم قمرى از ضروریات اسلام است، و حتّى ضمیمه نمودن تاریخ شمسى را با قمرى، همانطور كه امروز مرسوم شده است، كار غلطى است كه در نتیجه عدم توجّه به مفاسد و معایب آن معمول گردیده است. در سراسر اقطار اسلام، تاریخ منحصر به قمرى است؛ و همه كشورهاى اسلامى بنابر ضرورت دین، باید دست از تاریخ شمسىّ كه در اثر نفوذ استعمار كافر رائج گردیده است، بردارند.

 یكى از اركان مهمّ وحدت اسلامى، اتحاد در تاریخ است كه حتما باید براساس تاریخ هجرّى قمرّى كه از جهت اتفاق و اجماع مسلمین و تاریخ و حدیث و سیره پیامبر اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم، جاى هیچگونه شبهه و تردیدى نیست، مقرر و رائج و دارج گردد.

 این بحث بسیار جالب و نفیس خاتمه یافت؛ بطوریكه بعضى از دانشمندان و اعلام؛ اصرار برآن داشتند كه به صورت رساله‌اى جداگانه طبع شود تا در دسترس عموم قرار گیرد استفاده از آن منحصر به كسانى كه فقط دوره امام شناسى را تهیه و مطالعه مى‌كنند، نباشد.

 بنابراین، مسؤول آنان را اجابت نموده، و به صورت رساله مستقلى به نام رساله نوین درباره بناء إسلام بر سال و ماه قمرى، مطالب را بدون كم و كاست تحریر نموده؛ تا مورد استفاده همه اهل تحقیق قرار گیرد و مَا اجْرِى

الّا عَلَى اللهِ، عَلَیهِ تَوَکلْتُ و الَیهِ انِیبُ و اللهُ غَایهُ المَسْؤُولِ و نَهَایهُ المَأمُولِ.

 مشهد مقدس قریب ظهر روز ٢٢ شهر محرم الحرام

 سنه ١٤٠٦ هجریه قمریه

 سید محمّد حسین الحسینى الطهرانى

 إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ

 يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ

# بناء اسلام بر سال و ماه قمرى

بسم الله الرحمن الرحیم

و صلّى الله على محمّد و آله الطاهرین،

و لعنة الله على اعدائهم اجمعین، من الآن الى قیام یوم الدین،

و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظیم.

## حركت رسول خدا از مكه براى عرفات

 قال الله الحكیم فى كتابه الكریم:

 وَ إِذْ بَوَّأْنا لِإِبْراهِيمَ مَكانَ الْبَيْتِ أَنْ لا تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْقائِمِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ\* وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالًا وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ‌\* لِيَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُوماتٍ عَلى ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعامِ فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ\* ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ‌\* ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ حُرُماتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ

الْأَنْعامُ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ[[1]](#footnote-1)

(و یاد بیاور اى پیغمبر) زمانى را كه ما مكان بیت الله الحرام را براى ابراهیم مهیا و آماده نمودیم، اینكه هیچ چیزى را شریك من قرار مده! و این بیت مرا براى طواف كنندگان و قیام كنندگان به نماز و براى ركوع كنندگان، سجده كنندگان پاك و پاكیزه گردان؛

 و در میان مردم اعلان و اعلام حج كن، تا اینكه به سوى تو پیادگان و بر هر شتر لاغرى (كه از بُعد سفر و رنج مسافت، ضعیف و لاغر شده است) رهسپار گردند؛ آن شترانى كه از راه دور و مسافت درازى مى‌آیند، به جهت اینكه مردم بهره‌ها و منفعت‌هاى خود را مشاهده كنند؛ و در آنها حضور یابند؛ و اسم خدا را در ایام معلومه و مشخصه به یاد و زبان آورند؛ بر آنچه از چهار پایان غیر قادر بر تكلم (شتر، گاو، گوسفند) روزى ایشان كرده است؛ پس شما از آن چهار پایان بخورید! و به گرسنه فقیر در شدّت و سختى بخورانید!

 و سپس بایستى از احرام بیرون آیند؛ آلودگى‌ها و چرك و پلیدى را از خود دور كنند؛ و باید به نذرهاى خود وفا كنند؛ و باید گرداگرد خانه و بیت الله قدیمى طواف نمایند.

 اینست اى پیامبر كه هر كس چیزهاى محترم خدا را بزرگ و مُعظّم بدارد، براى او پسندیده است در نزد پروردگارش. و چهار پایان بر شما حلال شد؛ مگر آنچه را كه براى شما خوانده مى‌شود. پس بنابر این از رجس و پلیدى از بت‌ها دورى گزینید! و از گفتار دروغ و كلام باطل و ناروا پرهیز كنید!».

 بارى، رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم پس از انجام طواف و سعى و بیان حكم تمتع براى تمام كسانیكه با

خود هدى نیاورده بودند؛ با جمیع متعلّقان و دختر گرامى خود حضرت زهراء سلام الله علیها؛ و با اولاد صغار آن بى بى عالم كه در آن سفر در معیت مادر خود بوده‌اند: حضرت امام حسن و امام حسین و زینب و ام كلثوم علیهم السلام كه به ترتیب عمرشان در حدود هشت سال، و هفت سال، و كمتر از این مقدار بود؛ و با جنین او: حضرت محسن علیه السلام كه بر حسب قرائن در زمان حج، بى بى حامل به او بودند؛ به ابطح كه در مشرق مكه است آمدند؛ و این چند روزى را كه تا زمان حجّ مانده است در آنجا توقف كردند.

 و بنا بر آنكه در روز یكشنبه چهارم ذو الحجة وارد مكه شده باشند، چهار شب دیگر در مكه توقف كردند،[[2]](#footnote-2) و در روز هفتم كه آن را یوْمُ الزَّینَة گویند به جهت زینت كردن شترهاى هدى به روپوش‌ها، خطبه‌اى خواندند[[3]](#footnote-3)، و در روز هشتم كه روز ترویه است نیز خطبه‌اى ایراد كردند و مردم را به كیفیت عمل به مناسكشان آگاه كردند[[4]](#footnote-4)؛ و در روز پنجشنبه هشتم كه ترویه است قبل از زوال شمس و یا بعد از آن به طرف منَى حركت كردند؛ و دستور دادند كه در همین روز تمتع كنندگان؛ به احرام حج از مكه مُحرِم شوند؛

و لبیك‌گویان به جانب منَى بروند.[[5]](#footnote-5)

 و بنا بر این غیر از خود حضرت رسول اكرم و حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام و كسانى كه با خود هَدْى آورده بودند، جمیع تمتع كنندگان از روز چهارم كه به دستور آن حضرت از احرام بیرون آمده بودند. تا روز هشتم (ترویه) مُحِلّ بودند؛ و در این روز مُحْرِم شده و به صوب مِنَى رهسپار شدند.

 رسول خدا به منى آمدند؛ و نماز ظهر و عصر و مغرب وَ عشاء را در منى بجاى آوردند؛ و تا به صبح در منى توقف كردند؛ و نماز صبح روز نهم را كه روز عرفه است نیز در مِنَى بجاى آوردند؛ و سپس عازم عرفات شدند، و در این مسئله هیچ خلافى نیست كه رسول خدا این پنج نماز را در مِنَى انجام دادند. و حتى كسانى كه تصریح كرده‌اند كه رسول خدا بعد از زوال شمس در روز ترویه حركت كردند؛ نیز تصریح كرده‌اند كه نماز ظهر را در مِنَى بجا آوردند.[[6]](#footnote-6)

 و بر همین اساس و بر اصل روایاتى كه از اهل البیت علیهم السلام وارد است، مستحب مؤكد است كه حجّاج از

مكه یكسره به عرفات نروند؛ بلكه شب عرفه را در مِنَى بیتوته كنند؛ و صبح روز عرفه به جانب عرفات رهسپار گردند.

 صبح روز عرفه پس از آنكه آفتاب طلوع كرد، آن حضرت به جانب عرفات حركت كردند؛ و دستور داده بودند كه چادرشان را در نَمِرَة[[7]](#footnote-7) برافرازند.

 قریش چون خود را اهل حرم مى‌دانستند؛ فلهذا در حال حج از مشعر الحرام كه داخل حرم است بیرون نمى‌رفتند؛ و وقوف خود را در مشعر مى‌گذاردند؛ و مى‌گفتند: وقوف به عرفات كه خارج از حرم است براى غیر قریش است؛ و روى این مبنى چون رسول خدا از مِنَى حركت كردند؛ هیچ شكى نداشتند در اینكه رسول خدا كه از قریش است در مشعر وقوف خواهد نمود؛ ولى این پندارشان غلط در آمد، و رسول خدا یكسره از مِنَى به عرفات آمدند و در قُبّه و چادر خود كه از مو بود؛ و در نمرة متصل به سرزمین عرفات نصب شده بود، وارد شدند[[8]](#footnote-8) و طبق آیه قرآن: ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ[[9]](#footnote-9) (آیه ١٩٩، از سوره ٢: بقره).

 «و سپس افاضه كنید؛ و كوچ كنید از همانجائى كه مردم كوچ مى‌كنند؛ و از خدا طلب غفران و آمرزش كنید! كه خداوند آمرزنده و مهربان است.»

 وقوف را در عرفات قرار داده و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به مِنَى براى انجام مناسك مِنَى حركت كردند.

## خطبه رسول خدا صلى الله علیه و آله و سلّم در عرفات

 بارى، رسول خدا در نَمِرة در چادر خود بودند تا موقع زوال شمس فرا رسید؛ ناقه قصواء[[10]](#footnote-10) خود را طلبیده؛ و بر آن

سوار شدند و تا وسط وادى عرفات آمدند، و مردم را مخاطب قرار داده و این خطبه را ایراد كردند:

 إِنَّ دَمآءَكُمْ وَ أمْوَالَكُمْ حَرَامٌ عَلَیكُمْ؛ كَحُرْمَةِ یوْمِكُمْ هَذَا؛ فِى شَهْرِكُمْ هَذَا؛ فِى بَلَدِكُمْ هَذَا؛ ألا كُلُّ شَیئٍ مِنْ أمْرِ الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِى؛ وَ دِمَآءُ الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعَةٌ؛ وَ إنَّ أوَّلَ دَمٍ أضَعُ مِنْ دِمَائِنَا دَمُ ابْنِ رَبِیعَةِ بْنِ الْحَارِث؛ وَ كَانَ مُسْتَرْضِعاً فِى بَنِى سَعْدٍ فَقَتَلَهُ هُذَیلٌ.

 وَ رِبَا الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعٌ؛ وَ أوَّلُ رِباً أضَعُ رِبَانَا رِبَا الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإنَّهُ مَوْضُوعٌ كُلُّهُ.[[11]](#footnote-11)

 وَ اتَّقُوا اللهَ فِى النَّسَاءِ فَإنَّكُمْ أخَذْتُمُوهُنَّ بِأمَانَةِ اللهِ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللهِ؛ وَ لَكُمْ عَلَیهِنَّ أنْ لَا یوطِئْنَ فُرُشَكُمْ أحَداً تَكْرَهُونَهُ؛ فَإنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَیرَ مُبَرِّحٍ! وَ لَهُنَّ عَلَیكُمْ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بَالْمَعْرُوفِ.

 وَ قَدْ تَرَكْتُ فِیكُمْ مَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِى إنِ اعْتَصَمْتُمْ بِهِ: كِتَابَ اللهِ[[12]](#footnote-12)!

 وَ أنْتُمْ تُسْألُونَ عَنِّى فَمَا أنْتُمْ قَائِلُونَ؟!

 قَالُوا: نَشْهَدُ أنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ أدَّیتَ وَ نَصَحْتَ!

 فَقَالَ بِإصْبَعِهِ السَّبَّابَةِ، یرْفَعُهَا إلَى السَّمَاءِ وَ ینْكُتُهَا عَلَى النَّاس: اللَهُمَّ اشْهَدْ! اللَهُمَّ اشْهَدْ! اللَهُمَّ اشْهَدْ! ثَلاثَ مَرَّاتٍ.[[13]](#footnote-13)

 «همانطوریكه امروز شما كه روز عرفه است روز محترمى است، و این ماه ذى الحّجه شما ماه محترمى است، و این شهر و بلده شما كه مكّه است شهر محترمى است؛ و حرام است در این روز و این ماه و این شهر محّرمات الهیه؛ همینطور خون‌هاى شما؛ و مال‌هاى شما بر شما محترم است؛ و ریختن خونهایتان و بردن مالهایتان بر یكدیگر حرام است!

 آگاه باشید! تمام امور و سنّت‌هاى جاهلیت را من در زیر گام خود نهادم، و خون‌هائى كه در جاهلیت ریخته شده، همگى زیر قدم نهاده شده، و قصاص ندارد. و اولین خونى را كه من قصاصش را ساقط كردم از خون‌هاى ما كه در جاهلیت ریخته شد، خون پسر ربیعة بن حارث بن عبد المطلّب است، و او از طائفه بنى سعد شیرده و مرضعه مى‌خواسته است و او را

طائفه هذیل به قتل رسانیده‌اند (و چون مسلمان نبوده است قصاص ندارد گرچه پسر عموى پیغمبر بوده است).

 و رباهائى كه در جاهلیت تعهّد به آن شده است، همگى را از اعتبار انداختم، و اولین ربا و منفعت پولى را كه از اعتبار انداختم و زیر قدم خود قرار دادم، رباهائى است كه عموى من عباس بن عبد المطلّب از مردم مى‌خواهد، تمام این منفعت پول‌ها و رباها را ساقط كردم.

 اى مردم تقواى خدا را پیشه سازید درباره نگاهدارى و حمایت از زنان! زیرا كه شما به امانت خدا آنها را به حباله نكاح خود در آوردید! و به نام خدا و كلمه خدا آمیزش و مواقعه با آنان را بر خود حلال كردید!

 و حق شما بر ایشان آن است كه هیچكس را كه شما ناپسند دارید، در منزل و خوابگاه شما وارد نسازند، و اگر چنین كردند، بزنید آنها را زدنى كه آنان را به تعب و مشقت و اذیت شدید نیفكند.[[14]](#footnote-14)

 و حق ایشان بر شما آن است كه طعام و لباس آنها را به طور پسندیده و شایسته بدهید!

 و من در میان شما باقى گذاردم چیزى را كه اگر به آن تمسك كنید گمراه نخواهید شد، و آن كتاب خداست.

 و شما درباره من مورد سؤال و پرسش قرار خواهید گرفت! پس شما چه خواهید گفت؟!

 مخاطبان به خطبه گفتند: ما شهادت مى‌دهیم كه تو تبلیغ رسالات خدا را كردى، و ابلاغ نمودى، و تكالیف خود را ادا كردى و به تعهد خود عمل نمودى، و امَّت را به نصیحت و ارشاد هدایت فرمودى!

 در این حال رسول خدا، انگشت سَبَّابه خود را به آسمان بلند كرده؛ و به طرف مردم سه بار پائین آورده، و با اشاره به آنها گفت: خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش! خداوندا گواه باش!»

 عمرو بن خارجة گوید: عتاب بن أَسید براى حاجتى در روز عرفه مرا به سوى رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم فرستاد، آن حضرت در عرفات وقوف داشت، من حاجتش را معروض داشتم؛ و سپس در زیر ناقه آن حضرت ایستادم و بطورى نزدیك بودم كه آب دهان ناقه بر سر من مى‌ریخت؛ و شنیدم كه مى‌گفت:

 أیهَا النَّاسُ! إنَ الَلهَ أدَّى إلَى كُلِّ ذِى حَقِّ حَقَّهُ؛ وَ إنَّهُ لا یجُوُز وَصِیةٌ لِوَارِثٍ؛ وَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ؛ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ؛ وَ مَنِ ادَّعَى إلَى غَیرِ أبِیهِ؛ أوْ تَوَلَّى غَیرَ مَوَالِیهِ فَعَلَیهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْنَّاسِ أجْمَعِینَ لا یقْبَلُ اللهُ لَهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلاً.[[15]](#footnote-15)

 «اى مردم! خداوند حق هر ذى حقى را به او رسانیده است؛ جایز نیست كسى براى وارث خود وصیت كند (بطورى كه حقّ ورثه دیگر ضایع شود)[[16]](#footnote-16) بچه‌اى را كه زنى مى‌زاید، تابع نكاح صحیح است؛ و به صاحب

فراش و پدر ملحق مى‌شود، و شخص زناكار در این فراش نصیبى از بچّه ندارد، بلكه نصیب او به جرم عمل قبیح زنا سنگباران شدن است.

 هر كس، فرزندى خود را به غیر پدر خود نسبت دهد؛ و هر بنده‌اى كه خود را بنده غیر مولاى خود بداند؛ لعنت خداوند و فرشتگان و تمام افراد بشر بر او خواهد بود. و خداوند از او هیچگونه توبه و عوضى را نمى‌پذیرد؛ و یا هیچ واجب و مستحبى را از او قبول نمى‌كند».

 رسول خدا صلى الله علیه و آله و سلم خطبه را انشاء مى‌كردند و ربیعة بن امیة بن خلف كه مرد جَهْوَرِىُّ الْصَوت و بلند صدائى بود، كلمات رسول الله را براى مردم با صداى بلند حكایت مى‌كرد؛ و رسول خدا به او مى‌گفتند: بگو: اى مردم! رسول خدا چنین مى‌گوید ...[[17]](#footnote-17)

 پس از خطبه رسول الله بلال اذان گفت، و سپس اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجاى آوردند؛ و بدون فاصله بلال اقامه گفت، و رسول خدا نماز عصر را بجاى آوردند.

 و در این كلام معلوم است كه رسول خدا پس از فرا رسیدن ظهر، خطبه قرائت كردند و سپس نماز ظهر و عصر را با هم جمع كردند، و آیا این نماز ظهر، نماز جمعه بوده است كه دو ركعت بجاى آورده و خطبه را قبل از آن خوانده‌اند؛

یا نماز ظهر بدون كیفیت جمعه بوده، غایة الامر خطبه‌اى قبل از آن خوانده شده است؟ از اینكه آن روز، روز جمعه بوده است و رسول خدا بین نماز ظهر و عصر را جمع كرده‌اند؛ و قبل از نماز خطبه خوانده‌اند، ممكن است بگوئیم: نماز جمعه بوده است خصوصا؛ روایتى كه از حضرت امام صادق علیه السلام از پدرش، از جابر در حجة الوداع آمده است كه جابر گفت:

 پیامبر به سوى موقف عرفات رفتند؛ و خطبه اوّل را خواندند؛ و پس از آن بلال اذان گفت؛ و پس از آن پیامبر شروع در خطبه دوّم كردند؛ و بلال از اذان و رسول خدا از خطبه فارغ شدند؛ و سپس بلال اقامه گفت؛ و رسول خدا نماز ظهر را بجاى آوردند؛ و بلال اقامه گفت و رسول خدا نماز عصر را بجا آوردند؛[[18]](#footnote-18)

 و از خواندن دو خطبه آنهم بعد از زوال شمس؛ و جمع بین دو نماز ظهر و عصر؛ استفاده نماز جمعه را كرده‌اند؛ و از آنكه رسول خدا مسافر بوده‌اند؛ و بر مسافر نماز جمعه واجب نیست؛ و خطبه بعد از زوال هم به جهت آمادگى براى عبادت بوده است؛ كما آنكه جمع بین ظهر و عصر هم براى همین جهت بوده است، و دو خطبه از رسول خدا ثابت نشده است، بالاخص آنكه نماز ظهر را هم اخفاتاً خوانده‌اند، نه

جهراً، همچنانكه از بحث مالك با ابو یوسف در محضر هارون الرشید استفاده مى‌شود، مى‌توان به دست آورد كه نماز ظهر را به كیفیت جمعه نخوانده‌اند.[[19]](#footnote-19)

## إفاضه رسول الله علیه و آله و سلم در عرفات

 و پس از اتمام نماز، حضرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلم بر راحله خود سوار شده؛ و به موقف آمدند، و رو به قبله به دعا كردن همینطور ایستاده بودند تا آفتاب غروب كرد. و در حدیث است كه آن حضرت گفته‌اند:

 با فضیلت‌ترین دعا در روز عرفه، و آنچه را كه من و پیامبران پیش از من در روز عرفه مى‌گفته‌اند، اینست:

 لَا ألَهَ الَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَریكَ لَهُ، لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَیئٍ قَدِیرٌ.

 «هیچ معبود و مؤثرى نیست غیر از الله كه تنها و واحد است؛ و شریكى براى او نیست؛ پادشاهى و ستایش اختصاص به او دارد؛ و او بر هر چیز قادر و تواناست.»

 آنگاه رسول خدا بسیار دعا نمودند و به قدرى دعا كردند كه آفتاب غروب كرد.

 و جماعتى از نَجدْ آمدند و از كیفیت حج پرسیدند؛ حضرت امر كردند كه منادى ندا كند: الْحَجُّ عَرَفَةٌ مَنْ جَاءَ لَیلَةَ جَمْعٍ أىْ الْمُزْدَلَفَةَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ فَقَدْ أدْرَكَ الْحَجَّ.

 «حج عبارت است از وقوف به عرفات، و كسى كه در شب عید قربان به مشعر برسد، و قبل از طلوع صبح صادق، وقوف مزدلفه را ادراك كند، حج را ادراك كرده است.»[[20]](#footnote-20)

 و رسول خدا بر روى ناقه عَضبَاء خود سوار بودند؛ و چون آفتاب غروب كرد اسَامة بن زَید را در پشت خود بر روى ناقه سوار كرده، و به جانب مُزْدَلَفَة روان شدند؛ و در راه مردم را امر مى‌كردند كه با سكینه و آرامى حركت كنند، چون در راه به شِعْب أبْتَر رسیدند پیاده شده، و ادرار كرده و وضوى مختصرى گرفتند.[[21]](#footnote-21)

 و بلادرنگ آمدند تا به مُزْدَلَفَة رسیدند؛ و در آنجا نماز مغرب و عشآء را با هم جمع كرده؛ و با یك اذان و دو اقامه بدون فاصله انجام دادند[[22]](#footnote-22)؛ و خود بر پهلوى خود آرمیده؛ و به زنان و كودكان كه ضعفاء محسوب مى‌شدند اجازه دادند كه بعد از نیمه شب به مِنَى حركت كنند. ابن عباس مى‌گوید:

 رسول خدا ضعفاى اهل خود را به من سپردند، تا من آنها را بعد از نیمه شب به مِنَى بیاورم؛ ولى تاكید كردند كه جمره عقبه را رمى نكنند مگر آنكه آفتاب طلوع كرده باشد.

 چون سپیده صبح صادق دمید، در همان تاریكى شب رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم نماز صبح را به جماعت با مردم در مُزَدلفه بجاى آوردند و سپس به مَشْعَرُ الْحَرَام آمدند و در حالى كه بر روى ناقه خود سوار بودند، رو به قبله كرده، و وقوف نمودند، و خدا را به بزرگى و عظمت و وحدانیت خواندند، و دعا مى‌كردند تا اینكه هوا جدا روشن گشت.[[23]](#footnote-23)

 رسول خدا سواره به جانب منى رهسپار شدند؛ و فَضْلِ بن عَبَّاس را پشت سر و ردیف خود نشاندند، و چون به وَادِى مُحَسَّر رسیدند، ناقه خود را كمى به جنبش در آوردند؛ و از راهى كه به جَمْرَه عَقَبَه منتهى مى‌شد، روان شده، تا بدانجا رسیدند؛ و با هفت ریگى كه عبد الله بن عباس براى آن حضرت جمع كرده بود، از قسمت پائین جَمْره هفت ریگ به جمره زدند، و در هر بارى كه مى‌زدند یك بار اللهُ أکبَر مى‌گفتند. در «البدایة و النهایة» ج ٥، ص ١٨٧ از مسلم از یحیى بن حصین از جده خود ام الحصین، و نیز با سند دیگر از جابر بن عبد الله آورده است كه: رَأیتُ رَسُولَ اللهِ یرْمِى الْجَمْرَةَ عَلَى رَاحِلَتِهِ یوْمَ النَّحْرَ وَ یقُولُ: لِتَأخُذُوا مَنَاسِكَكُم فَإنِّى لا أدْرِى لَعَلِّى لا أحُجُّ بَعْدَ حَجَّتِى هِذِهِ

«رسول خدا را دیدم در روز عید قربان كه بر روى شتر خود نشسته و جمره را رمى مى‌نمود و مى‌گفت: شما باید مناسك خود را از من یاد بگیرید! زیرا كه من نمى‌دانم شاید بعد از این حج، حج دیگرى انجام ندهم!».

## خطبه مشهور رسول خدا در منى

 و سپس حضرت فیما بین جَمَرات، در حالى كه در روى ناقه‌اى و یا بغله شهبائى[[24]](#footnote-24) سوار بودند، خطبه مفصلى انشاء كردند، و مردم بعضى ایستاده و بعضى نشسته خطبه آن حضرت را گوش مى‌دادند.[[25]](#footnote-25)

 و امیر المؤمنین على بن أبى طالب علیه السلام خطبه آن حضرت را با صداى بلند براى مردم بازگو مى‌نمود.[[26]](#footnote-26)

 و ما این خطبه را از «تاریخ یعقوبى» مى‌آوریم:

 نَضَّرَ اللَهُ وَجْهُ عَبْدٍ سَمِعَ مَقَالَتِى فَوَعَاهَا وَ حَفِظَهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ یسْمَعْهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَیرِ فَقِیهٍ، وَ رَّب حَامِلِ فِقْهٍ ألَى مَنْ هُوَ أفْقَهُ مِنْهُ.

 ثَلاثٌ لا یغِلُّ عَلَیهِنَّ قَلْبَ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: أخْلاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ، وَ النَّصِیحَةُّ لِأئِمَّةِ الْحَقِّ؛ وَ اللُزُومُ لِجَمَاعَةِ الْمُؤمِنِینَ، فَإنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِیطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ.[[27]](#footnote-27)

 «خداوند نیكو و خرم گرداند چهره بنده‌اى را كه گفتار مرا بشنود، و آن را حفظ كند؛ و به خاطر بسپارد، و سپس آن را به كسى كه نشنیده است برساند. زیرا چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشى، كه خود آنها فقیه و دانشمند نیستند، و چه بسا راویان و حاملان فقه و دانشى كه آن فقه و دانش را به سوى فقیه‌تر و دانشمندتر از خود مى‌برند.

 سه چیز هستند كه هیچوقت دل مرد مسلمان از ارتكاب آنها حقد و غش و خیانت و سنگینى پیدا نمى‌كند: خالص گردانیدن عمل از براى خدا، و نصیحت كردن به زمامداران و حاكمان حق؛ و ملازمت با جماعت مؤمنان، زیرا كه دعوت مؤمنان از پشت سر ایشان و از اطراف و جوانب گرداگرد مردم را احاطه كرده است و مختّص خود آنها نیست.

 و پس از آن فرمود: اى رَبیعَة (ربیعة بن امیة بن خلف) بگو: اى مردم! رسول خدا مى‌گوید: لَعَلَّكُمْ لا تَلْقَوْنَنِى عَلَى مِثْلِ حَالِى هَذِهِ وَ عَلَیكُمْ هَذَا! هَلْ تَدْرُونَ أىَّ بَلَدٍ هَذَا؟ وَ هَلْ تَدْرُونَ أىَّ شَهْرٍ هَذَا؟! وَ هَلْ تَدْرُونَ أىَّ یوْمٍ هَذَا؟!

 فَقَالَ النَّاسُ: نَعَمْ! هَذَا الْبَلَدُ الْحَرَامُ وَ الشَّهْرِ الْحَرَامُ وَ الْیوْمُ الْحَرَامُ!

 قَالَ: فَإنَّ اللَهَ حَرَّمَ عَلَیكُمْ دِمَاءَكُمْ وَ أمْوَالَكُم كَحُرْمَةِ بَلَدِكُمْ هَذَا، وَ كَحُرْمَةِ شَهْرِكُمْ هَذَا وَ كَحُرْمَةِ یوْمِكُمْ هَذَا، ألاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 «شاید شما دیگر بعد از این مرا بر مثل این حال كه شما نیز بر این كیفیت باشید، ملاقات نكنید! آیا مى‌دانید این چه شهرى است؟! و آیا مى‌دانید این چه ماهى است؟! و آیا مى‌دانید این چه روزى است؟!

 مردم گفتند: آرى، اینست شهر حرام و محترم؛ و اینست ماه حرام و محترم، و اینست روز حرام و محترم!

 آنگاه فرمود: خداوند چنان خون‌هاى شما را و اموال شما را حرام و

محترم شمرده است، نظیر احترامى كه این بلده شما دارد، و مانند حرمتى كه این ماه شما دارد؛ و مانند احترامى كه این روز شما دارد! آیا من تبلیغ كردم؟!

 همه گفتند: آرى. آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!».

 ثُمَّ قَالَ: وَ اتَّقُوا الَلهَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أشْیآءَهُمْ وَ لَا تَعْثَوْا فِى ألأرْضِ مُفْسِدِینَ. فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أمَانَةٌ فَلْیؤَدِّهَا!

 ثُمَّ قَالَ: النَّاسُ فِى الْإسْلَامِ سَوَآءٌ؛ النَّاسُ طَفُّ الصَّاعِ لِآدَمَ وَ حَوَّآءَ؛ لَا فُضِّلَ عَرَبِىٍّ عَلَى عَجَمِىٍّ، وَ لَا عَجَمِىٌّ عَلَى عَرَبِىٍّ إلَّا بِتَقْوَى الَلهِ! ألَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ.

 «و سپس فرمود: و تقواى خدا را پیشه سازید! و از حقوق و امور مردم چیزى را كم مگذارید! و در زمین بهم ریختگى و آشفتگى و فساد مكنید! پس در نزد هر كس امانتى است، باید آن را به صاحبش ادا كند.

 و پس از آن فرمود: مردم در اسلام مساوى هستند، تمام افراد مردم هر یك همچون پیمانه پر بدون تفاوت، از آدم و حوا هستند، هیچیك از مردمان عرب را بر عجم فضیلتى نیست؛ و هیچیك از مردمان عجم را بر عرب فضیلتى نیست، مگر به پرهیزگارى و تقواى خدائى. آیا من ابلاغ كردم و مطلب را رساندم؟!

 گفتند: بلى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!».

 ثُمَّ قَالَ: كُلُّ دَمٍ فِى الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِى؛ وَ أوَّلُ دَمٍ أضَعُهُ، دَمُ آدَمِ بْنِ رَبیعَةِ بْنِ الْحَارِثِ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ـ وَ كَانَ آدَمُ بْنُ رَبِیعَةٍ مُسْتَرْضِعاً فِى هُذَیلٍ

فَقَتَلَهُ بَنُو سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ، وَ قِیلَ فِى بَنِى لَیثٍ فَقَتَلَهُ هُذَیلٌ. ـ ألَاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 و سپس فرمود: «تمام خون‌هائى كه در جاهلیت ریخته شده است در زیر قدم من گذارده شد و قصاص ندارد. و اولین خونى را كه از اعتبار و ارزش ساقط مى‌كنم خون آدم بن ربیعه پسر حارث بن عبد المطلّب (نواده عموى خود من است) ـ و آدم بن ربیعه از طائفه هذیل شیرده مرظعه مى‌خواسته است و او را بنى‌سعد بن بكر كشته‌اند؛ و گفته شده است كه از بنى لیث شیرده مرظعه مى‌خواسته است؛ و او را طایفه هذیل كشته‌اند ـ .

 آیا من تبلیغ كردم و حق را گفتم؟! گفتند: آرى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!».

 ثُمَّ قَالَ: وَ كُلُّ رِباً كَانَ فِى الْجَاهِلِیةِ مَوْضُوعٌ تَحْتَ قَدَمِى؛ وَ أوَّلُ رِبَا أضَعُهُ رِبَا الْعَبَّاس بْنِ عَبْدِ المُطَّلِبِ. ألَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 «و پس از آن فرمود: و تمام منفعت پول‌ها و رباهائى كه در جاهلیت صورت گرفته است، در زیر قدم من نهاده شده است، و اولین ربائى را كه از اعتبار ساقط مى‌نمایم، رباى عباس بن عبد المطلّب (عموى من) است.

 آیا من ابلاغ كردم و حكم خدا را رساندم؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: یا أیهَا النَّاسُ إنَّمَا النَّسِئُ زِیادَةٌ فِى الْكُفْرِ

یضَلُّ بِهِ الَّذِینَ كَفَرُوا، یحِلُّوَنُه عَاماً وَ یحَرَّمُونَهُ عَاماً لِیوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَهُ؛ ألَا وَ إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمواتِ وَ الْأرْضَ، وَ إنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً فَى كِتَابِ اللَهِ مِنْهَا أرْبَعَةٌ حُرُمٌ: رَجَبُ الَّذِى بَینَ جُمَادَى وَ شَعْبَانٍ، یدْعُونَهُ مُضَرَ؛ وَ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِیةٌ: ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ. ألاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 سپس فرمود: «اى مردم نَسِئ (كه عبارت است از تأخیر انداختن احكام و تكالیف مقرره در هر ماه به ماه دیگر و به زمان‌هاى بعد) زیادتى در كفر است، كه بواسطه آن مردمى كه كافر شده‌اند، مورد ضلالت و گمراهى واقع مى‌شوند، آن ماهى را كه نسئ كرده باشند، در یك سال از ماه‌هاى حلال مى‌شمارند؛ و در یك سال از ماه‌هاى حرام، تا با آن مقدار از ماههاى مُحَرَّم خدا از جهت تعداد تطبیق كند. آگاه باشید كه اینك زمان به گردش خود به نقطه اصلى خود رسید، بر همان هیئت و میزانى كه در روزى كه خداوند آسمان‌ها و زمین را آفرید آنطور بود.

 و حقّاً تعداد ماهها در نزد خداوند دوازده ماه است، كه در كتاب خدا اینطور است، از آن ماههاى دوازده‌گانه، چهار تایش از ماههاى محترم است كه به ماههاى حرام معروف است: رجب كه بین جُمادى و شعبان است، و آن را مُضَر گویند. و سه ماه دیگر متوالى و پیاپى است، كه عبارتند از: ذُو القعدة و ذو الحَجَّة و مُحَرَّم. آگاه‌باشید: آیا من این مطلب را تبلیغ كردم؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: اوُصِیكُمْ بِالنِّسَآءِ خَیراً؛ فَإنَّمَا هُنَّ عَوَانٍ

عِنْدَكُمْ؛ لَا یمْلِكْنَ لِإنْفُسِهِنَّ شیئْاً؛ وَ إنَّمَا أخَذْتُمُوهُنَّ بِأمَانَةِ اللهِ؛ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكِتَاب اللَهِ، وَ لَكُمْ عَلَیهِنَّ حَقُّ؛ وَ لَهُنَّ عَلَیكُمْ حَقَّ كِسْوَتِهِنَّ وَ رِزْقِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ؛ وَ لَكُمْ عَلَیهِنَّ ألَّا یوطِئْنَ فِرَاشَكُمْ أحَداً؛ وَ لَا یأذَنَّ فِى بُیوتِكُمْ إلَّا بِعِلْمِكُمْ وَ إذْنِكُمْ.

 فَإنْ فَعَلْنَ شَیئاً مِنْ ذَلِكَ فَاهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ ضَرْباً غَیرَ مُبَرِّحٍ! ألَاهَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 «و سپس فرمود: من شما را درباره حمایت و پاسدارى از زنان سفارش مى‌كنم كه به نیكوئى و خوبى با آنان رفتار كنید؛ چون ایشان در نزد شما متحمّل كارهاى سخت و دشوار مى‌شوند؛ و براى خودشان چیزى ندارند؛ و شما به امانت خدا آنها را گرفته‌اید؛ و به حكم خدا و كتاب خدا، مواقعه و دخول بر آنها را حلال شمرده‌اید!

 از براى شما بر عهده آنها حقّى است؛ و از براى آنها بر عهده شما حقّى است، حقّ آنها بر شما آنست كه لباس و پوشش و رزق و طعام ایشان را به طور نیكو و پسندیده بدهید؛ و حق شما بر آنها آنست كه در منزلگاه و خوابگاه شما كسى را نیاورند؛ و در خانه‌هاى شما دخل و تصرفى نكنند مگر با علم شما و اجازه شما!

 و اگر از این چیزهاى ممنوعه بجا آورند، شما از خوابیدن با آنها در خوابگاهشان دورى گزینید؛ و آنها را بزنید، زدنى كه آنها را به مشقّت نیندازد؛ و از پاى در نیاورد. آگاه باشید: آیا من تبلیغ كردم؟!

 گفتند: آرى. آن حضرت فرمود: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: فَاوصِیكُمْ بِمَنْ مَلَكَتْ أیمَانُكْمْ فَأطْعِمُوهُمْ

مِمَّا تَأكُلُونَ وَ ألْبِسُوهُم مِمَّا تَلْبَسُونَ، وَ إنْ أذْنَبُوا فَكِلُوا عُقُوبَاتِهِمْ إلَى شِرَارِكُمْ! ألَا هَلْ بَلَّغْتَ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ.

 و پس از آن فرمود: «پس از سفارش درباره زنان، من شما را وصیت و سفارش مى‌كنم درباره غلامان و كنیزان كه مالك آنها شده‌اید؛ از هر چه شما مى‌خورید، به آنها هم بخورانید؛ و از هر چه شما مى‌پوشید، به آنها هم بپوشانید؛ و اگر مرتكب گناهى شدند، خود شما متصدّى كیفرشان نگردید؛ و عقوبت آنها را به عهده بَدانِتان بگذارید! آگاه باشید: آیا من تبلیغ كردم؟!

 گفتند: بلى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: إنَّ الْمُسْلِمَ أخُو الْمُسْلِمِ لَا یغُشُّهُ وَ لَا یخُونُهُ وَ لَا یغْتَابُهُ وَ لَا یحِلُّ لَهُ دَمُهُ وَ لَا شَیئُ مِنْ مَالِهِ إلَّا بِطِیبَةِ نَفْسِهِ. ألَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 سپس فرمود: «هر مسلمانى برادر مسلمان دیگر است؛ به او غش و خدعه نمى‌كند؛ و به او خیانت نمى‌ورزد؛ و از او غیبت نمى‌نماید؛ و خون وى را حلال نمى‌شمرد؛ و هیچگونه تصرفى در مال او را حلال نمى‌داند مگر با طیب نفس و رضایت خاطر او. آگاه باشید: آیا من تبلیغ كردم؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: إنَّ الشَّیطَانَ قَدْ یئِسَ أنْ یعْبَدَ بَعْدَ الْیوْم، وَ لَكِنْ یطَاعُ فِیما سِوَى ذَلِكَ مِنْ أعْمَالِكُمُ الَّتِى تَحْتَقِرُونَ؛ فَقَدْ رَضِىَ بِهِ. ألَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 و پس از آن فرمود: «حقّا كه شیطان پس از این روز مأیوس شده است كه مورد عبادت و پرستش واقع شود؛ و لیكن مطاع و فرمانده قرار مى‌گیرد در غیر مورد پرستش از اعمالى كه شما بجاى مى‌آورید، و آنها را كوچك مى‌شمارید، به آن گناهان و خطاها راضى است! آگاه باشید: آیا من تبلیغ كردم؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: أعْدَى الْأعْدَآءِ عَلَى اللَهِ قَاتِلُ غَیرِ قَاتِلِهِ؛ وَ ضَارِبُ غَیرِ ضَارِبِه؛ وَ مَنْ كَفَرَ نِعْمَةَ مَوَالِیهِ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أنْزَلَ اللَهُ عَلَى مُحَمَّدٍ؛ وَ مَنْ انْتَمَى إلَى غَیرِ أبِیهِ فَعَلَیهِ لَعْنَةُ اللَهِ وَ الْمَلأئِكَةِ وَ النَّاسِ أجْمَعِینَ. ألَا هَلْ بَلَّغَتْ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 و سپس فرمود: «دشمن‌ترین دشمنان بر خدا كسى است كه كشنده غیر از قاتل خود باشد، و زننده غیر از ضارب خود باشد (قصاص قبل از جنایت كند؛ و به مجرد توهّم و سوء قصد كسى به قتل و یا به ضرب او، او را بكشد و یا بزند) و كسى كه كفران نعمت موالى و صاحبان ولایت خود را نماید، حقاً به آنچه خداوند بر محمّد فرو فرستاده است كافر شده است؛ و كسى كه خود را به غیر پدرش منتسب كند، لعنت خدا و ملائكه و تمامى مردمان براى اوست. آگاه باشید: آیا من تبلیغ كردم؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت گفت: خداوندا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: ألَا انّى إنَّمَا امِرْتُ أن اقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى یقُولُوا: لَا إلَهَ إلَّا اللَهُ وَ أنَّى رَسُولُ اللَهِ؛ وَ إذا قَالُوا عَصَمُوا مِنَّى دِمَآءَهُمْ وَ أمْوَالَهُمْ إلَّا بِحَقٍّ وَ حِسَابُهُمْ عَلَى

اللَهِ. ألَا هَلْ بَلَّغْتَ؟!

 قَالِوا: نَعَمْ. قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 و پس از آن فرمود: «آگاه باشید كه من از جانب خدا مأمور شدم كه با مردم جنگ كنم، تا اینكه بگویند: لَا إلَهَ إلَّا اللهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَهِ. و چون بدین شهادت گویا شدند؛ خون‌هاى خود را و اموال خود را از تعرّض من حفظ كردند، مگر به حق؛ ولیكن این از نقطه نظر ظاهر است، ولى از جهت واقع و حقیقت امر، حساب ایشان با خداست. آیا من تبلیغ كردم؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت گفت: بار پروردگارا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: لَا تَرْجِعُوا بَعْدِى كُفَّاراً مُضِلِّینَ یمْلِكُ بَعْضَكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ. إنِّى قَدْ خَلَّفْتُ فِیكُمْ مَا إنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابَ اللَهِ وَ عِتْرَتِى أهْلَ بَیتِى.

 ألَا هَلْ بَلَّغْتُ؟!

 قَالُوا: نَعَمْ! قَالَ: اللَهُمَّ اشْهَدْ!

 و سپس فرمود: «پس از رحلت من به كفر برنگردید، كه گمراه كنندگان بندگان خدا بوده باشید؛ و بعضى از شما بر بعضى دیگر مسلط گردد؛ و تملیك اراده و اختیار و نفوس و اموال مردم را بنماید!

 من در میان شما دو چیز را به ودیعت مى‌گذارم كه اگر به آنها تمسك كردید هیچگاه گمراه نخواهید شد: یكى كتاب خدا، و دیگرى عترت من كه اهل‌بیت من مى‌باشند؛ آگاه باشید: آیا من تبلیغ كردم»؟!

 گفتند: آرى! آن حضرت فرمود: خداوندا شاهد باش!»

 ثُمَّ قَالَ: إنَّكُمْ مَسْؤلُونَ فَلْیبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ

الْغَائِبَ.[[28]](#footnote-28)

 و در آخر فرمود: «حقّاً همه شما مسؤول و مورد پرسش قرار خواهید گرفت، و بنا بر این واجب است كه هر كدام از شما كه در اینجا حضور داشتید این مطالب را به غائبین برسانید.»

 ما این خطبه شریف حضرت رسول خدا صلى الله علیه و آله و سلم را كه در مِنَى ایراد كرده‌اند از «تاریخ یعقوبى» آوردیم؛ زیرا كه تمام خطبه در این كتاب آمده است؛ و در سایر كتب همین خطبه لیكن به طور تفریق و قطعه قطعه ذكر

شده، و هر قطعه از آن توسط بعضى از روات روایت شده است، همچنانكه در تعلیقه، به نام بعضى از كتب كه فقرات آن را بطور جداگانه آورده‌اند اشاره كردیم.

 این خطبه بسیار بلیغ و رسا، و حاوى مطالب مهمّه، و قوانین عظیم سیاسى و اجتماعى؛ و دستورات اخلاقى و فقهى است. و حقّاً مى‌توان مانند آیات قرآن حكیم، از نقطه نظر متانت و رصانت و استحكام بدان توسل جست. و چه نیكو بود براى آن شرحى مفصل نوشته مى‌شد؛ و مطالب و فقرات آن را با آیات قرآن و سایر روایات و اصول مسلّمه سنّت نبویه، و منهاج آل طاهرین از سلاله آن حضرت، تطبیق؛ و معارف محتویه آن را مكشوف مى‌نمود؛ و لیكن اینك ما براى روشن شدن یك فقره از فقرات آن كه شاید نیاز به شرح و توضیح بیشترى دارد، به قدر وسع اقدام مى‌كنیم، و از خداوند منّان توفیق مى‌طلبیم، وَ عَلَیهِ تَوَکلْتُ وَ إلَیهِ انِیبُ.

## تفسیر آیه: إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ

 و آن فقره اینست: یا ایهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ تا آخر جملاتى كه در این باره آن حضرت بیان فرمود. بیان آن حضرت در اینجا شرح و توضیح مطلبى است كه در دو آیه از قرآن وارد شده است:

 إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ

الْقَيِّمُ فَلا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ـ إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عاماً وَ يُحَرِّمُونَهُ عاماً لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا ما حَرَّمَ اللَّهُ زُيِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ.

 (آیه ٣٦ و ٣٧، از سوره ٩: توبه)

 «بدرستیكه تعداد ماهها در نزد خداوند، در آن وقتى كه آسمان‌ها و زمین را آفرید، دوازده ماه است، كه از این ماهها، چهار تایش ماههاى محترم هستند؛ آنست آئین استوار و پابرجا؛ پس در این ماههاى محترم بر خودتان ستم روا مدارید! و با همه مشركان جنگ و كارزار كنید، همچنانكه ایشان با همه شما جنگ و كارزار نمودند! و بدانید كه حقّاً خداوند با پرهیزكاران است!

 اینست و جز این نیست كه تأخیر انداختن تكالیف و وظائف وارده در ماهها به ماههاى دیگر، موجب زیادى كفر است، كه بدینوسیله كسانى كه كافر شده‌اند گمراه مى‌شوند. این كافران در یك سال، ماه حرام را حلال مى‌كنند؛ و در یك سال ماه حرام را حرام مى‌شمارند؛ تا بدین جهت فقط با تعداد ماههائى كه خداوند حرام فرموده است؛ موافقت كنند، و بالنتیجه آن ماهى را كه خدا محترم شمرده است، حلال مى‌كنند؛ و حرمت آن را نادیده مى‌گیرند.

 بدى و زشتى كردار آنان برایشان زینت داده شده است، و خداوند گروه كافران را هدایت نمى‌كند.»

 رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم با استناد و استشهاد به این آیه، تاخیر و نسیئ ماهها را حرام شمردند و روشن

نمودند كه باید اعمال و رفتار هر ماهى را در همان ماه انجام داد.

 نَسیئ[[29]](#footnote-29) مصدر است مثل نَذِیر و نَکیر از مادّه نَسَأ الشَّى‌ءَ ینسَؤُهُ نَسأً وَ مَنسَأةً وَ نَسِیئًا: إذا أخَّرَهُ تَأخیرًا. یعنى آن چیز را به تاخیر انداخت.

## گفتار مجمع البیان در تفسیر آیه نسیئ

 شیخ طبرسى گوید: طائفه عرب ماههاى چهارگانه: رجب و ذو القعدة و ذو الحجة و محرم را بنا بر تمسّك بر ملت و آئین حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام محترم مى‌شمردند؛ و جنگ و قتال را در آنها حرام مى‌دانستند، و چون مردان كارزار و مخاصمه بودند، صبر كردن سه ماه متوالى: ذو القعده و ذو الحجّة و محرّم براى آنان سخت بود، كه به هیچوجه به جنگ و غارت دست نزنند؛ فلهذا حرمت ماه محرّم را به ماه صفر تأخیر مى‌انداختند، و بجاى محرم ماه صفر

را ماه حرام مى‌شمردند، و ماه محرّم را حلال مى‌كردند. و مدتى بر این نهج كه مى‌خواستند درنگ مى‌كردند، سپس حرمت را دوباره به محرّم بر مى‌گردانند، و این عمل تأخیر را نیز در ماه ذى الحجة انجام مى‌دادند و حكم بدان مى‌نمودند.

 فرّاء گوید: آن كسى كه متعهد و مسؤول نسیئ بود مردى بود از طائفه كنانة كه به او نُعَیم بن ثَعْلَبَة مى‌گفتند، و در حج رئیس موسم بود، و مى‌گفت: من آن كسى هستم كه هیچگاه مورد عیب گوئى مردم واقع نمى‌شوم، و در نیل به مقصود پیوسته مظفّر و منصورم، و حكمى را كه مى‌كنم هیچوقت برگردانده نمى‌شود!

 مردم در موسم در پاسخ او مى‌گفتند: آرى راست مى‌گوئى! اینك یك ماه را براى ما تأخیر انداز! حرمت ماه محرّم را بردار! و به ماه صفر انداز! و محرّم را براى‌ما حلال كن! او نیز این كار این را مى‌كرد.

 و در هنگامى كه اسلام آمد، آن شخص مسؤول این كار، جُنَادَةُ بْنَ عَوْفِ بْنِ امَیة کنَانِىّ بود. و ابن عباس گوید: اولین كسى كه این عمل نسیئ و تأخیر اندازى را در بین عرب دائر كرد عَمْرُو بْنَ لَحىَ بْنِ قُمَعَةِ بْنِ خِنْدِف بود. و امّا ابو مسلم بن أسلم مى‌گوید: مردى از بنى كَنَانه بود كه او را قَلَمَّس مى‌گفتند: او مى‌گفت: من محرم را در این سال

تأخیر انداختم، پس در این سال، دو ماه صفر داریم، و چون سال آینده مى‌شد مى‌گفت: ما حرمت ماه محرم سال قبل را اینك قضا مى‌كنیم، و این هر دو ماه را محرم قرار مى‌دهیم. و شاعر كنانى در این باره گفته است: وَ مِنَّا نَاسِئُ الشَّهْرِ الْقَلَمَّسْ.

 «و قَلَمَّس كه مقام تاخیراندازى ماه‌ها را دارد، از طائفه ماست.»

 و كُمَیت شاعر گوید:

 و مُجَاهِد گوید: مشركان در هر ماهى دو سال حجّ مى‌گزاردند؛ یعنى در ذو الحجّة، دو سال پى در پى حجّ مى‌كردند، و سپس در ماه محرم دو سال حجّ مى‌كردند؛ و سپس در ماه صفر دو سال حجّ مى‌گذاردند؛ و همچنین به همین ترتیب در ماههاى دیگر، در هر یك از آنها دو سال حجّ مى‌گذاردند؛ تا اینكه آن حجّى كه در سال قبل از حجة الوداع انجام داده شد، در ماه ذو القعده بود. و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم كه در سال بعد كه حجّة الوداع بود

حج گذاردند، با ماه ذو الحجّة موافق شد، و بر این اساس رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم در خطبه خود فرمود:

 ألا وَ إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتَهَ یوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمَواتِ وَ ألأرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً مِنْها أرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلاثَةٌ مُتَوَالِیاتٌ: ذُوالْقَعْدَةِ وَ ذُوالْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ رَجَبُ مُضَرُ الَّذِى بَینَ جُمَادَى وَ شَعْبَانَ.

 «آگاه باشید كه اینك زمان در گردش خود به همان هیئت و كیفیتى برگشته است كه خداوند در وقت خلقت آسمانها و زمین آن را بدان كیفیت آفرید. سال دوازده ماه است، و چهار تا از آنها ماه‌هاى حرام است، سه تا پشت سر هم، ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم، و رَجب مُضَر كه بین ماه جمادى و ماه شعبان است.»

 در این عبارت رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم خواسته است بفهماند كه ماههاى حرام اینك به مواضع حقیقى و اصلى خود بازگشته است، و انجام مراسم حجّ به ماه ذو الحجة باز گردیده است، و نسیئ و تأخیر در این حجّ باطل شده است.[[30]](#footnote-30)

 و در تفسیر «أبو السُّعود» بعد از بیان ماههاى حرام و بیان خطبه رسول خدا در حجّة الوداع كه إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ؛ و اینكه ماهها دوازده تا هستند، گفته است كه: معنى چنین مى‌شود كه:

ماهها از جهت حرمت و حِلّ بازگشت كردند به همان حالى كه اولًا داشتند، و حجّ نیز بازگشت كرد به ماه ذو الحجّه بعد از آنكه به واسطه نسیئ و تأخیرى كه در زمان جاهلیت مى‌كردند، آن را از موضع و موقع اصلى خود تغییر داده بودند. و بنا بر این حجّ رسول الله در حجّة الوداع موافق با ماه ذو الحجّه شد، و حج ابو بكر قبل از حج رسول الله در ماه ذو القعده واقع شده بود[[31]](#footnote-31).

 و نظیر اینگونه تفسیرى كه در «مجمع البیان» و «تفسیر ابو السعود» دیدیم، در غالب تفاسیر مشاهده مى‌شود، و محصّل آنچه به دست مى‌آید آنست كه: در بین أعراب جاهلیت دو گونه تغییر در ماهها دیده مى‌شد: یكى تغییر ماههاى حرام از جاى خود، همچون محرّم به ماه صفر، و دیگرى تغییرى كه در حجّ مى‌نمودند، و به واسطه آن حجّ از ذو الحجّه برداشته مى‌شد، و به ماههاى دیگر مى‌رفت و در ماههاى دیگر دور مى‌زد، تا دو مرتبه به محلّ أصلى خود برگردد، و این هر دو گونه تاخیر را نسیئ مى‌گفتند.

## روایات وارده در تفسیر نسیئ به تأخیر ماههاى حرام

 شاهد بر تغییر أوّل یعنى تغییر حرمت ماههاى حرام به ماههاى بعد روایاتى است:

در تفسیر «الدُّرُّ المنثور» ابن ابى حاتم و ابو الشیخ از ابن عمر تخریج كرده‌اند كه او گفت:

 وَقَفَ رَسُولُ اللَهِ صَلّى الله عَلَیه و آله و سلّم بِالعَقَبَةِ: فَقَالَ: إنَّ النَّسِئَ مِنَ الشَّیطَانِ زِیادَةِ فِى الْكُفْرِ، یضَلُّ بِهِ الَّذِینِ كَفَرُوا، یحِلُّونَهُ عَاماً وَ یحَرَّمُونَهُ عَاماً وَ یحَرِّمُونَ صَفَرَ عَاماً وَ یسْتَحِلُّونَ الْمُحَرَّمَ وَ هُوَ النَّسِیئُ.[[32]](#footnote-32)

 «رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم در عقبه سرزمین مِنَى ایستاد و گفت: حقا نسیئ از شیطان است، كه موجب زیادى كفر است، و بدین وسیله كافران گمراه مى‌شوند، از ماههاى حرام در یك سال آن را حلال مى‌شمرند، و در یك سال حرام مى‌شمرند، و ماه صفر را حرام مى‌كنند، و ماه محرّم را حلال مى‌كنند، و اینست معناى نسیئ».

 و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است كه: ابن جریر و ابن منذر و ابن ابى حاتم و ابن مردویه از ابن عباس تخریج كرده‌اند كه او گفت: کانَ جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ الْکنَانِىُّ یو فِى الْمُوْسِمَ کلَّ عَامِ: وَ کانَ یکنَّى أبَا ثُمَادَةَ؛ فَینَادِى: ألا أنَّ أبَا ثُمادَةَ؛ لا یخَافُ وَ لا یعَابُ؛ ألا إنَّ صَفَرَ الْأوَّلَ حَلالٌ.[[33]](#footnote-33)

 وَ کانَ طَوَائِفُ مِنَ الْعَرَبِ إذَا أرَادُوا أنْ یغیرُوا عَلَى بَعْضَ عَدُوِّهِمْ أتَوْهُ فَقَالُوا: أحِلَّ لَنَا هَذَا الشَّهْرَ یعْنُونَ صَفَرَ؛ وَ کانَت الْعَرَبُ لا تُقَاتُل فِى الْأشْهُرِ الْحُرُم فَیحِلُّهُ لَهُمْ عَاماً وَ یحَرِّمُهُ عَلَیهِمْ فِى الْعَامِ الْآخَرَ. وَ یحَرِّمُ الْمُحَرَّمَ فِى قَابِلٍ لِیوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَهُ، یقُولُ: لِیجْعَلُوا الْحَرُمَ أرْبَعَةً غَیرَ أنَّهُمْ جَعَلُوا صَفَرَ عَاماً حَلالاً وَ عَاماً حَرَاماً.[[34]](#footnote-34)

 «جُنادة بن عَوْف كه از قبیله بنو كنانه بود؛ و او را أبو ثُماده مى‌گفتند، در هر سال در موسم حجّ حاضر مى‌شد؛ و ندا مى‌كرد: آگاه باشید كه: أبو ثُماده از هیچ چیز نمى‌هراسد؛ و هیچكس بر او عیبى نمى‌تواند بگیرد! آگاه باشید كه ماه صفر أوَّل حلال است!

 و عادت طوائف عرب بر این بود كه چون مى‌خواستند بر بعضى از دشمنانشان بتازند؛ نزد او مى‌آمدند و مى‌گفتند: این ماه صفر را (محّرم را) بر ما حلال كن! و عادت عرب اینطور بود كه در ماههاى حرام جنگ نمى‌كردند. أبو ثُماده براى آنها ماه صَفَر اوَّل را در یك سال حلال مى‌كرد؛ و در سال دیگر همان ماه را حرام مى‌كرد؛ و از این جهت در سال دیگر حرام مى‌كرد كه در تعداد و مطابقه با مقدار ماههائى كه خداوند حرام كرده است، موازنه حاصل شود. خداوند مى‌فرماید: این كار را مى‌كردند تا ماههاى حرام از جهت مقدار و تعداد بهم نخورد؛ مگر اینكه ماه صفر أوّل را در یك سال حلال و در سال دیگر حرام مى‌كردند.»

 و نیز در «الدِّرِّ المنثور» آورده است كه: ابن منذر از قتادة درباره آیه ﴿إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾ تخریج كرده است كه او گفت:

 عَمَدَ انَاسٌ مِنْ أهْلِ الضَّلالَةِ فَزَادُوا صَفَرَ فِى الْأشْهُرِ الْحُرُمِ وَ کانَ یقُومُ قَائِمُهُمْ فِى الْمَوْسِمِ؛ فَیقُولُ: إنَّ آلِهَتَکمْ قَدْ حَرِّمَتْ صَفَرَ، فَیحَرِّمُونَهُ ذَلِک الْعَامَ؛ وَ کانَ یقَالُ لَهَمُا الصَّفَرَانِ.

 و کانَ أوَّلَ مَنْ نَسَأ النَّسِیئَ بَنُو مَالِک مِنْ کنَانَةَ، وَ کانُوا ثَلاثَةَّ: أبُو ثَمَامَةَ صَفْوَانُ بْنُ امَیةَ، أحَدُ بَنِى فَقَیم بْنِ الْحَارِثِ، ثُمَّ أحَدْ بَنِى کنَانَةَ.[[35]](#footnote-35)

 «جماعتى از اهل ضلالت اراده كردند كه در ماههاى حرام، ماه صفر را اضافه كنند؛ و در اینصورت رئیس ایشان در موسم حجّ مى‌ایستاد و مى‌گفت: خدایان شما براى شما ماه صفر را حرام كرده‌اند؛ و ایشان در آن سال ماه صفر را بر خود حرام مى‌كردند؛ و به ماه محرّم و صفر هر دو، ماه صفر گفته مى‌شد.

 و اوّلین كسى كه نسیئ را رواج داد، بنو مالك از بنى كنانه بودند، و سه تن بودند: ابو ثمامه صفوان بن امَیه؛ و یك تن از بنى فقیم بن حارث، و یك تن از بنو كنانه.»

 و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است كه: ابن أبى حاتم از سدىّ در این آیه شریفه، تخریج كرده است كه:

 کانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِى کنَانَةَ یقَالُ لَهُ: جُنَادَةُ بْنُ عَوْفٍ یکنَّى أبَا أمَامَةَ ینْسِئُ الشُّهُورَ وَ کانَتِ الْعَرَبُ یشْتَدُّ عَلَیهُمْ أن یمْکثُوا ثَلاثَةَ أشْهُرٍ لا یغِیرُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؛ فَإذَا أرَادَ أنْ یغِیرَ عَلَى أحَدِهِمْ قَامَ یوْمَاً بِمِنَى فَخَطَبَ فَقَالَ: إنِّى قَدْ أحْلَلَتُ الْمُحَرَّم وَ حُرَّمْتُ صَفَرَ مَکآنهُ. فَیقَاتِلُ النَّاسُ فَى الْمُحَرَّم؛ فَإذَا کانَ صَفَرَ عَمَدُوا وَ وَضَعُوا الأسِنَّةَ ثُمَّ یقُومُ فِى قَابِلٍ فَیقُولُ: إنِّى قَدْ أحْلَلْتُ صَفَرَ وَ حَرَّمْتُ الْمُحَرَّمَ فَیواطِئُوا أرْبَعَةَ أشْهُرٍ فَیحِلُّوا المُحَرَّمَ.[[36]](#footnote-36)

 «مردى از قبیله كنانه بود كه به او أبو أمامة، جنادة بن عوف مى‌گفتند، و كار او تأخیر انداختن ماهها بود. و چون بر عرب بسیار گران بود كه سه ماه پیاپى درنگ كنند؛ و بر یكدیگر نتازند و غارت نكنند؛ لذا چون جناده مى‌خواست براى آنها حكم حرمت را تغییر دهد؛ روزى در مِنَى مى‌ایستاد و خطبه مى‌خواند و مى‌گفت: من ماه محرّم را حلال كردم؛ و به جاى آن ماه صفر را حرام كردم؛ فبناءً علیهذا مردم در ماه مُحَرَّم جنگ مى‌كردند، و چون ماه صفر فرا مى‌رسید؛ نیزه‌ها و سنان‌ها را كنار مى‌گذاشتند، و دست از كارزار باز مى‌داشتند.

 و در سال بعد نیز در مِنَى خطبه مى‌خواند، و مى‌گفت: من ماه صَفَر را حلال، و ماه محرم را حرام كردم، فعلیهذا در چهار ماه حرام از جهت مقدار موافقت داشتند، الاّ اینكه مُحَرَّم را حلال مى‌دانستند.»

## روایات وارده در تفسیر نسیئ، به دور زدن ماهها در فصول سال

 و نیز دو روایت دیگر بر این نهج، در «الدر المنثور» با تخریج ابن مردویه از ابن عباس وارد شده است، كه آیه

شریفه را بدین كیفیت تفسیر مى‌نماید[[37]](#footnote-37).

 و شاهد بر تغییر دوّم، یعنى تغییر زمان حجّ از زمان اصلى خودش، و گردش كردن حجّ در تمام ماههاى سال، تا دو مرتبه به ماه ذى الحجّه برگردد، و دور خود را كامل كند، نیز روایاتى است:

 در «الدر المنثور» آورده است كه: طبرانى و ابو الشیخ و ابن مردویه از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش تخریج كرده‌اند كه مى‌گفت:

 کانَتِ الْعَرَبُ یحِلُّونَ عَاماً شَهْراً؛ وَ عَاماً شَهْرَینِ، وَ لَا یصِیبُونَ الْحَجَّ إلَّا فِى کلِّ سِتَّةٍ وَ عِشْرِینَ سَنَةًّ مَرَّةًّ؛ وَ هُوَ النَّسِئُ الَّذِىَ ذَکرَ اللَهُ تَعَالَى فِى کتَابِهِ.

 فَلَمَّا کانَ عَامُ الْحَجَّ الْأکبَرِ ثُمَّ حَجَّ رَسُولُ اللهِ صلّى الله علیه (و آله) و سلّم مِنَ الْعَامِ الْمُقْبِلِ فَاسْتَقْبَلَ النَّاسُ الْأهِلَّةَ؛ فَقَالَ رَسُولُ الله صلّى الله علیه [و آله‌] و سلّم: إنَّ الزَّمَانَ قَدِاسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَواتِ وَ الْأرْضَ.[[38]](#footnote-38)

 «عادت عرب چنین بود كه: در یك سال یك ماه از ماههاى حرام را حلال مى‌شمردند؛ و در سال دیگر دو ماه را حلال مى‌شمردند. و چون این عمل در ماهها دور مى‌زد؛ به حجّ واقعى و حقیقى خود كه بر زمان اصلى

خود منطبق باشد، فقط در بیست و شش سال یك بار مى‌رسیدند. و این عمل همان نسیئ است كه خداوند در كتابش فرموده است.

 تا رسید به زمان حجّ اكبر، همان حجى كه رسول خدا بجاى آوردند؛ در آن سالى بود كه چون مردم ماهها را شمردند؛ و بر ماه حج موافق بود؛ رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در خطبه خود فرمود: اینك زمان دور زده است؛ و به جائى رسیده است كه بر همان كیفیت و هیئتى است كه خدا آسمان‌ها و زمین را در آن روز آفرید.»

 و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است كه: أحمد حنبل و بخارىّ و مُسْلمٍ و أبو داود و ابن منذر و ابن أبى حاتم و أبو الشّیخ و ابن مَردَویه و بیهقى در كتاب «شعب الایمان» از ابو بكرة تخریج كرده‌اند كه: رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم در حجّ، خطبه‌اى ایراد كردند و فرمودند:

 أَلا إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ؛ السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً؛ مِنْهَا أرْبَعَةٌ حُرُمٌ، ثَلاثَةٌ مُتَوَالِیاتٌ: ذُوالقَعْدَةِ وَ ذُوالْحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ؛ وَ رَجَبُ مُضَرُ الَّذِى بَینَ جُمَادىَ وَ شَعْبَانَ[[39]](#footnote-39).

 «بدانید كه: زمان دور زده است، همانند روزى كه خداوند آسمانها و زمین را آفرید! سال دوازده ماه است، كه چهار تاى از آنها ماه‌هاى محترم است؛ سه تا از این چهار تا، پى در پى است، كه ذیقعده و ذى حجّه و مُحَرَّم است؛ و یكى تنها است كه رَجَب مُضَر است؛ و آن بین جُمَادى و شعبان است.»

 و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است كه همین مضمون را بزّاز و ابن جَرِیر و ابن مَرْدَوَیه از أبو هُرَیرِه تخریج كرده‌اند[[40]](#footnote-40)، و ابن جریر و ابن منذر و ابن أبى حاتم و ابن مردویه از ابن عمر تخریج كرده‌اند[[41]](#footnote-41). و ابن منذر و أبو الشّیخ و ابن مردویه از ابن عبّاس تخریج كرده‌اند.[[42]](#footnote-42)

## روایات وارده از مجاهد، در تفسیر نسیئ به گردش حج در فصول سال

 و نیز در «الدُّرُّ المنثور» آورده است كه: عبد الرّزّاق و ابن منذر و ابن أبى حاتم و ابو الشّیخ از مُجَاهد تخریج كرده‌اند كه در تفسیر آیه: إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ گفته است كه: فَرَضَ اللَهُ الْحَجَّ فِى ذِى الحَجَّةِ وَ کانَ الْمُشْرِکونَ یسَمُّونَ الْأشْهُرَ: ذُو الحَجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ وَ صَفَرُ وَ رَبِیعٌ وَ رَبِیعٌ وَ جُمَادَى وَ جُمَادَى وَ رَجَبٌ وَ شَعْبَانُ وَ رَمَضَانُ وَ شَوَّالٌ وَ ذُو الْقَعْدَةُ وَ ذُو الحَجَّةِ ثُمَّ یحِجُّون فِیه.

 ثُمَّ یسْکتُونَ عَنِ الْمُحَرَّمِ فَلا یذْکرُونَهُ، ثُمَّ یعُودُونَ فَیسَمُّونَ صَفَرَ صَفَرَ؛ ثُمَّ یسَمُّونَ رَجَبَ جُمَادَى الْآخِرَةِ؛ ثُمَّ یسَمُّونَ شَعْبَانَ رَمَضَانَ؛ وَ رَمَضَانَ شَوَّالَ؛ وَ یسَمُّونَ ذَاالْقَعْدَةِ شَوَّالَ؛ ثُمَّ یسَمُّونَ ذَاالْحَجَّةِ ذَاالْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ یسَمُّونَ الْمُحَرَّمَ ذَاالْحَجَّةِ، ثُمَّ یحِجُّونَ فِیهِ وَ اسْمُهُ عِنْدَهُمْ ذُوالْحَجَّةِ.

 ثُمَّ عَادُوا إلَى مِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ فَکانُوا یحِجُّونَ فِى کلِ

شَهْرٍ عَاماً حَتَّى وَافَقَ حُجَّةُّ أبى بَکرِ اٍلْآخِرَةُ مِنَ الْعَامِ فِى ذِى الْقَعْدَةِ؛ ثُمَّ حَجَّ النَّبِىُّ صلّى الله علیه [و آله‌] و سلّم حَجَّتَهُ الَّتِى حَجَّ فِیهَا فَوَافَقَ ذُوالْحَجَّةِ؛ فَذَلِک حِینَ یقُولُ صلّى الله علیه [و آله‌] و سلّم فِى خُطْبَتِهِ: إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ[[43]](#footnote-43).

 و محصّل آنچه از این روایت، با وجود اضطراب و تشویشى كه در عبارات صدر آن است؛ استفاده مى‌شود، آنست كه: أعراب قبل از اسلام، حجّ خانه خدا را در ماه ذو الحجه بجاى مى‌آوردند، با این تفاوت كه مى‌خواستند در هر سالى حج را در یكى از ماههاى سال بجا بیاورند؛ و بنا بر این حج را در ماههاى سال، یكى پس از دیگرى به گردش در مى‌آوردند. و چون نوبه به هر ماهى كه بناى آن سال، آن بود كه حج در آن انجام شود، مى‌رسید؛ نام آن ماه را ذى حجّه مى‌گذاردند، و اسم اصلى آن ماه را بر زبان نمى‌آوردند.

 و لازمه این مرام آن مى‌شد كه: هر سالى كه در آن حج مى‌گذاردند، سیزده ماه مى‌شد؛ و نام بعضى از ماهها دوبار و یا یك بار تكرار مى‌شد؛ همچنانكه در این روایت ذكر شد؛ و طبرى ذكر كرده است كه عرب، ماههاى سال

را سیزده ماه قرار مى‌داد، و در روایتى است كه سال را دوازده ماه و بیست و پنج روز مى‌گرفت.

 و لازمه این مرام آنست كه تمام اسامى ماهها تغییر كند؛ و نام هیچ ماهى بر آن ماه منطبق نگردد؛ مگر در هر دوازده سال یكبار؛ اگر این تأخیر بر اصل و نظام محفوظ بوده، و بر گونه دوران تغییر یابد.[[44]](#footnote-44)

## گفتار فخر رازى در تفسیر آیة: إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْكُفْرِ

 فخر رازى در تفسیر خود در شرح كیفیت نسى‌ء بطور مشروح بحث كرده است و در ذیل آیه إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ گوید:

 «بدان كه این شرح نوع سوّم از قبائح اعمال یهود و نصارى و مشركین است، كه در تغییر أحكامِ خدا سعى مى‌كنند؛ زیرا كه چون در تغییر احكام خدا در زمانهاى خود سعى كردند، و آنها را به سبب نسى‌ء تغییر دادند، پس در حقیقت سعى در تغییر سنّت به حسب آراء و اهواء خود كرده؛ و این موجب زیادى كفر و حسرت ایشان خواهد شد.»

 و سپس در بیان مسئله اوّل از مسائلى كه مطرح نموده است گفته است كه: بدان كه سال در نزد عرب عبارت

است از دوازده ماه از ماههاى قمرى، و دلیل آن یكى همین آیه است، و دیگرى گفتار خداى تعالى: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ.[[45]](#footnote-45)

 «خداوند است كه خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانى قرار داد؛ و ماه را در سیر گردش خود در منازل و مكان‌هاى مختلفى معین و مقدّر فرمود؛ براى اینكه شما تعداد سالها و حساب را بدانید!» خداوند در این آیه گردش ماه را در منازل مختلف، علت دانستن سالها و حساب قرار داده است، نه خورشید را، و این وقتى صحیح است كه سال بستگى به سیر و گردش ماه داشته باشد. و نیز گفتار دیگر خداى تعالى دلالت بر آن دارد:

 يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.[[46]](#footnote-46)

(اى پیامبر) چون از تو درباره كیفیت هلال ماه پرسش كنند؛ بگو: این أشكال مختلف ماه براى تنظیم اوقات مردم و براى حجّ است.»

 و اما در نزد سایر طوائف مردم غیر از عرب، سال عبارت است از زمانى كه خورشید یك دور كامل بگردد. و چون سال قمرى به مقدار مشخصى از سال شمسى كمتر

است، بدین جهت ماه‌هاى قمرى از فصلى به فصل دیگر منتقل مى‌شوند. و بنا بر این حجّ در بعضى از اوقات، در فصل زمستان واقع مى‌شود، و در برخى دیگر در تابستان، و این امر موجب مشقت براى حج‌گزاران مى‌شد. و از طرف دیگر چون براى حجّ مى‌رفتند، تجارت هم مى‌كردند، و چه بسا موسم حجّ، موافق با موقع و فصل تجارت نمى‌شد، و در امر تجارت خلل پدید مى‌آمد،

 براى رفع این دو محذور، أعراب جاهلى، بنا بر آنچه در علم زیجات معلوم است، اقدام به عمل کبیسه كردند،[[47]](#footnote-47) و حجّ خود را بر اساس ماههاى شمسى و سال شمسى قرار دادند، فعلیهذا حجّشان در زمان مشخصى از فصول صورت مى‌گرفت، كه هم طبق مصلحت آنان از جهت سرما و گرما بود، و هم طبق مصلحت آنان از جهت منافعى كه از تجارت مى‌بردند.

 و این نسیئ و تاخیرى كه در ماههاى قمرى مى‌كردند، گرچه موجب حصول منافع دنیویه ایشان بود، لیكن موجب تغییر حكم خداوند متعال مى‌شد، زیرا كه چون وقتى را كه خداوند براى حج معلوم كرده است، معّیناً و مشخَّصاً در

ماههاى محدود و مقدّرى است، اگر بواسطه این نسیئ و عقب اندازى در سایر ماههاى قمرى واقع شود، مسلّماً حكم خدا و تكلیف خدا را تغییر داده‌اند. و بدین جهت در این آیه، آن را گناه و كفر شمرده است و به مذمّت عظیمى از آن تنقید كرده است.

 و چون سال شمسى از سال قمرى بیشتر است، این مقادیر زیادى را به روى هم انباشتند، و چون مقدارش یك ماه شد، آن ماه را به آخر سال اضافه كردند، و آن سال را سیزده ماه گرفتند. و از اینجاست كه خداوند متعال این عمل آنها را زشت و ناپسند داشته و منكر شمرده است، و فرموده است كه: حكم ازلى و قطعى خدا این بوده است كه سال، دوازده ماه باشد، نه كمتر و نه زیادتر، و این حكمى را كه براى بعضى از سالها نموده، و آن را سیزده ماه قرار داده‌اند، حكمى است كه بر خلاف حكم خدا صورت گرفته است، و سبب براى تغییر تكالیف خدا از مواضع خود شده است، و بر خلاف دین است.

 آئین عرب از زمان پیشین بنا بر سالهاى قمرى بوده است؛ نه شمسى. و این روش را بطور وراثت از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما الصَّلاة و السَّلام ارث برده‌اند، و اما آئین یهود و نصارى چنین نبوده است، و این روش نسى‌ء و

کبیسه گیرى را بعضى از اعراب، از یهودیان و مسیحیان آموختند؛ و در شهرهاى عرب نشین رواج دادند.[[48]](#footnote-48)

 و نیز فخر رازى پس از بیان مطالبى مشروح گفته است كه: نسى به معناى تاخیر است،

 و ابو زید گفته است: نَسَأتُ الْإبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أنْسَأهَا نَسْأَ إذَا أخَّرْتَهَا؛ وَ أنْسَأتُهُ إنْسَأءً إذَا أخَّرْتَهُ عَنْهُ؛ وَالْاسْمُ النَّسِئَیة وَ النَّسْ‌ءُ. و اما قطرب كه گفته است: النَّسِیئُ أصْلُهُ مِنَ الزِّیادَةِ؛ یقَالُ نَسَأَ فِى الْأجَلِ وَ أنْسَأَ، إذَا زَادَ فِیه.

 واحدى در پاسخش گفته است كه:

 صحیح همان معناى أوّل است، و اصل معناى نسیئ تأخیر است، و در اینجا هم تأخیر در مدّت مراد است، نه زیادى در آن[[49]](#footnote-49).

## گفتار فخر رازى در كبیسه گیرى أعراب

 و سپس فخر رازى گفته است: اعراب جاهلّى اگر حجّ خود را بر حساب سال قمرى قرار مى‌دادند، چون گاهى در تابستان، و گاهى در زمستان واقع مى‌شد، و مسافرت در این فصول مشكل بود، و نیز در تجارتهاى خود و معاملات خود سودى نمى‌بردند، چون سایر افراد مردم از سایر نقاط به مكّه نمى‌آمدند مگر در اوقات مناسب و طبق احوال خود، فلهذا

چون دانستند كه رعایت سال قمرى در انجام تكالیف و حجّ، به مصالح دنیوى آنها اخلال وارد مى‌كند، سال قمرى را كنار زده؛ و سال شمسى را معتبر شمردند. و چون سال شمسى از سال قمرى به مقدار معین و مشخّصى زیادتر است، نیازمند به كَبیسه گیرى شدند، و به سبب این عملِ كَبیسِه براى آنان دو چیز پیدا شد:

 اول آنكه به جهت اجتماع این زیادتى‌ها ناچار شدند كه بعضى از سالها را سیزده ماه قرار دهند.

 دوم آنكه حجّ از بعضى از ماه‌هاى قمرى حركت كرد، و منتقل به ماه‌هاى دیگر شد، حجّ در بعضى از سالها در ذو الحجه واقع مى‌شد، و پس از آن در محرّم، و پس از آن در صفر، و همینطور به همین منوال دور مى‌زد، تا بعد از مدّت معینى بار دیگر به ماه ذو الحجة قرار مى‌گرفت.

 پس بنا بر این به سبب این كَبیسه گیرى دو چیز حاصل مى‌شد: زیادى در مقدار ماهها، و تأخیر حُرمت ماههاى حرام به ماههاى دیگر. و ما چه لفظ نسیئ وارد در آیه قرآن را به معناى تأخیر بگیریم، همانطور كه اكثر أهل لغت بر آنند، و چه به معناى زیادتى بگیریم، همانطور كه بعضى از أهل لغت بر آنند، در هر حال لفظ نسیئ منطبق بر این دو امر خواهد شد.

 و حاصل و محصّل كلام آنست كه بناءِ عبادات كه بر سال قمرى است مُخِلّ به مصالح دنیوى بوده است، و بناء آنها بر سال شمسى موافق مصالح دنیوى بوده است. خداوند ایشان را از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام امر فرموده است كه بناى كار خود را بر سال قمرى قرار دهند، ولیكن ایشان به جهت مصالح دنیوى خود امر خدا را مراعات نكردند، و سال قمرى را ترك گفتند، و سال شمسى را معتبر شمردند، و حج را در ماه دیگرى غیر از ماههاى حرام انجام دادند. فلذا خداوند ایشان را مورد تعییب و تعییر و توبیخ قرار داد، و موجب زیادى كفرشان دانست.

 و امّا علّت زیادتى كفر این است كه: چون آنها حجّ را در غیر ماههاى حرام انجام مى‌دادند، و نیز معتقد شده بودند كه این عمل خلاف، همان عمل واجب است، و بجا آوردن آن در ماههاى قمریه واجب نیست، پس این عمل، إنكار حكم خدا با علم به آن، و تمرّد از اطاعت او مى‌شده است. و به إجماع مسلمانان انكار حكم خدا و تمرّد از آن با وجود علم موجب كفر است.

 و امّا طریقه حسابى كه با آن مقدار زیادى را به دست مى‌آوردند، و با كبائس شُهوِر خود را تعدیل مى‌نمودند، در كتب زیجات، مدوّن و مذكور است.

 و واحدى گفته است كه: أكثر علماء بر آنند كه این نسیئ و تأخیر، اختصاص به یك ماه ندارد، بلكه در تمام ماهها صورت مى‌گرفته است، و این گفتار در نزد ما صحیح است بنا بر آنچه ذكر شد، و بنا بر اتّفاق مسلمین بر آنكه چون رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم اراده حجّ فرمود در حجّة الوداع، در حقیقت و واقع امر، حجّ به همان زمان أصلى خود كه ذو الحجة بود بازگشت نمود، و رسول خدا در خطبه فرمود:

 ألا إنَّ الزَّمانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ، السَّنَةُ اثْنَا عَشَرَ شَهْراً. و چنین إراده فرمود كه: ماههاى حرام اینك به مواضع خود بازگشت نموده است.[[50]](#footnote-50)

## گفتار بیرونى درباره نسیئ و تبدیل سال قمرى به شمسى

 و قبل از فخر رازى، أبُو ریحان بیرونى[[51]](#footnote-51) در چند جاى كتاب مشهور خود: «الآثَارُ الْبَاقِیةُ عَنِ الْقُرُونِ الْخَالِیةِ» از كیفیت نسى‌ء و تأخیر اعراب در شهور؛ و اصل تأسیس تاریخ اسلامى و اسامى ماهها بحث كرده است. در یك جا پس از آنكه نام ماههاى دوازده‌گانه عرب را بدین طریق ذكر كرده است:

 الْمُحَرَّمُ ـ صَفَرُ ـ رَبِیعٌ الأوَّلُ ـ رَبِیعٌ الآخِرَ ـ جُمَادَى الاولَى ـ جُمَادَى الآخِرَةُ ـ رَجَبٌ ـ شَعْبَانُ ـ رَمَضَانُ ـ شَوَّالٌ ـ ذُو الْقَعْدَةِ ـ ذُو الْحَجَّةِ[[52]](#footnote-52).

 مى‌گوید: اعراب در زمان جاهلیت نام ماهها را به همانگونه كه اهل اسلام استعمال مى‌كنند، استعمال مى‌كردند، و حجّ آنان در فصول چهارگانه دور مى‌زد، سپس خواستند تا حجّشان را در زمانى انجام دهند كه متاع و بضاعت تجارى آنان از پوست‌هاى دبّاغى شده، و انواع

چرم‌ها، و میوه‌ها به دست آید، و نیز سایر أمتعه آنان حاضر باشد، و این زمان پیوسته بر حالت ثابتى باقى باشد، كه خرم‌ترین زمان‌ها و پر نعمت‌ترین اوقات بوده باشد.

 روى این اساس عمل كبیسه گیرى را از یهودیان كه در مجاورت ایشان سكونت داشتند، نزدیك دویست سال قبل از هجرت آموختند. و همانند یهودیان مشغول كبیسه كردن شدند، بدین ترتیب كه مقدار زیادیى كه ما بین سالهاى قمرى آنان، و ما بین سال شمسى بود، چون به یك ماه مى‌رسید، آن یك ماه را به ماههاى خود ملحق نمودند. و بعد از این متولى این كار قَلامِس[[53]](#footnote-53) بودند كه پس از انقضاء حجّ مى‌ایستادند و خطبه مى‌خواندند در موسم حج، و ماه را به تأخیر مى‌انداختند بدین‌معنى كه ماه بعدى را به نام آن ماه مى‌خواندند.

 و چون عرب از آنها اطاعت داشتند، تمامى آنها بر این

تاخیر و تسمیه متفق مى‌شدند، و گفتار ایشان را مى‌پذیرفتند و این كارشان را نسیئ مى‌نامیدند. زیرا آنان در هر دو سال و یا هر سه سال بقدر یك ماه، أوّل سال اعراب را به تأخیر مى‌انداختند بر حسب مقدارى كه آن سال مستحقّ آن بود.

 و روى این اصل یكى از گویندگانشان مى‌گوید:

 و اولین نسیئ و تأخیرى كه واقع شد، براى ماه محرّم بود. فلهذا ماه صفر به نام محرّم نامگذارى شد، و ماه ربیع الاول به نام صفر نامگذارى شد، و همینطور به ترتیب یكى پس از دیگرى، نام هر ماهى را به روى ماههاى بعدى گذاردند.

 و دومین نسیئ و تأخیرى كه واقع شد، براى ماه صفر بود. فلهذا ماه بعدى را كه ربیع بود أیضاً به نام صفر گذاردند. و همینطور این عمل نسیئ بدین ترتیب دور مى‌زد، و در تمام ماههاى دوازده‌گانه گردش مى‌كرد، تا بار دیگر به ماه محرّم برگردد، در این حال همان كار اول

را دوباره إعاده مى‌نمودند.

 عادت اعراب جاهلّى این بود كه مقدار تعداد دوره‌هاى نسیئ را مى‌شمردند، و با تعداد این دوره‌ها، زمان را اندازه مى‌گرفتند، و مى‌گفتند: از زمان فلان تا زمان فلان كه سالها گردش كرده‌اند، یك دوره گذشته است. و با این وصف اگر باز هم ماهى از ماهها از فصل خود كه از فصول أربعه بود پیش مى‌افتاد، و این پیش افتادن به علت كسرهاى سال شمسى، و بقیه مقدار تفاوت سال شمسى با سال قمرى بود كه به آن سال قمرى ملحق كرده بودند، در اینصورت بار دیگر كبیسه مى‌كردند[[54]](#footnote-54)، و این تقدّم ماه از فصل خود به واسطه طلوع منازل ماه و سقوط آن منازل براى آنها معلوم مى‌شد.

 این بود تا هنگامى كه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم هجرت كردند، و همانطور كه ذكر كردم نوبت نسیئ در آن وقت به ماه شعبان رسیده بود، كه آن را محرّم نامیدند، و ماه رمضان را صفر نامیدند.

 رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در مدت اقامت در مدینه انتظار مى‌كشید، تا براى حجّ در حجة الوداع رهسپار شد، و براى مردم خطبه خواند و گفت: ألا وَ إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ، و منظور آن حضرت این بود كه ماههاى قمرى اینك به مواضع خود بازگشت كرده‌اند، و آن كار نسیئ عرب از بین رفت و به همین جهت آن حجّ را كه حجّة الوداع بود، حَجَّ أقْوَم نام نهادند، و پس از آن این عمل حرام شد، و بكلى از بین رفت.[[55]](#footnote-55)

 و در جاى دیگر گوید: روز نوزدهم ماه رمضان، روز فتح مكّه است، و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلم هیچ اقامه حجّ ننمودند. زیرا كه ماههاى عربى بواسطه نسیئ از جاهاى خود تغییر كرده و از بین رفته بود، و حضرت انتظار كشیدند تا به جاى خود برگشت، آنگاه حجة الوداع را به جاى آوردند و نسى‌ء را در آن حج تحریم نمودند.[[56]](#footnote-56)

 نَلِّینَو در كتاب «علم الفلك» خود گوید: این حدس كه نسى‌ء عبارت از نوعى كبیسه باشد، تا تعادل بین ماه‌هاى قمرى و سال شمسى پیدا شود، از فكر بكر فخرالدین

رازى نیست، زیرا كه بسیارى از صاحبان علم هیئت در این رأى از او پیشى گرفته‌اند، و قدیم‌ترین ایشان بر حسب آنچه مى‌دانیم أبُومَعْشَر بَلْخِىّ،[[57]](#footnote-57) متوّفى در سنه ٢٧٢ هجرى قمرى بوده است.

## گفتار ابو معشر بلخى درباره نسیئ و كبیسه گیرى اعراب

 أبُومَعْشَر در كتاب «الالُوف»[[58]](#footnote-58) آورده است كه: اعراب زمان جاهلیت دوره سال خود را بر اساس رؤیت ماه در رؤوس شهور مى‌دانستند، همچنانكه رسم مسلمانان نیز همین است، و حجّ خود را در روز دهم ماه ذو الحجّة انجام مى‌دادند، و این وقت در فصل خاصّى از فصول اربعه سال واقع نمى‌شد، بلكه اختلاف پیدا مى‌كرد. گاهى در تابستان بود، و گاهى در زمستان، و گاهى در دو فصل دیگر. به علت آنكه بین سالهاى شمسى با سالهاى قمرى اختلاف بود.

 ایشان نتوانستند تا حجّشان را موافق با موقع تجارت خود قرار دهند، و در عین حال هوا از جهت گرما و سرما معتدل باشد، و درختان داراى برگ بوده، و زمین‌ها از سبزه و علف پر شده باشند، تا اینكه مسافرت به مكه بر ایشان آسان باشد، و در مكّه هم به تجارت اشتغال ورزند، و هم مناسك حجّ خود را انجام دهند، فلهذا عمل كبیسه گیرى را از یهودیان آموختند و نام آن را نسیئ گذاردند، یعنى تأخیر. با این تفاوت كه یهودیان از هر نوزده سال قمرى هفت ماه قمرى را كبیسه مى‌كردند، تا اینكه نوزده سال قمرى آنان به صورت نوزده سال شمسى در آید، و اعراب از هر بیست و چهار سال قمرى دوازده ماه قمرى را كبیسه مى‌نمودند.

 براى انجام این مهّم مردى از بنو كَنَانَه را انتخاب كردند و او را قَلَمَّسْ مى‌گفتند و اولاد او را پس از او كه متكفل این امر شدند قَلامسة نام نهادند و آنها را نساة نیز مى‌گفتند یعنى نسیئ گیران. قَلَمَّسْ دریاى پر آب است، و آخرین كسى كه متولى این امر از اولاد او شد أبُو ثُمَامَة جُنَادة بن عَوْف بن امَیة بن قَلَع بن عَبَّاد بن قَلَع بن حُذَیفة بود.

 قَلَمَّسْ در موسم حج چون مى‌خواست منقضى شود، در عرفات به خطبه مى‌ایستاد، و ابتدا مى‌كرد از زمانى كه حجّ در ذو الحجّة واقع مى‌شد، و محرّم را إنساء مى‌كرد و آن را از

ماههاى دوازده‌گانه نمى‌شمرد، و اول ماههاى سال را ماه صفر قرار مى‌داد؛ و در این صورت ماه محرّم آخرین ماههاى سال محسوب مى‌شد، و به جاى ماه ذو الحجّة مى‌نشست، و مردم در آن ماه حجّ مى‌كردند. و بنابر این حجّ در ماه محرّم دو مرتبه واقع مى‌شد، و پس از آن در سال سوّم در وقت منقضى شدن حجّ، باز در موسم به خطبه مى‌ایستاد، و ماه صفر را إنسآء مى‌كرد، آن ماه صفرى كه آن را براى دو سال پیشین، ماه اوّل قرار داده بود، و ماه ربیع الاول را ماه اول سال سوّم و چهارم قرار مى‌داد، بطوریكه در این دو سال حجّ در ماه صفر كه آخرین ماه سال از این سال است واقع مى‌شد. و پیوسته بر همین منوال در هر دو سالى یكبار إنسآء مى‌كرد، تا اینكه دوره گردش به حال اوّلیه خود بازگشت كند. و این قَلامَسَهَ هر دو سال را بیست و پنج ماه حساب مى‌كردند.

 و نیز أبو معشر در همین كتابش از بعضى از راویان عرب نقل كرده است كه: اعراب عادتشان چنین بود كه در هر بیست و چهار سال قمرى، نُه ماه قمرى را كبیسه مى‌كردند، بدین طریق كه تفاوت سال شمسى را با سال قمرى كه تقریبا ده روز و بیست و یك ساعت و خمس[[59]](#footnote-59)

ساعت است[[60]](#footnote-60) در نظر مى‌گرفتند و هر وقت این زیادى مساوى با مقدار روزهاى ماه مى‌شد، یك ماه تمام بر سال مى‌افزودند، ولى این مقدار زیادى را ده روز و بیست ساعت حساب مى‌كردند. و بنا بر این ماههاى ایشان با گذشت زمان بر نهج واحدى كه مى‌خواستند ثابت مى‌ماند، نه جلو مى‌افتاد، و نه عقب مى‌رفت. تا آنكه پیغمبر خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم حجّ گزاردند.[[61]](#footnote-61)

 نَلَّینُو در این كتاب، درس‌هاى دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم خود را به اطلّاعات اعراب جاهلیت درباره آسمان و ستارگان و مسئله نسیئ كه در قرآن كریم آمده است، با ذكر چند آیه قرآن و گفتار مفسّرین اختصاص داده است.[[62]](#footnote-62)

## نسیئ معناى عام دارد؛ و شامل هر دو نوع مى‌شود

 و محصّل آنچه از بحث ما در تفسیر نسیئ در این آیه شریفه به دست آمد، به انضمام روایات كثیره‌اى كه در این مقام وارد شده است، و به انضمام گفتار موّرخین از علماء هیئت و نجوم همچون ابو ریحان بیرونى‌؛ و همچون ابو معشر بلخى‌؛ و همچون گفتار رحّاله كبیر و مورّخ جلیل: علّى بن حسین مسعودى متوفى ٣٤٦ هجرى در «مروج الذهب»[[63]](#footnote-63) و

در كتاب نفیس: «التنبیه و الاشراف» آنست كه: اصول ماههاى قمرى در میان اعراب جاهلیت به دو علت تغییر پیدا مى‌كرده است:

 اوّل به سبب تأخیر ماههاى حرام از محّل خود همچون ماه محرّم كه آن را به عقب مى‌انداختند و حُرمت آن را به تأخیر

مى‌سپردند، و آن را ماه صفر مى‌نامیدند؛ و در آن از جنگ و قتال و نهب و غارت دریغ نمى‌ورزیدند؛ و براى آنكه چهار ماه محترم (ذو القعدة و ذو الحجّة و محرّم و ماه رجب) مقدار حرمتش محفوظ باشد؛ اجمالاً به مقدار چهار ماه از نظر كمّیت و مقدار، نه از نظر كیفیت و خصوصیت، چهار ماه را در مدّت سال دست از جنگ باز مى‌داشتند، لِيُواطِؤُا عِدَّةَ ما حَرَّمَ اللَّهُ‌؛ براى آنكه فقط در مقدار ماهها كه خداوند محترم شمرده است هم میزان و هم مقدار باشند.

 دوم به سبب تأخیر ایام حجّ و یا ایام روزه و بعضى از عبادات و مناسك از محلّ خود به زمان بعد، براى مناسب بودن آب و هوا، و براى فروش أمتعه تجارتى و جلب قبائل براى بجا آوردن حجّ. و بنا بر این حجّ پیوسته از نقطه نظر اعتدال هوا در فصل خاصى صورت مى‌گرفت و در ماههاى قمرى دور مى‌زد و گردش مى‌كرد تا در هر سى و سه سال بنا بر كبیسه دقیق؛ و یا در هر بیست و شش سال بنا بر كبیسه تقریبى، همانطور كه در روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش گذشت؛ حجّ به زمان اصلى خود مى‌رسید، همچنانكه در حجّ رسول خدا صلّى الله علیه و آله سلّم كه حِجَّة الوداع بود، به زمان اصلى خود بازگشت كرده بود، و روى همین اساس آن حضرت در خطبه مشهوره خود فرمود:

 إنَّ الزَّمَانَ قَد اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الْأرْضَ‌. و ما هیچگونه الزامى نداریم كه آیه شریفه قرآن را در عدة الشهور و نسى‌ء بخصوص تأخیر ماههاى حرام، و یا بخصوص تأخیر حجّ از موقع واقعى خود بگیریم؛ بلكه آیه مباركه به عموم و اطلاق شامل هر دو گونه از نسى‌ء مى‌گردد، و نقل روایات مشهوره بل مستفیضه نیز این معنى را تایید مى‌كند.

## عدم مشروعیت تبدیل ماههاى قمرى به شمسى

 و بنا بر این در شرع أنور اسلام هم تأخیر حرمت ماههاى حرام از محلّ خود حرام است، و هم تأخیر آداب و أحكام و دستوراتى كه در زمانهاى مشخص همچون ماه رمضان براى روزه و ماه ذو الحجّة براى حجّ مقرر شده است. و علیهذا تبدیل ماههاى قمرى به ماههاى شمسى و تبدیل سالهاى قمرى به شمسى بهیچوجه من الوجوه جایز نیست.

 مسلمان نمى‌تواند روزه رمضان را در شوّال و یا یكى از ماههاى معتدل دیگر بگیرد و به جهت اعتدال هوا و كوتاه شدن روزها در فصل زمستان آن را بجاى آورد، یعنى نمى‌تواند روزه خود را به حساب سالها و ماههاى شمسى قرار دهد.

 مسلمان نمى‌تواند حجّ ذو الحجّه خود را در محرّم و یا یكى از ماههاى معتدل دیگر به جهت تناسب هوا و فروش امتعه و امور اعتباریه و مصالح مادّیه و دنیویه خود، در فصل بهار و یا

پائیز قرار دهد، یعنى نمى‌تواند حجّ خود را به حساب سالها و ماههاى شمسى بجاى آورد.

 و همچنین نسبت به سایر تكالیف از واجبات و مستحبّات و محرّمات و مكروهات و همچنین نسبت به احكام اجتماعیه و سنت‌هاى اعتباریه و آداب و رسوم و عاداتى كه در جامعه با آن مواجه است.

## تاریخ إسلام، تاریخ قمرى است

 مسلمان نمى‌تواند سال شمسى را ملاك و میزان براى أعمال و تاریخ خود معین و مقرّر دارد، زیرا كه در قرآن مجید با صراحت سال مسلمان را سال قمرى قرار داده، و إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ[[64]](#footnote-64) را إعلان كرده است.

 این آیه از چند جهت صراحت دارد بر آنكه سالها و ماههاى رسمى اسلامى سالها و ماههاى قمرى است:

 اوّل از جهت لفظ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ زیرا از ضروریات است كه اسلام هیچ ماهى را از ماههاى حرام قرار نداده است، مگر چهار ماه از ماههاى قمرى را كه ذوالقعدة و ذوالحجّة و محرّم و رجب مى‌باشند. و این چهار ماه، از ماههاى قمرى است نه شمسى، و در روایات عدیده و در

خطبه رسول الله صلى الله علیه و آله و سلم آمده است كه سه تا از این ماهها پهلوى هم قرار گرفته‌اند و یكى از اینها جدا و تنها است: ثَلاثَةٌ مِنْهَا سَرْدٌ وَ وَاحِدٌ مَنْهَا فَرْدٌ[[65]](#footnote-65)، آن سه كه پهلوى همند ذو القعده و ذو الحجة و محرم هستند، و آن یك كه تنها افتاده است ماه رجب است.

 دوم از جهت لفظ عِنْداللَه.

 و سوم از جهت لفظ فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ‌. چون این قیود دلالت دارند بر آنكه این ماهها ابداً قابل تغییر و اختلاف نیستند، و با وَضْع و جَعْل و امور قرار دادى سر و كار ندارند، زیرا این ماهها در نزد خداوندى كه علم و احاطه او لا یتغیر است، چنین است، و در كتاب خدا در روزى كه آسمان‌ها و زمین را آفریده است چنین بوده است.

 پس در حكم نگاشته شده در كتاب تكوین و در قانون نوشته شده در دفتر خلقت اینطور بوده است؛ و لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ تعالى. و معلوم است كه ماههاى شمسى به هر

صورت و به هر عنوان و از هر تاریخى كه باشد، ماههاى قرار دادى است كه بر اساس حساب منجّم و زیاده و كمى‌هاى اعتباریه و وضعیه بدین صورت در آمده است.

 أمّا ماههاى قمرى در آن وقتى كه خداوند آسمان و زمین را خلقت كرد، همینطور بوده است. یعنى به ابتداى رؤیت هلال به خروج از محاق و تحت الشّعاع شروع مى‌شده، و به محاق و دخول تحت الشّعاع پایان مى‌یافته است. وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ\* وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّى عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ\* لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

 (آیه ٣٨ تا ٤٠ از سوره ٣٦: یس)

 «و خورشید بر مدار معین خود پیوسته در حركت و گردش است، اینست حكم خداوند مقتدر و دانا. و ماه را ما در منزل‌هاى مختلف به سیر و گردش در آوردیم تا عاقبت (كه آخر ماه نزدیك و محاق مى‌شود) همانند شاخه زرد و لاغرى در آید، نه در سیر و گردش منظّم جهان آفرینش، خورشید را چنین توان و قدرتى است كه به ماه برسد و او را دریابد؛ و نه مى‌تواند شب بر روز سبقت گیرد، و هر یك از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقررّ پیوسته در حركت و شناورند.»

 ماههاى قمرى حسّى و وجدانى است و ابتدا و انتهاى مشخصّى در عالم تكوین دارد، به خلاف ماههاى شمسى كه قرار دادى و اصطلاحى است، و اگرچه فصول اربعة و

سال‌هاى شمسى هم تقریبا حسّى است، لكن ماههاى دوازده‌گانه كه داراى اصل ثابتى هستند فقط ماههاى قمرى است.

 و بنا بر این معناى آیه اینطور مى‌شود كه:

 ماههاى دوازده گانه‌اى كه از آنها سال درست مى‌شود، آن ماههائى است كه در علم خداوند سبحانه و تعالى ثابت است. و همان ماههائى است كه در كتاب تكوین در روزى كه آسمان‌ها و زمین را آفرید معین فرمود؛ و حركات عامّه جهان خلقت را كه از جمله آنها حركات خورشید و ماه است مقررّ نمود. و آن حركت واقعى و ثابت پایه و اصل براى تعیین مقدار این ماههاى دوازده‌گانه قرار گرفت.

 و از جمله آیاتى كه صراحت در لزوم تاریخ قمرى دارد، همانطور كه ذكر شد آیه ٥ از سوره ١٠: یونس است: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ.

 «خداوند است آنكه خورشید را نور دهنده، و ماه را نورانى آفرید؛ و ماه را در منزلگاههاى مختلفى به حركت و گردش در آورد، تا شما شمار؛ سالها و حساب امور خود را از آن بدانید!»

 معلوم است كه از اشكال مختلف ماه بر آسمان همچون هلال و تربیع و تثلیث و تسدیس تا در شب چهاردهم به شكل بَدْر یعنى دایره كامل درآمدن، و سپس رو به نقصان گذاردن، مردم مى‌توانند بدون منجّم و نیازمند بودن به أهل حساب، در هر نقطه از خشكى و دریا، و در هر زمین از كوه

یا بیابان به مجرّد رؤیت هلال و أطوار مخلتفه آن، در طول ماه قمرى حساب خود را داشته باشند. و این از اختصاصات ماه قمرى است نه شمسى. فلهذا با اینكه لفظ شمس در این آیه آمده است، ولیكن گردش ماه را سبب محاسبه و تقویم قرار داده است.

 و از جمله آیات آیه ١٨٩ از سوره ٢: بقره است:

 يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.

 «اى پیامبر از تو درباره علّت اشكال مختلف هلال (كه به أطوار گوناگون بر فراز آسمان پدیدار مى‌شود) چون بپرسند (در پاسخ) بگو این اختلاف أشكالِ ماه را خداوند به جهت تعیین اوقات مردم و تاریخ آنها و براى أمر حجّ قرار داده است.»

 ماه‌هاى قمرى را به شمسى تبدیل كردن، نَسِیئ است، یعنى تأخیر انداختن أعمال از زمان مقرّر خود، و این همان است كه در قرآن كریم آن را موجب زیادى كفر به شمار آورده است؛ و از كلمات روشن و جالب رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در خطبه‌اى كه در مِنى ایراد كردند همین نكته است كه ماههاى قمرى را كه بر اساس سنّت إبراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح علیهما السّلام قرار داده شده بود، و در زمان جاهلیت به ماههاى شمسى تبدیل كرده بودند، آن حضرت به همان ماههاى قمرى برگردانیده، و

جَهاراً على رؤوس الاشهاد اعلان فرمود كه این حجّ، حجّ صحیح است كه در زمان خود واقع شده، و در اثر گردش زمان دوباره این حجّ در موضع خود قرار گرفته است. و این حجّ را حِجَّةُ الإسلام گویند، زیرا كه طبق قانون اسلام در جاى خود قرار گرفت و در ماه ذو الحجّه كه ماه حجّ واقعى است واقع شد.

 در «سیره حلبیه» آورده است که: یقَالُ لَهَا حِجَّةُ الإسْلَامِ؛ قِیلَ لإخْرِاجِ الْکفَّارِ الْحَجَّ عَنْ وَقْتِهِ لَانَّ أهْلَ الْجَاهِلِیةِ کانُوا یؤَّخَّرونَ الْحَجِّ فِى کلِّ عامٍ أحَدَ عَشَرَ یوْمًا حَتَّى یدُورَ الزَّمَانُ إلَى ثَلَاثٍ وَ ثَلَاثِینَ سَنَةً فَیعُودُ إلَى وَقْتِهِ وَ لِذَلِک قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ فِى هَذِهِ الْحِجَّةِ:

 إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَیئَتِهِ یوْمَ خَلَقَ اللَهُ السَّمَوَاتِ وَ الَارْضِ‌؛ فَإنَّ هَذِهِ الْحِجَّةَ کانَتْ فِى السَّنَةِ الَّتِى عَادَ فِیهَا الْحَجُّ إلَى وَقْتِهِ وَ کانَتْ سَنَةَ عَشَرَ[[66]](#footnote-66).

 «یعنى به حجّى كه رسول خدا به جاى آوردند، حِجَّةُ الإسلام گویند به جهت آنكه آن حجّ در زمان خود واقع شد؛ و طبق آئین اسلام بود؛ چون كفّار قریش حجّ را از وقتش به تأخیر مى‌انداختند؛ و در هر سال حجّى را كه انجام مى‌داده‌اند، یازده روز دیرتر از موقع انجام آن در سال قبل بود؛ و پیوسته به این كار مبادرت مى‌كردند، تا در زمان رسول خدا كه سى و سه سال از وقت حجّ واقعى گذشته بود، و زمان حجّ به وقت اصلى خود

بازگشته بود؛ رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در خطبه فرمود: اینك زمان دور زده است؛ و رسیده است به همان وضعى كه خداوند آسمانها و زمین را آفرید، چون آن حجّ در سال دهم بود، و آن رأس سى و سوّمین سال از تغییر بود.»[[67]](#footnote-67)

 و به این معنى یعقوبى و مسعودى و ابن اثیر[[68]](#footnote-68) تصریح كرده‌اند بلكه مسعودى فقط از ذكر حوادث سال دهم از هجرت از تمام قضایا و داستان‌هاى حِجة الوداع، فقط این جمله رسول خدا را آورده است كه: إنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدارَ.

 و این معانى همه گویا و شاهد صادقند بر آنكه تبدیل سالهاى قمرى به شمسى جایز نیست؛ و مسلمان باید با تمام اهتمام در حفظ اوقات بر اساس تاریخ مقرّره رسول الله كه بر سنّت حضرت ابراهیم پایه گذارى شده؛ و قرآن كریم آن را حتم و لازم شمرده است عمل كند.

 خداوند عزّ و جل به این حقیر توفیق عنایت فرمود؛ تا رساله‌اى درباره لزوم استناد ابتداى شهور قمریه، به رؤیت هلال در خارج؛ گرد آورد. این رساله موسوعه‌اى است علمى و فقهى در لزوم اشتراك آفاق در رؤیت هلال براى دخول ماههاى قمرى، و در آن بحث‌هاى فنّى و مراسلاتى

است كه حلّ هر گونه إشكال را نموده و قلع مادّه خلاف را مى‌كند.

 این رساله با برهان علمى و دلیل شرعى مى‌رساند كه ماههاى قمرى حتماً باید با دیدن ماه در شب اوّل ماه شروع شود؛ و قول منجّمین كه براساس حساب و رَصَد است، هیچگونه حجّت شرعى نیست. و به ضرورت آیات قرآن و إجماع اهل اسلام و سنّت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم كه فرمود: صُوموا لِرَؤیتِهِ، و أفْطِرُوا لِرُؤیتِهِ! تمام ماههاى قمرى باید با مشاهده هلال در فوق افق صورت گیرد. و در هر جا كه ماه دیده شد ابتداى آن ماه شروع مى‌شود؛ و در اماكنى كه ماه در آن شب قابل رؤیت نیست؛ و حتماً در شب بعد دیده مى‌شود، ابتداى ماه آنها از شب بعد خواهد بود و علیهذا فتواى مشهور كه دخول ماه قمرى را تابع رؤیت مى‌دانند؛ و هر نقطه از جهان، تابع افق خود آنست؛ صحیح است. و قول بعضى از اعلام و أساطین كه خروج ماه را از تحت الشّعاع براى همه جهان و یا براى نیمكره مسكونى، كافى مى‌دانند؛ و در یك شب حكم به دخول ماه در سراسر جهان مى‌كنند؛ خالى از اعتبار است. بلكه أدلّه مُتْقّنه بر خلاف آن؛ و براهین منتهى به ضرورت بر ردّ آن قائم است.

 این رساله علمى و فقهى به زبان عربى بوده و به نام رسالِةٌ حَوْلِ مَسألةِ رُؤیةِ الْهِلال نامگذارى شده است و از جمله كتب مطبوعه شماره ٦ از دوره علوم و معارف اسلام انتشار یافته است.

## تاریخ همه مسلمین جهان باید هجرى و قمرى باشد

 اگر کسى بگوید:

 چه اشكال دارد كه مسلمانان أعمال و تكالیف عبادیه خود را مثل روزه و حجّ طبق ماه‌هاى قمرى انجام دهند؛ و سایر آداب و شئون اجتماعیه و سیاسیه خود را طبق ماههاى شمسى بجاى آورند؛ و در اینصورت نَسِیئ كه مستلزم كفر است، لازم نمى‌آید؛ بلكه فقط طبق قرار دادهاى اعتباریه خود، امور غیر شرعیه خود را از واجبات، بر اساس تاریخ دیگرى فقط از جهت تعداد روزهاى ماهها همچون تاریخ رومى و یا روسى و یا فرانسوى و یا تاریخ ایران باستانى انجام دهند؛ و با فرض آنكه در تمام این تواریخ مبدأ تاریخ را هجرت رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بگیرند، فقط تاریخ رسمى خود را بر حسب مصالح دنیوى تاریخ شمسى قرار داده‌اند.

 در پاسخ مى‌گوئیم: تمام إشكالات از همین طرز تفكّر پیدا مى‌شود، زیرا:

 أوّلاً: تاریخ شمسى را رسمى قرار دادن، خلاف نصّ قرآن و خلاف سنّت نبوىّ و سیره أئمّه طاهرین و علماء اسلام، بلكه خلاف منهج راستین تمام مسلمانان است.

 و ثانیاً: موجب تفكیك دین از سیاست؛ و إمضاء اعمال عبادیه طبق تاریخ قمرى شرعى و احكام اجتماعیت و شئون كشوریه و سیاسیه طبق تاریخ شمسى مى‌گردد؛ و این

از مصادیق واضح تفكیك دین از سیاست، و موجب انزواى دین و انحصار آن به امور شخصیه و فردیه خواهد شد.

 و ثالثاً: موجب تعطیل كتابها و تواریخ نوشته شده، و قطع رابطه نسل خَلَف با سَلَف صالح است؛ زیرا از زمان صدر اسلام تا كنون در تمام كتب تفاسیر و احادیث و تواریخ و تراجم و حتّى در كتب علمیه همچون نجوم و ریاضى و هیئت و فقه و غیرها، تواریخ وقایع و حوادث بر اساس سالهاى قمرى و ماههاى قمرى آمده است؛ نه هزاران بلكه میلیون‌ها كتابى كه در دوره حكومت مسلمین در حیطه قلمرو آنان آنان به رشته تحریر درآمده است چه به زبان عربى و چه به زبان فارسى و تركى و هندى و آفریقائى و اروپائى شرقى همه و همه مستند به تاریخ هجرى و سنوات و شهور قمرى است؛ اینك اگر از این به بعد مبدأ تاریخ را شمسى بگذارند، آیا در انزوا در آوردن آن كتابها و قطع رابطه این نسل با فرهنگ اصیل اسلامى در قرون و اعصار گذشته نیست؟

 برگرداندن تاریخ قمرى به تاریخ شمسى به شباهت به برگردانیدن خطّ اسلامى به خطوط أجنبى نیست، بلكه از متفرّعات همان أصل، و از شاخه‌هاى پرورش یافته همان ریشه است.

 و رابعاً: موجب عدم اتّحاد مسلمانان در دنیاست، زیرا

همه مسلمین بنا بر آنكه تاریخشان قمرى بوده باشد، در اینصورت موجب اختلاف تاریخ ما با آنان است؛ و اگر آنها هم هر یك براى خود راهى مختصّ به خود را پیش گیرند و تاریخى شمسى خواه هجرى یا مسیحى و یا زردشتى و یا كورشى و غیرها را انتخاب كنند، فَیالَلاسف بهذه الطّریقة كه درست در جهت مخالف راه و روش پیامبر اكرم، و موجب تشعّب و تفرّق جامعه‌هاى مسلمان، و گسیختگى و از هم در رفتگى كیان آنهاست.

 تاریخ از امور اصولیه احكام اسلامى است، و اتّحاد مسلمانان در تاریخ موجب اتّحاد آنان در فرهنگ رسول اللهى؛ و اختلاف آنان در تاریخ موجب تفرقه و تشتّت است.

 اسلامى كه همه فِرَق و أقوام و عشایر را از عرب و عجم و تُرك و كُرد و هندو، و شرقى و غربى، و سیاه و سپید، و زرد و سرخ را با همه اختلاف آداب و عادات قومى در زیر یك پرچم واحد توحید جمع كرده است؛ چقدر نازیباست كه تاریخ كه از أهمّ امور اتّحاد و اتّفاق و موجب تحكیم روابط میان آنهاست، آنان را یله و رها سازد؛ و هر كس دنبال مرام و مقصدى به انتخاب خود در این مورد برود؟

## تسلط اجانب، بر اصل افتراق مسلمین صورت گرفت

 اتّحاد تاریخ همچون اتّحاد زبان در عبادات و

مناسك، همانند قرآن و نماز و دعا و ذكر، موجب تشكیل صف واحد؛ و اختلاف تاریخ همچون اختلاف زبان در مناسك و عبادات، موجب پارگى و گسستگى آنها مى‌شود.

 و در حالى كه مى‌بینیم مسلمانان جهان از هر چه بیشتر به اتّحاد و اتّفاق نیاز دارند، و رسول اكرم پیامبر آنان همه آنان را أمر به اتّحاد نموده؛ و قرآن كریم به وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا ندا در داده است؛ و از طرفى خود این قرآن مجید، و نفس شریف رسول الله، تاریخ را تاریخ قمرى اعلان كرده‌اند، چرا ما با دست خود نامه سعادت خود را پاره كنیم، و بر خلاف این مسیر گام برداریم؟

 دشمنان اسلام در این چند قرن أخیر خوب دانستند كه یگانه راه وسیله غلبه بر مسلمانان؛ و از بین بردن كیان عقیدتى و فرهنگى آنان، براى راه پیدا كردن براى منافع مادّى و استثمار و استبعاد آنها، ایجاد تشتّت و جدائى در آداب و رسوم و تجزیه أوطان و در هم شكستگى هر چه بیشتر در أركان وحدت آنها مى‌باشد؛ فلهذا با تمام قوا مساعى خود را براى درهم ریختن مسلمین به كار بستند؛ و در سالیان متمادى با نقشه‌هاى مزوّرانه؛ آنها را پاره پاره؛ و فرهنگ و پایه‌هاى آداب و اخلاق و علوم آنان را یكى پس از دیگرى

منهدم و واژگون نمودند.

 مرحوم والدم: آیة الله حاج سید محمّد صادق حسینى طهرانى رضوان الله علیه مى‌فرمود: چون اسكندر سلوكى بر مشرق زمین مسلّط شد، و یكسره همه كشورها را فتح كرد، و تا هند پیش راند، براى استاد خود: أَرَسطو نوشت: من بر همه ممالك شرق استیلا یافتم. اینك چه كنم كه آنها در دست من باقى بماند!؟

 أرَسطو در پاسخ او چنین نوشت: این كشورهاى گسترده مفتوحه را به كشورهاى كوچك كوچك تقسیم كن! و براى هر یك از آنها یك شاه و حاكم قرار بده! و خودت را حاكم بر همه و شاه شاهان بخوان! در اینصورت همه آنها مطیع و منقاد تو خواهند بود، و از ترس حفظ تاج و موقعیت خود بر تو نمى‌شورند، و عَلَم مخالفت بر پا نمى‌كنند و همیشه كشورهاى تو آباد و در راه حفظ منافع تو كوشا خواهند بود، و اگر أحیاناً یكى از آنها به خلاف برخاست، با این قدرت محطیه خود، فوراً او را سركوب مى‌كنى و غائله را مى‌خوابانى!

 ولى اگر بنا بشود خودت بدون واسطه بخواهى بر آنها حكومت كنى! و یا همه آن كشورها را به دست یك تن بسپارى! بیم آن مى‌رود كه كم كم قوّت گیرند، و با

یكدیگر دست به دست هم داده و بر تو بشورند، و آن یك تن گرچه از اخصّ خواصّ تو باشد، بر تو یاغى شود، و به داعیه سلطنت قیام كند، و در اینصورت شكست خواهى خورد، و همه این سرزمین‌ها را از دست خواهى داد! تمام شد و گفتار مرحوم پدر ما رحمةالله‌علیه

 انگلیس‌ها با مسلمانان بر اساس همین نقشه رفتار كردند و پس از شكست كشور پهناور عثمانى ـ كه بیش از شش قرن (از ١٢٩٩ میلادى تا ١٩٢٣ میلادى) بر قسمت عظیمى از آسیا و اروپا و آفریقا به عنوان خلافت مسلمین حكومت مى‌كردند؛ و مجموعاً سى و هشت سلطان، یكى پس از دیگرى، كه اوّل آنها: سلطان عثمان خان غازى بوده و در سنه ٦٩٩ هجرى قمرى به حكومت نشست، و آخر آنها سلطان عبد العزیز دوّم كه تا ١٣٤٢ هجرى قمرى حكومت كرد، بر صحنه خلافت و حكومت عرضه داشتند ـ با همین نقشه رفتار كردند؛ یعنى كشور عثمانى را قطعه قطعه كردند؛ و هر قطعه را به دست یكى از نوكران خود سپردند.

 قسمت اروپائى عثمانى را كه شامل كشورهاى شبه جزیره بالکان و هُنگِرى و قدرى از رُومانى كه شامل بُخارست است میباشد، به كشورهاى یوگسلاوى (صربستان)، آلبانى، یونان، بلغارستان، و قسمت ترکیه اروپا، و هُنگرى (مجارستان) و رومانى كه شامل بخارست

است قسمت كردند.

 و قسمت آسیائى كشور عثمانى را به ترکیه، سوریه، لبنان، اردن، فلسطین، عَدَن، یمن، عراق و کویت تقسیم نمودند.

 و قسمت آفریقائى كشور عثمانى را به مِصر و طرابلس كه همان كشو ر لیبى است تقسیم كردند.

 و همانطور كه ملاحظه مى‌شود كشور عثمانى را به نوزده قسمت تجزیه و تفكیك نمودند.

 كفّار و أجانب براى آنكه بر هدف خود فائق گردند؛ بعد از تقسیم و نیز قبل از تقسیم این كشورها در سایر كشورهاى اسلامى كه كم و بیش رخنه كرده بوده و تسلّط یافته بودند؛ براى از بین بردن روح وحدت مسلمین، كه كتاب آسمانى آنان قُرآن مجید است، تا توانستند اهل هر كشور را به ملیت و آداب و رسوم قومیت و محبّت به وطن، كه منظور همان حدود مشخّصه‌اى بوده است كه خود آنها دور میز نشسته و تعیین كرده‌اند؛ دعوت كردند. و با روزنامه‌ها، و رادیوها، و سینماها، و تسلّط بر معارف و فرهنگ مردم به وسیله مدارس و دانشگاهها، و تأسیس دانشگاههاى مستقلّى فقط براى حفظ نمودن آداب و ملیت هر قومى كه جز الفاظى تو خالى چیزى نیست؛ و جز افتخار و

مباهات بر استخوان خشك نیاكان، و تنافس در مقدارى كاسه و كوزه شكسته به عنوان آثار ملّى؛ و جمع آورى و نگهدارى از آنها در موزه‌هاى مجلّل چیزى به دست نمى‌دهد مردم را سرگرم كردند.

 ایرانیان را دعوت به آداب و رسوم زردشتى و إحیاء زَند و أَوِستا؛ و تعریف و تمجید بى حد و حساب از شاهنامه فردوسى، و بیان افسانه‌هاى كورش و داریوش و سیروس و رستم زال نمودند.

 ما با چشم خود مى‌دیدیم كه در شب چهارشنبه سورى از روى آتش مى‌پریدند و نوروز و مهرجان را محترم مى‌شمردند، و روز سیزده را نحس و سیزده بدر مى‌رفتند، و هزاران قصّه و افسانه‌هاى سرگرم كننده دیگر كه جزو دستورات سیاسى طبقه حاكمه بود، كه با مصارف هنگفتى مى‌باید در این كشور اجرا گردد.

 لُغت قرآن را كه زبان اوّل هر مسلمان است لغت أجنبى خواندند؛ و تعلیم و تدریس لغت و زبان و دستور عربى را در مدارس به سرحدّى تنزّل دادند كه در حدّ حكم عدم بود؛ ولى لغات أجنبى و لغات غیر مأنوسه‌اى را از کتاب اوستا مى‌یافتند و با هزار برهان و دلیل مى‌خواستند به جاى آن لغات مأنوس و شیرین عربى به كار برند. و براى وزارت

معارف، فرهنگستان تشكیل دادند، و در آن جز این روش اسلام زدائى و غرب گرائى چیز دیگر ملموس نبود.

## دست اجانب در تاریخ مسلمین

 در هر یك از كشورهاى اسلامى به مناسبت سوابق تاریخى قبل از اسلام آن، همین برنامه را اجرا كردند. در ایران به نام پان ایرانیزم و در كشورهاى عرب به نام پان عربیزم و نعره العُرویة، و در تركیه به نام پان ترکیزم‌، و در هند و پاكستان به نام پان هندوئیزم و بالاخره در هر محدوده و محیط كوچكى هم كه بود همچون سواحل خلیج فارس و شیخ نشین‌هاى قَطَر و قطِیف و أبو ظَبِى و غیرها هِى استقلال دادند و بر روى آن یك پَان گذاردند.

 بارى این كشورها را كه تجزیه مى‌كردند و استقلال مى‌دادند، استقلال نبود؛ بلكه در محدوده ضعیف خود به حال نیمه جان زندگى كردن، و تحت الحمایة و مستعمره بودن آنها بود.

 از مهمترین چیزهائى را كه موفّق شدند بردارند، تاریخ قمرى اسلامى بود كه ظاهراً در غیر از عربستان سعودى از همه جا برداشتند. به عنوان نداى اتّحاد بین المللى، و لزوم رابطه با تاریخ كشورهاى صنعتى و تجارتى و براى روابط سیاسى، تاریخ قمرى اسلام را منسوخ و به جاى آن تاریخ شمسى، آنهم با مبدأ میلاد حضرت مسیح قرار دادند. تاریخ رسمى

كشورهاى مسلمانان مسیحى شد؛ و دیگر نه از هجرت رسول الله چیزى به گوش مردم مى‌رسید؛ و نه از ماه محرّم و صفر.

 در عراق و بین النّهرین مبدأ سال را ژانویه گذارده و ماهها را ماههاى رومى قرار داده و بدین ترتیب طبق ماههاى مسیحى كه اوّل آن ژانویه و بین ماه اوّل و ماه دوّم زمستان است ابتداى سال خود را شروع مى‌كردند: ١ ـ كانون دوّم. ٢ ـ شُباط، ٣ ـ آذار، ـ ٤ ـ نیسان، ـ ٥ ـ أَیار، ـ ٦ ـ حَزیران، ـ ٧ ـ تَمُوز، ـ ٨ ـ آب، ٩ ـ إیلول، ـ ١٠ ـ تشرین اوّل، ١١ ـ تشرین ثانى، ١٢ ـ كانون اوّل[[69]](#footnote-69) كه

ماه اوّل زمستان است و ابتداى سَنَوات را نیز تاریخ تولّد حضرت عیسى گرفته و سال‌ها را مسیحى نامیدند.

 و در هر یك از شامات (سوریه ـ لبنان ـ فلسطین) و مصر و غیرها همان تاریخ فرنگى را با اسم فرنگى همانند: نوامبر و دسامبر و غیرها رائج نموده و مبدأ سال را نیز مسیحى كردند، و در هند و پاكستان از این قرار بود.

 در ایران مصلحت ندیدند یكباره تاریخ را مسیحى كنند، چون مردم این سرزمین شیعه نشین و تابع علماء راستین مى‌باشند، و از حكّام جائر وقت إطاعت و حرف شنوى ندارند، و به خلاف كشورهاى سنّى نشین كه مردم آن مرز و بوم، حاكم را هر چه باشد، واجب الاطاعة و أولوا الامر مى‌دانند، و چون حاكم حكم به پیروى از تاریخ مسیحى كرد، همه تسلیم و منقاد مى‌شوند.

 و با وجود علماء متنفّذ و با قدرت در كشور شیعه برگرداندن تاریخ هجرى قمرى به مسیحى شمسى بسیار مشكل بلكه ممتنع بود.

 فلهذا منظور و مقصود خود را به طور مرحله‌اى انجام

دادند تا كم كم چشم و گوش مردم به مراحل قبلى خو گرفته و عادت كرده، و انجام مراحل بعدى براى آنها ممتنع نباشد.

## تبدیل سالهاى قمرى به شمسى در مجلس دوم

 در هشتاد سال پیش از این؛ در دوره دوّم قانونگذارى مجلس شوراى ملّى، یك مرحله از آن را اجرا كردند؛ و آن فقط تبدیل ماههاى قمرى، به ماههاى شمسى بود، آنهم فقط در دوائر دولتى؛ بدون آنكه رأس سَنَوات شمسى از جاى خود تغییر كند؛ و بدون آنكه نام ماههاى شمسى عوض شود؛ بلكه رأس سنوات همان هجرت رسول الله صلّى الله علیه و آله و سلّم از مكّه به مدینه طیبه بوده[[70]](#footnote-70)، و نام ماهها هم عربى معمول و طبق حركت شمس در بروج دوازده گانه باشد؛ یعنى به ترتیب از اوّل بهار بدین قرار باشد.

 حَمَل و ثَوْر و جَوزا و سَرَطان و سُنبُله و مِیزان و عَقْرَب و قَوْس و جَدْى و دَلْو و حُوت.

 و جهت لزوم تغییر را هم در مجلس از نقطه نظر تنظیم امور مالى مطرح كردند، كه سال شمسى به نفع دولت است؛ براى آنكه چون سال شمسى یازده روز از سال قمرى بیشتر است؛ در اینصورت بودجه دولت و حقوق كارمندان را طبق این برج‌ها پرداختن به صرفه دولت تمام مى‌شود.

 مثلًا اگر در سال، بیست و چهار میلیون، دولت طبق سالهاى شمسى خرج كند؛ اگر آن را طبق ماههاى قمرى بدهد، باید در هر سه سال دو میلیون بیشتر صرف كند، زیرا در هر سه سال یك ماه زیادتر مى‌شود و دولت دو میلیون زیان مى‌كند.[[71]](#footnote-71)

 و همچنین وقتى در ایران گمرك دائر شد تصوّر كردند كه یك تاریخ شمسى براى امور دولتى لازم است. از مردم پرسیدند كه سال چندم شمسى است؟ هیچ در دست نبود؛ گفتند: در سالهاى منجّمین یك حَمَل و ثَوْرى هست كه آنها مى‌دانند؛ همان را بلژیكى‌ها گرفتند و معمول كردند.

 بنده هر چه فكر مى‌كنم كه این أدلّه چگونه براى تغییر دادن ماهها و سالهاى قمرى اسلامى به برج‌ها و سالهاى شمسى كافى است؛ هیچ فكرم به جائى نمى‌رسد. آخر دلیل تا این اندازه واهى و ضعیف است كه به جهت نیاز یك تعرفه گمركى به سال شمسى، سال یك كشورى را تغییر دهند؛ و تمام آداب و رسوم و تعطیلات و تشریفات را در همه دوائر از دادگسترى و فرهنگ و غیرها و حتّى وزارت مالیه و دارائى در همه امور كشور تبدیل كنند؛ این چه حسابى است؟! این چه كتابى است؟!

 و امّا قضیه بودجه و مخارج دولت كه طبق ماههاى قمرى زیان متوجّه او مى‌شود؛ به قدرى سُست است كه انسان از عقل و درایت پیشنهاد كنندگان تغییر تاریخ در شگفت مى‌ماند.

 آخر كه گفته است كه دولت بودجه خود را از جمع آورى مالیات‌ها و غیره به حسب ماه و سال قمرى از ملّت

و رعایا بگیرد؛ آن وقت طبق بروج و سالهاى شمسى خرج كند؟ و به كارمندان بپردازد؟ اگر دولتى به حسب تاریخ شمسى جمع آورى مى‌كند، به حسب شمسى هم پرداخت مى‌كند؛ و اگر دولتى به حسب تاریخ قمرى جمع آورى مى‌كند؛ به حسب قمرى هم پرداخت مى‌كند؛ نسبت در هر دو حال محفوظ و أبداً نفع و زیانى متصوّر نیست.

 اگر بودجه كشور بیست و چهار میلیون در سال شمسى است، چنانچه بخواهند طبق سال قمرى بپردازند؛ دیگر بیست و چهار میلیون بودجه آن نیست؛ طبعاً كمتر است؛ و پرداختن همان مقدار كمتر به ماهها و سالهاى كوتاه‌تر چه ضررى مى‌رساند؟

 تعیین بودجه و دخل و خرج دولت، و پرداخت و جمع آورى آن، چه طبق سالهاى شمسى باشد و یا سالهاى قمرى، هر دو در دست دولت است؛ و تناسب در هر حال محفوظ؛ و یك ریال كم و بیش نخواهد شد.

 اگر شما در منزل ده نفر میهمان دعوت كنید؛ در نزد هر یك از آنان یك ظرف طعام مى‌گذارید! و اگر بیست نفر دعوت كنید! باید بیست ظرف طعام بگذارید! و در هر دو حال میهمانان فقط از ظروف خود خورده و سیر مى‌شوند! بلى اگر شما بیست نفر دعوت كنید! و طعام ده نفر را براى آنان

قرار دهید، همگى نیم سیر مى‌مانند!

 شما هیچگونه الزامى ندارید كه بیست نفر دعوت كنید؛ و طعام ده نفر به آنها بدهید! یا بیست نفر دعوت كنید؛ با طعام بیست نفر، و یا ده نفر دعوت كنید با طعام ده نفر؛ و در هر دو صورت هم همگى میهمانان سیر شده‌اند؛ و هم شما مورد خجلت كمبود طعام واقع نشده؛ و از عهده بر آمده‌اید!

 بارى تمام این دلیل‌ها بهانه است؛ مى‌خواهند محرّم و صفر و رمضان و ذو الحجّة را بردارند؛ و یك درجه قدم پیش نهند؛ و یك مرحله را پشت سر گذارند؛ تا براى قدمهاى بعدى مراحل پیموده نشده، راه استوار باشد.

 مجلس دوره دوّم سالها و ماههاى قمرى را برداشت؛ و بجاى محرّم و صفر حَمَل و ثَوْر و جَوْزا را گذاشت. و در پاسخ طبقه روشن بین و تیز هوش و متعهّد كه مى‌گفتند: شما شعائر اسلام را بر مى‌دارید! و محرّم و صفر را تغییر مى‌دهید! مى‌گفتند:

 ما أبداً به محرّم و صفر شما كارى نداریم! شما در محرّم و صفر، عزادارى خودتان را بكنید! و در رمضان روزه خود را بگیرید! و در ذو الحجّة به حجّ بروید!

 أبداً ما با این أعمال عبادى، در این زمانهاى مقرّره در شرع كارى نداریم! این راجع به شماست! ما از نقطه نظر كارهاى دولتى، و روابط

دیپلماسى، و تنظیم و تنسیق امور حكومت، و تشكیلات ادارى و وزارتخانه‌ها، تاریخ رسمى كشور را تاریخ شمسى قرار مى‌دهیم! آنهم به هیچ جا ضررى نمى‌رساند!

 هر وقت كه ما گفتیم: شما در بُرج حَمَل روزه بگیرید! و یا در رأس سَرَطان به مكّه بروید! حقّ با شماست! و جاى اعتراض باقى است!

 كسى به آنها نگفت: در اسلام امور عبادى و سیاسى تفاوتى ندارد؛ و تشكیلات ادارى از نماز و روزه جدا نیست؛ وزارتخانه‌ها در استخدام فرهنگ اصیل اسلام و حجّ و زیارت؛ و روزه رمضان و عزادارى سید الشّهداء علیه السّلام قرار دارند؛ ما و شما نداریم! دولت و ملّت اسلام واحد است!

 تغییر تاریخ قمرى به تاریخ شمسى، موجب تفكیك ملّت مسلمان از دولت است. موجب به انزوا در آوردن اسلام از صحنه اجتماع و رسمیت است. و در حقیقت موجب نَسْخ اسلام و برقرارى متد غرب و غرب گرائى است.

 بارى این مرحله أوّل از تغییر بود كه در مدّت بیست سال به همین منوال در كشور سارى و جارى بود، تا نوبت به اجراء طرح مرتبه دوّم رسید؛ و از هر جهت زمینه آماده و دشمنان اسلام در انتهاز فرصت براى إجراء مرحله دوّم بودند.

## تبدیل سالهاى شمسى به باستانى در دوره پنجم

 تا در دوره پنجم مجلس شوراى ملّى در جلسه یكصد و

چهل و سوّم كه روز سه شنبه ٢٧ حوت ١٣٠٣ شمسى و مطابق با ٢١ شعبان ١٣٤٢ قمرى بود؛ تاریخ شمسى كه طبق بروج و به اسامى عربى بود، نسخ؛ و به جاى آن تاریخ هجرى شمسى باستانى قرار دادند.

 آنچه در آن مجلس از نطق ها و خطابه‌ها خوانده شد كه از این امر جلوگیرى به عمل آید، مؤثّر واقع نشد؛ و مخصوصاً جناب شریعتمدار دامغانى مستدّلًا بیان كرد كه:

 ماههاى شمسى كه طبق حركت آفتاب در برج‌ها معین و مقرّر است بهتر است از ماههاى ساختگى باستانى كه با اصول علمى هیچگونه موافقت ندارد.

 اصل این پیشنهاد به وسیله أرباب کیخسرو شاهرخ[[72]](#footnote-72) مرد زرتشتى مذهب و دشمن اسلام و از اعضاء فراماسونرى ایران؛ و به تشویق و ترغیب سید حسن تقى زاده[[73]](#footnote-73) مهره خاصّ أجنبى؛ و از رؤسآء و سابقه داران شصت ساله فراماسونرى در ایران صورت گرفت.

 سید محمّد تدین[[74]](#footnote-74) چنانكه از گفتار او در همان مجلس

پیداست، سهم به سزائى در این انگیزه داشته است.

 این پیشنهاد بدین طور بود كه در تاریخ رسمى شمسى كشور، دو تغییر باید داده شود: أوّل: نام ماههاى عَرَبى از حَمَل و ثَوْر و جَوزا به نام ماههاى ایران باستانى: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، أمرداد، شهریور، مهر، آبان، آذر، دى، بهمن و اسفند[[75]](#footnote-75) تبدیل شود.

 دوّم: در تعداد روزهاى این بروج، شش ماه اوّل را ٣١ روز؛ و پنج ماه دوّم را ٣٠ روز، و ماه آخر را ٢٩ گرفت؛ این مى‌شود سیصد و شصت و پنج روز. و براى خرده آن هر چهار سال یكبار اسفندماه را ٣٠ روز بگیرند؛ و آن سال را ٣٦٦ روز محاسبه كنند.

 مى گفتند:

 این طریق از تقویم سلطان ملکشاه سلجوقى أخذ شده است؛ و چون او ملاحظه كرد كه سالهاى شمسى به واسطه عدم محاسبه تعدیلات، و عدم محاسبه كبائس دقیق رو به عقب رفته است؛ لذا با تنظیم و تنسیق حکیم عُمَر خیام و بعضى از منجّمین دیگر، سالهاى شمسى را بدین گونه قرار داد، كه: تمام برج‌ها سى روز باشد، كه مجموعاً مى‌شود سیصد و شصت روز؛ آنگاه براى كسر نیامدن سالها پنج روز به آخر آبان ماه؛ و یا اسفندماه اضافه مى‌كردند، و آن را خَمسه مسْترقه مى‌گفتند؛ و این هم به علّت آن بود كه زرتشتیان قبل از اسلام پنج روز از سال را جزو سال حساب نمى‌كردند؛ و در آن پنج روز مجاناً دنبال كارهاى خیر مى‌رفتند.

 و با این پنج روز، سال سیصد و شصت و پنج روز مى‌شد؛ و هر چهار سال یك سال را كبیسه مى‌كردند؛ و سیصد و شصت و شش روز مى‌گرفتند؛ و باز براى حساب دقیق‌تر، كبیسه دوّم گرفته و هر سى و سه سال یكبار سال كبیسه را سال پنجم قرار مى‌دادند؛ یعنى بعد از سال ٢٩ و ٣٠ و ٣١ كه مى‌باید سال سى و دوّم را كبیسه بگیرند؛ یكسال عقب انداخته و سال ٣٣ را كبیسه مى‌كردند.[[76]](#footnote-76)

 با این حساب سالهاى شمسى تا شش هزار سال فقط یك روز عقب مى‌افتد!

 سلطان ملکشاه سلجوقى این تقویم را تنظیم و ابتداى سال را نیز مبدأ جلوس خود به تخت سلطنت قرار داد. و تاریخ هجرى را نادیده گرفت. و این تقویم را مى‌خواست رائج كند.

 ولى به علّت تغییر مبدأ تاریخ از هجرت به جلوس بر تخت سلطنت خویش، مردم نپذیرفتند؛ و در ایران این تقویم رائج نشد، ولى از جهت محاسبه دقیق است.

 حال اگر شش ماه اوّل را سى و یك روز؛ و پنج ماه دوّم را سى روز؛ و روزهاى اسفند را بیست و نه روز قرار دهیم، و هر چهار سال یك بار كبیسه كنیم؛ و هر سى و سه سال یكبار كبیسه دوّم بگیریم؛ در تعداد روزهاى سال مجموعاً تغییرى پیدا نمى‌شود؛ و سال هم به عقب نمى‌افتد؛ یعنى از نقطه نظر محتوا طبق تقویم ملكشاه است، و از نظر تعداد روزهاى هر ماه بخصوصه، با آن تفاوت دارد و این امر مهمّى نیست.

 و خلاصه مطلب آنكه در سالهاى شمسى به اندازه

بودن سَر و تَهِ سالها لازم است، ولى ماههاى شمسى چه تفاوت مى‌كند، كه سى روز باشد، یا سى و یك روز، و یا كمتر و یا بیشتر؛ عمده حساب مجموع است.

 ما اسم فروردین را براى ماه اوّل بهار قرار مى‌دهیم خواه با برج حَمَل تطبیق كند و یا نكند.

 این از جهت تعداد روزهاى برج‌ها، و امّا از جهت تغییر اسامى، گفتند:

 هیچ مهم نیست. فقط تغییر الفاظ است؛ و به جائى صدمه نمى‌زند، الفاظ عربى را برداشتن و بجاى آن الفاظ باستانى گذاردن، موجب احیاء سنّت ملّى است. و هر ملّتى باید آئین خود را محترم بشمارد، و مخصوصاً گفتند كه: اسلام هم ما را به إحیاء سنّت‌هاى ملّى دعوت كرده است.

 چون به آنها گفته شد:

 منظور شما برداشتن محرّم و صفر است!

 گفتند:

 ما چنین منظورى نداریم! امور شرعیه بجاى خود محفوظ است؛ ما مى‌خواهیم الفاظ عربى را برداریم، و الفاظ زیبا و قشنگ باستانى را بجاى آن گذاریم! ما كه نباید از عرب هم عرب‌تر شویم؛ امروزه در بین النهرین (عراق) و غیره، نامهاى تشرین و كانون و شباط به كار مى‌برند، و هیچ به یاد نداریم كه كشور عربى نام حَمَل و جوزا و سنبله به كار برد.

 در اینجا كه مرحوم مجاهد عالم عالیقدر سید حسن مدرّس گفت:

 در تمام ممالك اسلامى مُحَرَّم و صفر استعمال مى‌كنند!

 گفتند:

 ما به محرّم و صفر كار نداریم؛ آن مال ملّتهاست، كه امور شرعیه خود را انجام مى‌دهند؛ گفتار ما راجع به تقویم رسمى دولتى است؛ نه امور شرعیه مردم.

 و همچنین تقویم رسمى شمسى را كه تا به حال داشتیم، اینك مى‌خواهیم الفاظ ماهها را تغییر دهیم؛ و این ضررى نمى‌زند؛ و به محرّم و صفر كارى ندارد. آنها به جاى خود محفوظند. ما مى‌خواهیم اسم حَمَل و جوزا را به اردیبهشت و فروردین تبدیل كنیم؛ و این إحیاء سنّت و آثار كهن است.

 یكى از نمایندگان مخالف گفت:

 شما اگر مى‌خواهید تغییر الفاظ بدهید، به الفاظى كه یكى از منجّمین فعلى براى این ماهها ساخته است، و بسیار مناسب‌تر است تغییر دهید. سید جلال الدین طهرانى تقویمى ساخته است و نام ماههاى سال شمسى را به ترتیب از این قرار قرار داده است: چَمن آرا، گُل آور، جان پرور، گرماخیز، آتش بیز، جهان بخش، دِژَم خوى، باران ریز، اندوهگین، سرما ده، برف آور، مشگین فام.[[77]](#footnote-77)

 این نامها بسیار زیباتر و از جهت معنى مناسبتش بیشتر است، تا معانیى كه آقاى ارباب كیخسرو از روى كتابهاى باستانى تهیه كرده‌اند.

 چمن آرا مناسبتش بیشتر است تا فروردین كه آن را به (هم مانندى روانان) كه مساوات أرواح باشد ترجمه كرده‌اند.

 و گل آور بهتر است از اردیبهشت كه به (نظم كامل و تقدّس بهترین) ترجمه كرده‌اند.

 بارى آنان اصرار داشتند كه چون إحیاء سنّت كهن است، الفاظ

فروردین و اردیبهشت و غیرها بهتر است؛ و حتّى در لفظ مرداد گفتند حتماً باید أمرداد باشد، با همزه مفتوحه، چون در لغت باستانى با همزه است[[78]](#footnote-78).

 بارى هر چه وكلاى مخالف گفتند:

 باید روى این مطالب تأمّل شود؛ و فعلًا كارهاى مهمترى مجلس در بردارد، و فعلًا در آن موّاد مذاكره كنیم، و وقت مجلس را به تغییر نام نگیریم؛ سودى نبخشید و با قیام و قعودهائى با فوریت رأى گرفته شد.

## نام شش ماه از ماههاى باستانى، نام شش فرشته در آئین زردشت است

 در این جلسه حقیقتاً نمایندگان مخالف را إغفال كردند و گفتند:

 ألفاظ باستانى و حفظ ملیت و قومیت است! دیگر شرح ندارند كه این ألفاظ از أوِستا گرفته شده؛ و نام شش فرشته نماینده أهورامزدا كه زنده و جاودانه‌اند در میان این ماههاست؛ و آنها عبارتند از اردیبهشت و خرداد و أمرداد و شهریور و بهمن و اسفند.

 بسیارى از نمایندگان مخالف هم گیج و ویج شده، نمى‌فهمیدند چه بگویند، مى‌گفتند:

 ما با آداب و رسوم ملیت مخالف نیستیم.

 یك نفر نگفت: این آداب ملیت، ملیت زردشت است، اسلام آئین زردشت را به باد فنا داد؛ و آفتاب

درخشانش دیگر زمینه‌اى براى ذكرى از أهورامزدا و فرشتگان او باقى نمى‌گذارد.

 در كشور اسلام و آئین محمّدى و رسمیت قرآن كریم، چه معنى دارد كه تاریخ را بر اساس روزها و ماهها زردشتى قرار دهند؟ این نسخ اسلام است؛ صحبت از الفاظ قشنگ نیست؛ صحبت از حمله دیو شوم أهریمنى بر كیان اسلام است. امروز شما نام ماهها را به نام فرشتگان مذهب زردشت مى‌گذارید! و از ترس و عدم موقعیت رأس تاریخ را به همان هجرت رسول الله باقى مى‌گذارید! فردا آن را هم عوض مى‌كنید! و تاریخ هخامنشى، با مبدأ جلوس سیروس بزرگترین پادشاه هخامنشى؛ و یا با مبدأ سلطنت كورش و یا داریوش مى‌گذارید! و یا مبدأ سلطنت پهلوى را همانند سلطان سلجوقى، به عنوان پدید آورنده آثار نوین و براندازنده ارتجاع و فرسودگى مذهب و افكار كهنه؛ مبدأ تاریخ قرار مى‌دهید!

 در آن مجلسى كسى كه بالنّسبه دفاع كرد، مرحوم شریعتمدار دامغانى بود كه مستدّلًا گفت:

 تغییر روزهاى ماهها فائده ندارد، و خروج از موازین علمیه مى‌باشد؛ و ألفاظ حَمَل و ثَوْر و جَوزا از الفاظ فروردین و اردیبهشت كه معناى مناسبى ندارند بهتر است،

 ولى مطلب را نشكافت و مبرهن نكرد كه این پیشنهاد

تغییر تاریخ به عنوان إحیاء سنّت ملّى، در حقیقت إحیاء سنّت زردشت؛ و إماته احكام شرعى و اساسى محمّدى در كشور اسلام است. زیرا همانطور كه ما اینجا بیان كردیم و در تعلیقه نامى از فرشتگان آئین زردشت بردیم، شاید او نمى‌دانست؛ و از اصل و ریشه این تغییر خبر نداشت. زیرا پیشنهاد كنندگان، مقصد خود را مخفى كرده؛ و فقط به عنوان تغییر الفاظ عربى به الفاظ باستانى وارد مسئله شدند، و گفتند:

 فقط مسأله تغییر ألفاظ است و بسیار مسأله سهل و آسان است.

 در روز ٢٧ حوت ١٣٠٣ مطابق ٢١ شعبان ١٣٤٢ كه سه روز به نوروز مانده بود، با این عجله و شتاب، در یك جلسه رأى گرفتند[[79]](#footnote-79)؛ و تاریخ را عوض كردند[[80]](#footnote-80)؛ و پس از

تشریفات لازم در ١١ فروردین ١٣٠٤ شمسى به تصویب رسید و مؤتمن الملك (حسین پیرنیا) كه در آن دوره رئیس مجلس بود به صورت نظامنامه به دولت ابلاغ كرد كه در دوائر دولتى اجراء نمایند. و به عنوان هدیه نوروزى براى ملّت ایران الفاظ قشنگ اردیبهشت و بهمن را آوردند؛ و زهر جانكاه را با پوشش‌هاى شیرین ملّیت به خورد مردم دادند، به طوریكه تا به حال هم بسیارى از حقیقت مسأله آگاه نیستند؛ و نامهاى باستانى را بر زبان مى‌آورند و اصلش را نمى‌دانند.

 در اثر رسمى شدن نامهاى فروردین و اردیبهشت، در ادارات دولتى و مدارس و تقاویم و اعلانات، اوّلًا این نامها كه تا آن زمان جز عدّه معدودى كسى از آنها خبرى نداشت؛ مشهور و معروف شدند؛ و از مدارس به منازل؛ و از تقویم‌هاى ادارى به تقویم‌هاى دیوارى منزلى سرایت كرد؛ و آذر و بهمن و اسفند، همچون قل هو الله احد محفوظ هر خُرد و پیر، و زن و مرد شد!

 و ثانیاً نام محرّم و صفر و ربیع الاوّل و جمادى الثانى و

ذو القعده و غیرها كم كم از بین رفت، نه كسى از این ماهها، و از دخول و خروجش خبرى داشت و نه أعمال روزانه و تكالیف اجتماعیه و تشریفات و دعوت‌ها و جشن‌ها و ماتم‌ها و عزاهاى خود را بر این ماهها منطبق مى‌نمود.

 فقط ماه محرّم به جهت عزادارى، و ماه رمضان به جهت روزه، قدرى معروف‌تر بود؛ و بجز پیرمردان تمام مردم كه مى‌خواستند مثلًا در ما رمضان روزه بگیرند مى‌گفتند:

 مثلًا باید امسال از ١٥ بهمن ماه تا ١٤ اسفند ماه روزه بگیریم،

 همچون جوانان مسلمان در خارج از كشور كه أعمال عبادیه خود را با روزهاى ماههاى فرنگى همچون فوریه و مارس و آوریل و مه و ژوئن و ژوئیه و غیرها منطبق مى‌نمایند.

 و این درست، در خطّ همان راهى است كه استعمار كافر براى منزوى كردن آئین استوار اسلام كشیده و ترسیم نموده است؛ و از اینجا نیز درست در مى‌یابیم كه آن كافر تا چقدر در انجام مرام خود پیروز شده؛ و نامهاى اجنبى و زردشتى را به جاى نامهاى اسلامى نشانده؛ و دست هر مرد و زن؛ و مورد استعمال هر عالم و عامى؛ و هر ادارى و بازارى، و هر كارگر و كشاورز داده است[[81]](#footnote-81)؛ تا جائى كه از

...[[82]](#footnote-82)

بعضى از علماء نیز دیده شده است در إعلانات خود ماههاى باستانى را به كار برده؛ و در امضاى تاریخ شمسى و

نامهاى زردشتى را به كار برده؛ و در ضمن گاهى از اوقات مطابق با ٧ محرّم ١٣٨٧ هجرى قمرى را مثلًا با آن ضمیمه نموده‌اند؛ و گاهى هم از این تطبیق رفع ید كرده؛ به مجرّد تاریخ باستانى اكتفا نموده‌اند.

 بارى این مرحله دوّم از تغییر بود كه پنجاه سال تمام دوران خود را طىّ كرد؛ و پیوسته در صدد پیدا شدن زمینه مساعد براى اجراى طرح مسأله سوّم بودند؛ و آن كه از جهت اهمیت بسیار از تغییر دو مرحله قبل، مهمتر بود؛ نسخ تاریخ هجرى و تبدیل آن به تاریخ شاهنشاهى بود. یعنى نسخ خود رسول الله و به روى كار آمدن طاغوت و رسمیت حكّام جائر در عقائد و سرنوشت قلوب ملّت.

## مرحله سوم از خط استعمار: تبدیل سالهاى هجرى به شاهنشاهى

 گرچه مدّتها بود كه طاغوت بر ملّت حاكم بود، ولى تا به حال إعلان نَسخْ حكومت رسول الله، و إعلان نسخ قرآن و إعلان نسخ شرف و فضیلت و وَحْى و نبوّت و ولایت، و نسخ ایمان و عقیده نشده بود.

 اینك با این تغییر، جهاراً على رؤوس الاشهاد، إعلان عدم نیاز به دین و مذهب، و آئین محمّدى؛ و بریدن زنجیر ظاهر را با باطن؛ و بیرون جستن از دامان معنویت و روحانیت رسول خدا و استغناء و عدم نیاز به احكام الهیه را نمودند.

 ما در اینجا متن روزنامه اطلاعات مورّخه یكشنبه ٢٤ اسفندماه ١٣٥٤ شماره ١٤٩٥٩ را مى‌آوریم و سپس به بحث مختصرى در پیرامون آن خواهیم پرداخت:

 متن درشت روزنامه:

 امروز با تصویب یك قطعنامه تاریخى در جلسه مشترك مجلسین، تقویم و مبدأ تاریخ ایران تغییر كرد. نوروز آینده سال ٢٥٣٥ شاهنشاهى خواهد بود.

 نخست وزیر هویدا: تقویم مذهبى كما كان مورد استفاده است.

 قطعنامه إجلاسیه مشترك مجلسین سنا و شوراى ملّى به ریاست جعفر شریف امامى در كاخ سنا.

 ابتدا درود و سپاس خود را بر دودمان پهلوى فرستاده از زحمات ٥٠ ساله آنان در راه اعتلاء مملكت قدردانى مى‌نماید؛

و انقلاب شاه و مردم را تنها عامل رهائى و آزادى و استقلال میهن به شمار مى‌آورد.

 و اینك متن مورد نظر:

 مجلسین با ایمانى قاطع به نظام شاهنشاهى، كه در طول بیش از ٢٥ قرن منشأ و مبناى قوام و دوم قومیت و ملّیت كشور ما بوده است؛ آغاز سلطنت كورش كبیر بنیان‌گزار شاهنشاهى ایران را به عنوان سرآغاز تقویم و مبدأ تاریخ ملّى ایران به شمار مى‌آورد[[83]](#footnote-83)؛ مجلسین با اعتقاد راسخ به اصول حزب رستاخیز ملّت ایران، این قطعنامه را در جلسه مشترك مورّخ بیست و چهارم اسفندماه یكهزار و سیصد و پنجاه و چهار تصویب نمودند.

 در این جلسه ابتدا رئیس مجلس و بعد سناتور دكتر عیسى صدیق،

هلاكو رامبد، سناتور عماد تربتى، دكتر مصطفى ألموتى، سناتور شوكت ملك جهانبانى، خانم دكتر مهین صنیع صحبت كردند؛ و آنگاه قطعنامه به اتّفاق آراء تصویب شد.

 ابتدا شریف امامى طىّ نطق افتتاحیه خود از زحمات شاه تجلیل كرده، و اظهار مى‌دارد براى كمى وقت، دو مجلس در هم ادغام شده؛ و از هر كدام سه نفر نماینده صحبت مى‌نمایند. (روز تولّد رضا شاه).

 قطعنامه توسّط دكتر جواد سعید نائب رئیس مجلس شوراى ملّى قرائت شد و آنگاه هویدا سخن گفت.

 سخنران اوّل دكتر صدیق بود كه پس از ستایش از زحمات رضا شاه، و شرح احوال ایران در آن دوره، و هرج و مرج، إقدامات مهمّ او را به چند مورد تقسیم مى‌كند: إعزام دانشجو به خارج؛ تأسیس دانشگاه تهران در فروردین ١٣١٠؛ تحصیل رایگان در تمام كشور؛ تشكیل باشگاه و استخرهاى شنا به دست ولایتعهد؛ برگزارى هزاره فردوسى در ١٣١٣ و گشایش آرامگاه وى در طوس (در سال مذكور در دانشگاههاى درجه اوّل دنیا نیز فردوسى و خدمات او به زبان و ملّیت و تاریخ ایران مورد تجلیل واقع شد)؛ و اقدام بسیار مهمّ كه به نظر ممتنع مى‌آمد، رفع حجاب از زنان بود در ١٧ دیماه ١٣١٤؛ و اجتماع دانشمندان دنیا و تحقیق درباره فردوسى و مفاخر ایران ملّى.

 و سپس در این مورد شرح مى‌دهد و بعداً درباره زحمات و خدمات محمّد رضا شاه سخن گفته؛ و پس از آن درباره انقلاب سفید بحث كرده است.

 و پس از دكتر صدیق، سناتور عماد تربتى سخنرانى كرد، و او نیز مانند صدیق مطالبى ایراد كرد.

 و پس از او سناتور شوكت ملك جهانبانى سخنرانى كرد، و از سعى رضاشاه در مورد كشف حجاب سخن گفت.

 و پس از او دكتر مصطفى ألموتى در همین زمینه‌ها سخنرانى نمود.

 و پس از او هلاكو رامبد، و پس از او نیز خانم دكتر مهین صنیع در همین زمینه‌ها سخن گفتند.

 و پس از تصویب قطعنامه، سناتور علّامه وحیدى سخنرانى كرد؛ و چون این سخنرانى بسیار مزوّرانه و مكّارانه و شامل تحریف و تبدیل معنوى است؛ و استادانه با دلیل، حكّام جور را تأیید كرده و از زبان رسول الله آنها را ستوده است، و روایات و اخبارى كه درباره امام و حاكم عادل وارد شده است بر سلاطین جور و حكّام فاسق و جائر تطبیق نموده است، لذا ما عین گفتار او را مى‌آوریم تا خوانندگان خود به موارد شیطنت و تدلیس و تلبیس او پى برند؛ او سخنرانى خود را بدین گونه آغاز كرد:

 «اجازه بفرمائید به مبانى دین مبین اسلام و به موازین استنباط و اجتهاد، مختصرى در عظمت بنیانگذار شاهنشاهى ایران كورش كبیر و وجوب اطاعت از پادشاهان را به استحضار برساند.

 در علم اصول، مأخذ استنباط: كتاب و سنّت و اجماع و عقل است، كتاب یعنى قرآن مجید، كتاب آسمانى و راهنماى جهانى كه بر رسول اكرم، صلّى الله علیه و آله و سلّم نازل شده است؛ و در این كتاب مقدّس الهى آیات باهراتى مربوط به شخصیت و خیرخواهى و بشر دوستى كورش كبیر به نام ذو القرنین دیده مى‌شود.

 وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً و نام گذارى كورش كبیر به ذو القرنین از لطائف معجزات قرآن مبین است؛ كه پس از پژوهشهاى دقیق علمى معلوم شد كه دو طرف كلاه این شاهنشاه دو برآمدگى داشته؛ و به این مناسبت قرآن كریم از این شهریار گرانقدر به نام ذو القرنین یاد فرموده است»

 سپس براى دفع اینكه مقصود از ذو القرنین اسكندر است، مى‌گوید:

 «اسكندر مرد ظالم و سفّاكى بوده است و قرآن كریم هیچگاه مدح مرد ظالم را نمى‌كند».

 و سپس مى‌گوید:

 «مفاد آیات دیگر هم نمایانگر پندار و رفتار این شاهنشاه دادگستر است».

 و مى‌گوید:

 «اكنون به ذكر عظمت پادشاه و اعتقاد به رژیم سلطنت مى‌پردازم: در خبر است كه خداى جلیل به ابراهیم خلیل خطاب فرمود: «اى ابراهیم! تو مظهر آگاهىّ مائى و پادشاه مظهر شاهىّ ما.» و از این خبر چنین استفاده مى‌شود كه مقام شامخ سلطنت همیشه مورد عنایت خاصّ الهى بوده و هست.

 اشاره به مضمون این خبر است كه جلال الدّین مولوى مى‌گوید كه: ـ «پادشاهان مظهر شاهىّ حقّ» و سنّت رسول مكرّم هم مؤید این خبر مى‌باشد. سخنى است مأثور و خبرى است مشهور كه نبىّ اكرم صلّى الله علیه و آله و سلّم مكرّر در مكرّر در جمع صحابه بر عظمت زمان ولادت خود اشاره مى‌فرماید: وُلِدْتُ فِى زَمَنِ الْمَلِک العَادِلِ (در زمان پادشاه عادل متولّد شده‌ام) كه ضمناً پیغمبر گرامى با نهایت صراحت از شاهنشاه ایران انوشیروان تجلیل مى‌فرماید.

 امّا حدیث دیگر كه با كمال وضوح اطاعت از پادشاه را واجب مى‌داند؛ و بهتر است قبلًا مرجع حدیث را ذكر نموده؛ و سپس به بیان آن بپردازیم تا تصوّر نرود: گفته منظور مستند و مأثور نیست؛ مأخذ خبر كتاب معتبر و بزرگ دانشمند عالم اسلام شیخ صدوق مى‌باشد؛ در كتاب

«أمالى» است: لَا تُدِلُّوا رِقَابَكُم بِتَرْكِ طَاعَةِ السُّلْطان! تا اینكه مى‌فرماید: وَ إنَّ صَلَاحَكُمْ فِى صَلَاحِ سُلْطَانِكُمْ وَ إِنَّ السُّلْطَانَ بِمَنْزِلَةِ الوَالِدِ الرَّحِیم؛ فَأحِبُّوا لَهُ مَا تُحِبُّونَ لإنفسِكُمْ وَ أَكْرَهُوا لَهُ مَا تَكْرَهُونَ لِانفسِكُمْ‌. «خودتان را به سبب ترك اطاعت از پادشاه خوار و سرافكنده نكنید! صلاح شما در صلاحدید پادشاه است! پادشاه به منزله پدر مهربان است؛ پس دوست بدارید براى او آنچه را كه براى خودتان دوست مى‌دارید! و كراهت داشته باشید براى او آنچه را كه براى خود كراهت دارید»!

 حدیث دیگرى كه آنهم در همین كتاب معتبر و ارزنده است: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَیهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: طَاعَةُ السُّلْطَانِ وَاجِبَةٌ، وَ مَنْ تَرَكَ طَاعَةَ السُّلْطَانِ فَقَدْ تَرَكَ طَاعَةَ اللَهَ عَزّ وَ جَلَّ وَ دَخَلَ فِى نَهْیهِ‌: «اطاعت از پادشاه واجب است؛ و كسى كه مطیع پادشاه نباشد، مطیع خداى عزّ و جلّ نمى‌باشد؛ و از فرمان خدا سرپیچى كرده است.»

 مى بینیم در اینجا بدون هیچ ابهامى اطاعت از پادشاه را اطاعت از خدا مى‌داند.

 امّا وجوب اطاعت از پادشاه به موجب اجماع؛ چون ما اجماع را كاشف قول معصوم مى‌دانیم؛ و سر سلسله معصومین، اطاعت از پادشاه را واجب فرموده؛ نظر به وحدت ملاك؛ از این لحاظ هم اطاعت از پادشاه واجب است.

 بخصوص بر ما ایرانیان كه در حقیقت به فرموده مولاى متّقیان أمیر مؤمنان، داراى ویژگیهاى ایمان و خصائص روحانى هستیم؛ و از طرفى هم به شهادت تاریخ از لحاظ سنن ملّى هم فرمان شاه را فرمان خدا مى‌دانیم؛ «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه.»

 و ناگفته نماند چون به موجب مفاد أخبار عدیده اطاعت از پادشاه مُسَلَّم الصدور از معصوم است، این را هم با توجّه به وحدت ملاك مانند إجماع مصطلح مى‌دانیم.

 اما دلیل عقلى دائر به لزوم اطاعت از پادشاه؛ بدیهى است سرپیچى از فرمان پادشاه عادل و دانا و توانا، موجب اختلال نظم و از هم‌گسیختگى

امور سیاسى و اجتماعى و علمى و اقتصادى و غیره مى‌باشد.

 لَوْ لَا السُّلْطَانُ لاکلَ النَّاسُ بَعْضُهُم بَعْضاً. نمایندگان محترم! براى حسن ختام حدیث مشهورى كه را كه ناقل آن شیخ المحدّثین حرّ عاملى است نقل مى‌نمایم:

 السُّلْطَانُ ظِلُّ الله فِى الارض، یأوِى إلَیهِ كُلُّ مَظْلُوم‌، كه سعدى گرانمایه این حدیث را به نظم ترجمه نموده؛ و آمیختگى سایه را با صاحب سایه افزوده است:

 با دقّت در این سخنرانى ملاحظه مى‌شود كه چگونه علّامه وحیدى[[84]](#footnote-84) خود مسخ شده و حقایق را تحریف كرده است

 ما در اینجا به سخنان سایر گویندگان كه سخنرانى كرده‌اند؛ و برداشتن حجاب و عفّت زنان؛ و یا تجلیل از فردوسى افسانه ساز كه او را سمبل ملّیت و قومیت قلمداد كرده، و در مقابل اسلام، به اسم مقابله با عرب، سر دست بلند كرده؛ و در زیر مجسمّه او جمع شده و سینه مى‌زنند؛ و نظیر این گفتارها كارى نداریم؛ زیرا كه این گویندگان؛ افراد معلوم الحالى هستند كه از دوران طفولیت در همین مدارس استعمارى درس خوانده؛ و در نزد همین استادانى كه روى خطّ مشىِ تعیین شده از خارج براى تضعیف اسلام، ملیت و قومیت باستانى و ایرانى زردشتى را به رخ مى‌كشند؛

تعلیم دیده‌اند. فلهذا از شنیدن این سخنان مكرّره و مكرّره از اینها هیچ ترتیب اثرى نمى‌دهیم.

 زیرا مَمْشى و مسیر و مبدأ و منتهى و غایت و هدف اینان جز همین قبیل سخنان تو خالى و بى مغز چیزى نیست؛ اینان چه بسا كسانى هستند كه در خارج تعلیم و تربیت یافته؛ و از زبان و اندیشه همان استادان خارجى كه براى رقاء و پیشرفت كشورهاى شرقى دایه از مادر مهربان‌تر هستند، مطالبى را شنیده و آموخته و به جان و دل پذیرفته و نوكر حلقه به گوش أجانب و استعمار كافر بوده و هستند، فلهذا اگر پهلوى و خاندان او را ـ كه به شهادت تاریخ، دست استعمار أجنبى پنجاه سال با چماق و سر نیزه و تبعید و حبس و شكنجه و قتل و اسارت، بر این ملّت مسلمان تحمیل كرد ـ یگانه شاهنشاه عادل ملّت پرور دادگستر بدانند هیچ در شگفت نخواهیم بود.

 ولى تعجّب ما از أمثال وحیدى است كه چگونه با وجود سرمایه‌هاى علمى براى خوشایند شاه جائرى كه خودشان از ظلمها و ستمهاى او بهتر از ما خبر دارند؛ و در مجالس و محافل خصوصى از آن بازگو مى‌كنند؛ براى جیفه و مردار دنیا، شرف و فضیلت خود را مى‌فروشند، و براى دراز كردن دست بر سر سفره فرومایه آنان اینطور تملّق و

چاپلوسى مى‌كنند. و براى ریاست چند روزه و بهره بردارى از حُطام كاسِدِ این افراد بى مایه، دین و مذهب و قرآن و رسول الله و اخبار و آیات را وجه المصالحه قرار مى‌دهند؛ و همه را به ثمن بَخْس مى‌فروشند؟

 آخر هر عاقل و دانشمندى كه به مبانى اصول و فقه اسلام آشنائى داشته باشد با ملاحظه این سخنرانى این مرد، به خوبى در مى‌یابد كه جز تزویر و خدعه و مكر و فریب چیزى به كار نبرده؛ و جز تحریف و تصحیف تحویل نداده است.

 قرآنى كه از طرف حضرت بارى براى تحكیم عدل و توحید آمده، كجا اطاعت از حاكم را لازم مى‌شمرد؟ پیامبرى كه براى برقرارى توحید و عدل و مبارزه با شرك و ظلم بیست و سه سال خون جگر خورد؛ و در مدت هجرت ده سال در مدینه، خود در مُقدَّم‌ترین نقطه از صفّ مجاهدین در قبال دشمن قرار مى‌گرفت؛ و به طور متوسّط هر دو ماهى كه در مدینه بود یك غزوه صورت مى‌گرفت؛ و خود در آن شركت مى‌فرمود؛ كجا خود امر به اطاعت پادشاه مى‌كند و پیروى از او را بدون چون و چرا لازم مى‌شمارد؟

 این روایاتى كه ایشان نقل كرده با وجود ضعف و ارسال در سند آنها هیچگاه دلالت بر پیروى حاكم جائر

ندارند. مراد از سلطان، سلطان عادل، و امام بحقّ و یا فقیه جامع الشّرائط منصوب از قِبَل امام است.

 حرمت پیروى از سلطان جائر، و تبعیت از حاكم فاسق و گناهكار، به مقتضاى حدیث متّفق علیه بین شیعه و سنّى: لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِى مَعْصِیةِ الخَالِقِ (براى هیچ مخلوقى در معصیت امر خدا، اطاعتى نیست) دیگر إطلاق یا عموم براى مطلقات وجوب اطاعت سلطان بنا بر فرض صحّت سند آنها باقى نمى‌گذارد. در قرآن كریم وجوب اطاعت را منحصراً به رسول الله، و اولى الامر كه مراد أئمّه دین و پیشوایان حقّه سید المرسلین معین فرموده؛ و فقط و فقط أنبیاء عظام كه از طرف حضرت پروردگار مبعوث مى‌شدند، طبق آیات قرآن، وجوب اطاعت داشته؛ و خودشان به لزوم پیروى مردم از آنها امر مى‌كرده‌اند.

 قرآن كه سراسر از پادشاهان جائر جهان همچون فرعون و نمرود و هامان و دست اندركارانشان تنقید مى‌كند؛ و امّت‌ها را به پیروى از پیامبران، به شورش در مقابل آنان بر مى‌انگیزد؛ كجا خود بدون قید و شرط اطاعت أمثال آنها را لازم مى‌شمرد؟

 خیانت آقاى وحیدى در نقل این اخبار، أوّلًا: آنها را به صورت خبرهاى صحیح السَّند و مشهور و معروف جلوه دادن

است، كه البته چنین نیست و در هیچیك از مجامع شیعه و یا اهل تسنّن با سند صحیح یافت نمى‌شود؛ و ثانیاً: بیان مطلق كردن و از ذكر قید و مقید و خاصّ و مخصَّص صرف نظر نمودن است؛ و این خیانتى عظیم است.

 در اینكه مراد از ذو القرنین كورش بوده است؛ اشكال و ایراد بسیار است؛ و بر فرض صحّت این معنى؛ فقط قرآن خصال ذو القرنین را ستوده است؛ امّا كجا از لزوم پیروى و متابعت او به عنوان پادشاه، ذكر به میان آورده است؟ ایشان نشان دهند.

 و عجیب اینست كه خود ایشان در مقام استدلال كه نمى‌توان ذو القرنین، اسكندر باشد، مى‌گویند چون او مرد ظالم بوده است؛ و قرآن از او تعریف و تمجید نمى‌كند؛ آنگاه چگونه خودشان از بیان قرآن و از لسان اخبار، این بیانات را در لزوم پیروى از شاه و شاهنشاه و خاندان پهلوى دارند؟ گویا همه آنها مردم معصوم و طاهر و مطهّر و همچون فرشتگان سماوى بوده؛ و آیه تطهیر درباره آنان نازل شده است.

 آنچه را كه به رسول خدا نسبت مى‌دهند از اینكه فرموده است: وُلِدتُ فِى زَمَنِ المَلِک العَادِلِ حدیثى است ساختگى و مجعول؛ و در هیچیك از مجامع شیعه و سنّى دیده نشده است. انوشیروان مرد ظالمى بوده است و پیامبر از

او تعریف نمى‌كند. اینكه ایشان گفته‌اند: «سخنى است مأثور و خبرى است مشهور كه رسول خدا مكرّر در مكرّر در جمع صحابه به عظمت زمان ولادت خود به جهت انوشیروان اشاره مى‌فرماید» دروغ محض است.

 شهرت این خبر از كجاست؟ و در كدام كتاب حدیث و یا فقه و یا رجال شهرت دارد؟ و یك بار هم در میان جمع صحابه نفرموده‌اند؛ تا چه رسد به مكرّر در مكرّر.

 گفتار فردوسى: «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه» بر اساس مذهب زردشتیان است كه شاه را نماینده خدا مى‌دانند، به اسلام چه مربوط؟ و اسلام خود یزدان را كه در مقابل اهرمن است، ردّ مى‌كند؛ و اعتقاد به او را شرك و ثنویت مى‌داند؛ تا چه رسد به سایه یزدان و نماینده او.

 فردوسى در مقابل این غلط كاریهائى كه نموده است؛ و این خلط و خبطهائى كه آورده؛ در موقف عرصات قیامت در پیشگاه عدل پروردگار وقوف دارد؛ و باید از عهده برآید. این اشعارى كه حقایق را كنار مى‌زند؛ و اطاعت از سلطان و شاه و حاكم را هر چه باشد و هر كه باشد به مردم تحمیل مى‌كند.

 وحیدى جمله وَ إنَّ صَلَاحَكُم فى صَلَاحِ سُلْطَانِكم را درست عكس معنى كرده است. زیرا معناى این جمله اینست

كه: «شما هنگامى صالح و پسندیده خواهید بود كه سلطان شما صالح و خوب باشد.»

 ایشان اینطور معنى كرده‌اند كه: «صلاح شما در صلاحدید پادشاه است»؛ یعنى شما وقتى صالح خواهید بود كه طبق نظریه و آنچه را كه پادشاه براى شما صلاح بداند عمل كنید! و این خیانت در ترجمه است.

 دیگر آنكه ایشان براى اقامه ادلّه أربعه اصطلاحیه اصولیه چون خواستند از اجماع كه یكى از ادلّه اربعه است استفاده كنند، و أبداً اجماعى در دست نبوده است؛ گفته‌اند كه چون ملاك حجّیت اجماع قول معصوم است؛ و از جهت كاشفیت قول معصوم حجّت است؛ لذا چون قول معصوم در مسأله هست، پس ملاك اجماع وجود دارد؛ بنا به وحدت ملاك اجماع و خبر صادره از معصوم.

 اهل علم و واردان به فنّ اصول مى‌دانند كه این اجماع نیست، اجماع در مقابل سنّت كه مراد روایات صادره از معصوم است، عبارت است از: اتّفاق همه مسلمین به طورى كه كاشف از قول معصوم باشد. ایشان براى اینكه دلیل‌هاى خود را زیاد كنند، یك تزویرى در معناى اجماع نموده، و به عبارت دیگر خواسته‌اند در مسأله اصولى هم خیانتى كرده باشند؛ تا آنكه خدمت تمام باشد؛ و ادلّه اربعه همگى قائم و استوار.

 و امّا دلیلى عقلى، عقل به خلاف آنچه را كه گفته‌اند حكم مى‌كند. عقل حكم مى‌كند كه انسان نباید هیچگاه تابع باطل و فاسد شود؛ و نباید از سلطان جائر و حاكم ستم پیشه اطاعت كند. بلكه باید پیوسته خود را از زیر حكومت او برهاند. و از سلطان عادلِ، واقع بین، از خود گذشته، و صمیم و دلسوز به امّت، و متحقّق به حقیقت و واقع الامر، كه سِرّش از رذائل اخلاقى و دنیا دوستى و شهرت طلبى و استكبار و خودمنشى و خود محورى آزاد است، پیروى كند.

 بارى ما در اینجا سخن را در تفسیر كلام ایشان توسعه دادیم، تا مردم بدانند در هر زمانى حكّام جائر براى عوام فریبى، نظیر چنین افرادى را در دستگاه خود داشته‌اند و آنها را مى‌پروریده‌اند، تا براى عوام النّاس مُهر سكوتى باشد.

 آن وقت نباید تعجّب كرد كه چگونه أمثال أبو هریره‌ها، و أبو دَرداها، و كَعْب أحبارها، و سَمْرَة بن جُندُب‌ها و غیرهم، با آنكه مدّت‌ها از اصحاب رسول خدا بوده‌اند، چگونه از حاشیه نشینان سفره رنگین معاویه شدند؛ و هزاران حدیث در فضلیت شیخین و خاندان بنى امیه و عثمان و معاویه، و در تعییب و قدح أمیر المؤمنین علیه السّلام جعل كردند؛ و براى مردم بر فراز منبر از زبان رسول خدا

مى خواندند.

 تاریخ جز تكرار حوادث واقعه چیزى نیست؛ و اگر ما بخواهیم وضع دربار معاویه را تماشا كنیم، به همین مجلسین سنا و شوراى ملّى و سناتورها و وكلاى شورا نظر كنیم؛ این آینه كاملًا حكایت از آن چهره مى‌كند.

 معاویه فرستاد نزد سَمْرَة بن جُنْدُب و پیام داد: یكصد هزار درهم مى‌دهم تا براى مردم روایت كنى كه آیه قرآن: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ[[85]](#footnote-85) «بعضى از مردم هستند كه به جهت به دست آوردن رضاى خدا، جان خود را مى‌دهند و به خدا مى‌فروشند، و خداوند به بندگان خود مهربان است» درباره ابن ملجم مرادى كه شقى‌ترین كسى از قبیله مراد بوده است، نازل شده است. و آیه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ\* وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ\* وَ إِذا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْسَ الْمِهادُ»[[86]](#footnote-86)

 «و بعضى از مردمان هستند كه سخنان آنها بسیار زیبنده و فریبنده و براى زندگى دنیا خوشایند و نیكوست؛ و چون سخن گویند خدا را بر صدق مدّعاى باطنى و دل خود گواه مى‌گیرند؛ در حالى كه دشمن‌ترین و سرسخت‌ترین دشمنان به اسلام و قرآنند. و چون پشت كنند؛ از نزد تو بروند؛ آنچه در توان دارند براى فساد در روى زمین؛ و از ریشه برانداختن نسل مردم؛ و خراب كردن منافع و زراعت و درختان به كار برند؛ و خداوند فساد را دوست ندارد؛ و چون به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! چنان مقام شخصیت طلبى و عزّت او را به گناه درگیرد؛ و باد غرور در سر بدواند؛ كه هیچ جایگاهى جز جهنّم و آن محلّ پست و سوزاننده براى آنان بهتر نباشد.»

 درباره علىّ بن أبى طالب نازل شده است.

 سَمُرةُ بن جُنْدُب قبول نكرد، معاویه دویست هزار درهم داد؛ سَمُرَة قبول نكرد؛ معاویه چهارصد هزار درهم داد، سَمُره قبول كرد.[[87]](#footnote-87)

 بارى این تغییر تاریخ همان نهایت مرحله سوّم از مراحلى بود كه دست استعمار عملى كرد، و بدون هیچگونه اطلاع قبلى مردم، و با فوریتى هر چه تمامتر، به طورى كه دو مجلس را در هم إدغام نمودند؛ تا در فاصله بین دو مجلس كه طبعاً موجب اطّلاع مردم مى‌شود شورشى بر پا نكنند؛ و قیام و إقدامى در منع این قطعنامه صورت نگیرد، اقدام به این عمل نمودند.

 در این جلسه به خوبى پیدا بود كه با تغییر این تاریخ، فاتحه اسلام را خواندند، و از نقطه نظر سیاست همان ملّى گرائى و قوم‌پرستى و زردشتى گرى را براى مّلت محروم و مظلوم ایران به ارمغان آوردند.

 هوشنگ نهاوندى رئیس دانشگاه در این جلسه گفت:

 «تعیین مبدأ جدید براى تاریخ ایران، اساسى‌ترین قدم براى رسمیت دادن بر قومیت كهنسال ایرانى است.

 تقویم جدید یك تقویم صد در صد ایرانى و ملّى و بازگوینده تحوّل اصیل تاریخ پر افتخار ماست.»

 فرهنگ مِهر رئیس دانشگاه پهلوى شیراز در این جلسه گفت:

 «ایران به صورت یك واحد مستقلّ؛ و ملّت ایران به صورت یك گروه متشكّل، با كورش و سلسله هخامنشى به وجود آمد.»

 أمیر عباس هویدا نخست وزیر بعد از تصویب در این جلسه سخنانى گفت. از جمله:

 «ما در این لحظات از قرن بیست و ششم تاریخ شاهنشاهى سخن مى‌گوئیم. بدیهى است كه تقویم هجرى قمرى كه تاریخ مذهبى ماست، بجاى خود محفوظ خواهد ماند ... ولى تصمیم امروز شما در واقع تجلّى این واقعیت تاریخى است كه در تمام این دوران طولانى، یك ایران و یك نظام شاهنشاهى وجود داشته و دارد؛ و این دو آنچنان به یكدیگر پیوسته‌اند كه یك مفهوم دارند.»

 در فرداى آن روز، یعنى در روز دوشنبه ٢٥ اسفند ماه ١٣٥٤ شمسى روزنامه اطلاعات در سرمقاله خود، در ضمن

مقاله‌اى مى‌نویسد:

 «اكنون با طرحى كه در جلسه مشترك مجلسین از تصویب گذشت، این تقویم ملىّ (كه منظور فروردین و اردیبهشت، ولیكن بر اساس تاریخ هجرت رسول الله است) یك مبناى دقیق ترى پیدا مى‌كند كه آغاز شاهنشاهى ایران؛ یعنى جلوس كورش بزرگ بر اورنگ سلطنت ایران است. تقویم ملّى ما كه از نخستین روز فروردین شروع مى‌شود؛ و ماههاى دوازده‌گانه آن همه ایرانى و داراى نامهاى باستانى ایران است؛ ظاهراً این نقص را داشت كه شامل سالهاى تاریخ ایران در دوره قبل از اسلام واقع نمى‌شد ...

 و تا آنكه گوید:

 «براى كشورى كه تاریخ مدوّن و منظّم دارد؛ و اساس شاهنشاهى آن از جلوس كورش بزرگ تا به امروز مستمرّاً دوام یافته است؛ این چنین وضعى چندان منطقى نبود. براى اینكه هیچكدام از حوادث تاریخى منجمله حمله عرب تداوم تاریخ و استمرار شاهنشاهى ایران را بر هم نزده است.

 و ما در حالیكه آئین مقدّس اسلام را پذیرفته‌ایم و بدان مفاخرت مى‌كنیم؛ تاریخ و تمدن خودمان را نیز داشته و داریم؛ تقویم مذهبى ما كه مانند همه كشورهاى اسلامى از ماه محرّم آغاز و به ماه ذیحجّه ختم مى‌شود، جاى خود را دارد؛ تقویم ملّى ما كه از فروردین ماه شروع و به اسفند ختم مى‌شود جاى خود را.

 آن تقویم هجرى است؛ و این تقویم شاهنشاهى؛ كه یكى نماینده مذهب ماست، و دیگرى نماینده قومیت ما.»

 بارى از ملاحظه این این عبارات و این سخنان به خوبى پیداست كه منظور از تغییر تاریخ، جدا كردن مذهب از ملیت و قومیت است؛ و تفكیك مذهب از سیاست و امور اجتماعیه؛ و رسمى كردن شعائر ملّى و آداب و سنن

جاهلى؛ و به انزوا در آوردن آئین حقّ و سنّت محمّدى، و اصالت و شرف مردمى كه در فطرت آنها به ودیعت نهاده شده؛ و دین و مذهب آن را تأیید و تحكیم مى‌كند.

 و بطورى كه سابقاً اشاره كردیم؛ آنها مى‌گویند:

 «ما به تاریخ هجرى قمرى كارى نداریم؛ آن به جاى خود محفوظ است. ولى تاریخ رسمى مملكتى باید شمسى و فروردینى و شاهنشاهى باشد.»

 یعنى آنچه به درد كشور مى‌خورد، فروردین ماه و افتخار به تخت سلطنت كورش و اورنگ پادشاهان هخامنشى است. این است كه مردم را از دین مى‌بُرد و رابطه آنها را با مذهب و دفاع از وطن و ناموس و جان و مال از دست اجانب، قطع مى‌كند، و این به درد استعمار مى‌خورد.

 تاریخ هجرى قمرى كه فلان پیرزن در لاى مفاتیح الجنان خود گذارده؛ و یا فلان پیرمرد آداب و اعمال لیلة الرغائب را از او آن مشخّص مى‌كند؛ چه ضررى به استعمار و نقشه‌هاى شوم و سهم آگین آنها مى‌زند؟

 مى گویند:

 «مبدأ تاریخ را اگر هجرت رسول الله قرار دهیم، این موجب نقصان و شكست تاریخ ماست، ولى اگر بر أریكه سلطنت قرار گرفتن كورش بگیریم، موجب سربلندى و سرافرازى.»

 أُفٍّ لَكُمْ وَ لِما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ[[88]](#footnote-88)

 «اف بر شما باد بر این افكار پوسیده و اوهام واهیه، كه در مقابل عبودیت پروردگار، اتّخاذ نموده؛ و آن را آئین خود دانسته‌اید.»

 تمام ملّت‌هاى عالم، افتخار و شرف خود را به انتساب به پیامبرانشان مى‌دانند. مسیحیان عالم تاریخ خود را میلاد مسیح مى‌گیرند. زردشتیان و یهویدان همگى بر این اساس گاهنامه و سالنامه دارند.

 پیامبر اسلام براى شما ننگ بود، كه از انتساب خود به او خوددارى مى‌كنید؟!

 شما كه در نوكرى استعمار، دست همه كشورهاى استعمارى را عقب زده‌اید! آنها تاریخ خود را از هجرى به مسیحى برگرداندند. آخر مسیح هم یك پیغمبر عالیقدر بود، شما آن را هم نپذیرفتید! و یكباره دست از همه انبیاء شسته، و به دامان كورش و سیروس متوسّل شدید! أُفِّ لَكُمْ وَ لِمَا تَسِیرونَ عَلَى مَنْهَجِ الشَّیطانِ.

## انقراض خاندان پهلوى، در اثر اعلان نسخ تاریخ محمدى

 اینجاست كه دیگر غیرت خدا به جوش مى‌آید؛ و مقام عزّت او تحمّل این گونه تعدّى‌ها را نمى‌كند و بعد از طىّ سه مرحله: اوّل تبدیل هجرى قمرى به هجرى شمسى؛ دوّم تبدیل هجرى شمسى به هجرى باستانى؛ سوّم تبدیل هجرى باستانى

به شاهنشاهى باستانى؛ نتیجه نكبت أعمال و سزاى تعدیات و تجاوزات آنها را در مى‌گیرد؛ و چنان خانه و كاخ بر سر آنان خراب مى‌شود، و اثر به خبر تبدیل مى‌شود فَجَعَلْناها حَصِيداً كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ[[89]](#footnote-89) «آنها را درو كردیم، و چنان از بیخ و بن برانداختیم كه گویا اصلًا در دیروز در این مكانها اقامت و مسكن نداشتند.»

 فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ.[[90]](#footnote-90)

 «در اثر سزاى اعمالى كه انجام دادند، صاعقه عذاب خداوندى كه خوار و ذلیل كننده بود، آنها را گرفت.»

## اصل هفدهم از قانون اساسى جمهورى اسلامى ایران

 بر اثر آنچه ما در اینجا آوردیم، انتظار مى‌رفت كه پس از فرو ریختن كاخ ظلم و استبداد، و حركت سیل خروشان ملّت مسلمان كه هزار و چهارصد سال از پستان مادرانى كه آنها را با نام محمّد شیر داده‌اند؛ و سپرده شدن اختیار ملّت به خود ملّت در مجلس خبرگانى كه تشكیل شد، تاریخ را فقط هجرى قمرى اعلام كنند، ولى چنین نكردند، و اصل هفدهم از قانون اساسى جمهورى اسلامى ایران بدین صورت تدوین شد:

 «مبدأ تاریخ رسمى كشور هجرت پیامبر اسلام (صلّى الله علیه و آله

و سلّم) است؛ و تاریخ هجرى شمسى و هجرى قمرى هر دو معتبر است؛ امّا مبناى كار ادارات دولتى هجرى شمسى است. تعطیل رسمى هفتگى روز جمعه است.»

 در اینجا مى‌بینیم اصلاحى كه به عمل آمده فقط طرح مسأله سوّم است یعنى از شاهنشاهى به هجرى برگشت. ولى باز هم سالهاى شمسى به رسمیت باقى است؛ و ماههاى زردشتى باستانى همچون خرداد و بهمن نیز تغییر نكرده است.

 و در این سه اشكال است:

 اوّلًا معتبر دانستن تاریخ شمسى و قمرى هر دو چه معنى دارد؟ جائى كه قرآن كریم، تاریخ را منحصراً به شهور قمریه منحصر مى‌كند، و سنّت پیامبر اكرم، و منهاج پیشوایان دین إجماعاً و اتّفاقاً نیز به ماههاى قمرى اقتصار كرده‌اند؛ اعتبار دادن و عمل نمودن طبق تاریخ ماهها و سالهاى شمسى، منضمّاً به ماههاى قمرى صحیح نیست.

 و ثانیاً مبناى كارهاى دولتى چرا خصوص تاریخ شمسى است كه در آن دو مرحله از اشكال باقى است؟ اگر مذهب از سیاست انفكاك ندارد، حتماً باید مبناى كارهاى دوائر دولتى بر شهور قمریه باشد؛ این تفكیك از كجا پیدا شده است؟

 و ثالثاً مبناى كارهاى دولتى را تاریخ شمسى قرار دادن، عبارة أُخراى رسمیت دادن ماهها و سالهاى شمسى

است. چون رسمیت معنائى ندارد جز آنكه در مورد عمل، باید آن را مورد استفاده قرار داد. و علیهذا دوائر دولتى تاریخ شمسى را به رسمیت مى‌شناسند، نه قمرى را؛ و در میان خود با آن معامله مى‌كنند، نه با قمرى؛ و این عین محذور است یعنى تاریخ قمرى اسلام منسوخ شده است؛ و به جاى آن تاریخ دیگرى نشسته است؛ گرچه از جهت تیمّن و تبرّك، مبداء آن، هجرت است.

## یادبودها، و سالگردها بر أساس تاریخ هجرى قمرى

 و این گفتار با طرح تغییر سوّم كه در مجلسین گذشت چه تفاوتى دارد؟ آنها هم مى‌گفتند:

 تاریخ قمرى هجرى به جاى خود محفوظ؛ و براى انجام امور مذهب مورد استفاده است؛ و تاریخ باستانى شاهنشاهى براى رسمیت كشور و ادارات و دید و بازدیدهاى رسمى دولتى؛ و نشست‌ها و سمینارها؛ و كنفرانسها؛ و جشن‌ها؛ و سالروزها؛ و معاهده‌ها و غیر ذلك.»

 اینها هم امروز در امور رسمى به تاریخ قمرى اعتنائى ندارند. سالروز انقلاب؛ و شهادت‌ها؛ و جشن‌ها؛ و غیرها را به تاریخ شمسى مى‌گیرند. مثلًا شهادت مرحوم آقا شیخ مرتضى مطهّرى را ١٢ اردیبهشت مى‌گیرند، با آنكه آن مرحوم در روز ٥ جمادى الثّانیة به شهادت رسید.[[91]](#footnote-91) و شهادت مرحوم دستغیب و مرحوم صدوقى و مرحوم قاضى و مرحوم

اشرفى و مرحوم مفتّح را كه به عنوان روز فیضیه و دانشگاه، و روز وصل طلّاب با دانشجویان قرار داده‌اند؛ و غیر ذلك همه را بر اساس تاریخ شمسى فروردینى مى‌گیرند.

 رحلت علّامه آیة الله طباطبائى را كه در روز ١٨ محرّم واقع شد[[92]](#footnote-92) را در روز ٢٤ آبان مى‌گیرند در حالى كه روح آن مرحوم از این سالگردها منزجر است؛ و او متحقّق به حقّ و امضاى شهور و سالهاى قمرى است.

 از اینها گذشته این شهادتها و جشن‌ها و یادبودها چون بر اساس نهضت دینى و اسلامى صورت گرفته است، براى برقرارى و پایدارى آن در خاطرات نسل فعلى و آینده، مناسب‌تر است كه با ماههاى قمرى یاد آورى شود. شهادت عالم مظلوم غریب مجاهد سید حسن مدرّس رضوان الله علیه در بندگاه كاشْمَر كه در ماه رمضان، و در حال روزه هنگام غروب آفتاب و نماز صورت گرفت اگر در ٢٧ ماه رمضان یاد آورى شود و سالروزش گرفته شود، بهتر است یا در ١٠ آذرماه؟\*[[93]](#footnote-93) به آویخته شدن شهید راه عدل مرحوم شیخ

فضل الله نورى در روز میلاد أمیر المؤمنین علیه السّلام در ١٣ رجب[[94]](#footnote-94) بهتر است یا در فلان ماه شمسى مثلًا؟

 قیام مردم پس از دهه محرّم كه ده روز تمام عزادارى كرده، و در مجالس و محافل با خطبه‌ها و سخنرانیها؛ و یاد عظمت سید الشّهداء علیه السّلام كه منتهى به خطابه تاریخى رهبر انقلاب در عصر روز عاشورا در مدرسه فیضیه شد، و بالاخره موجب بازدداشت بسیارى از علماء و فضلاء در تهران و سایر شهرستانها؛ و آوردن ایشان به تهران به قصد اعدام؛ و قیام ملّت مسلمان در تهران و قم؛ در روز دوازدهم محرّم بهتر است یا در پانزدهم خرداد؟

 قیام مردم تهران در شب اوّل و روز اوّل محرّم كه كفن پوشیده و به یاد سید الشّهداء علیه السّلام بانك الله اكبر سر دادند و رژیم سفّاكانه، این قیام را به خون نشاند در اوّل محرّم بهتر است یا در ٥ مهرماه؟

 بارى طبق مدارك شرعى و براساس تجربه تاریخى، ماههاى قمرى، ملاك گاه شمارى امّت اسلام است؛ نه غیر آن.

 امروزه در سمینارها و نشست‌هائى كه در بین ممالك

اسلامى صورت مى‌گیرد، و ایرانیان این ایراد را به آنان دارند كه چرا سالهاى شما مسیحى است؟ اگر آنها بگویند چه تاریخى را قرار دهیم، كه با هم مشترك باشیم؟ جز هجرى قمرى مگر چیزى هست؟ آنها هم به ما این ایراد را دارند كه نه سالهاى شمسى، اسلامى است؛ و نه فروردین ماه و بهمن ماه. پس همه با هم باید بر اساس و اصل صحیح قرآنى خود را اصلاح كنیم؛ تا در اوّلین چیزى كه شرط وحدت مسلمانان است؛ با یكدیگر تشریك مساعى نموده و سهیم باشیم.

 باز هم مى‌گوئیم چگونه سالگرد رحلت أمیر المؤمنین علیه السّلام را به شمسى قرار دادن صحیح نیست؛ و إلّا یك روز در شوّال و یك روز در ربیع الاوّل واقع مى‌شود؟ و چگونه عاشورا را شمسى قرار دادن صحیح نیست؛ و الّا یك روز در رجب و یك روز در شوّال واقع مى‌شود؟ و چگونه نیمه شعبان میلاد امام زمان علیه السّلام را شمسى قرار دادن صحیح نیست؛ و الّا یك روز در محرّم و یك روز در صفر واقع مى‌شود؟ و به طور كلّى در تمام سال دوران مى‌كند؛ همینطور سایر امور از سالگردها و غیرها صحیح نیست[[95]](#footnote-95).

و این همان نَسى است كه قرآن ما را از آن نهى كرده؛ و در سنّت پیامبر در خطبه حجّة الوداع به شدّت ما را تحذیر نموده‌اند. زیرا كه سالهاى شمسى عقب‌تر از سالهاى قمرى است؛ و اگر بنا شود گاهنامه را بر اساس تاریخ شمسى قرار دهیم، هر سال یازده روز در اوقات سال قبل تأخیر انداخته‌ایم؛ پس براى عدم ابتلاء به نَسى و برقرارى هر فعل در موضع و زمان مختصّ به خود هیچ چاره‌اى از اتّخاذ شهور قمریه نداریم.

 چون در خطبه رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در مِنَى، موضوع نَسیئ ذكر شد، و ما ناچار از شرح و تفسیر آن بودیم، سخن در كیفیت نَسیئ ما را به بحث كامل و شاملى در پیرامون شهور قمریه و سنوات شمسیه كشانید.

 فلله الحمد و له المنّة كه این بحث پاكیزه تقدیم و مورد مطالعه خوانندگان محترم كتاب قرار گرفت.

## فوائد سال قمرى، و مضار سال شمسى

 تَذییل: سال شمسى عبارت است از گردش یك دوره زمین به دور خورشید؛ یعنى از ابتداى وصول زمین به اوّل برج حَمَل، تا وصول مجدّد آن به این نقطه، كه عبارت است از سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقیقه و چهل و پنج ثانیه. و چون تقسیم این مقدار بر دوازده محسوس نیست؛ و خُرده مى‌آورد، لذا همانطور كه براى اصل تعیین این مقدار، محاسبه منجّم لازم است؛ براى كیفیت تقسیم این مقدار بر ماههاى دوازده گانه نیز محاسبه منجّم از امور ضروریه و حتمى است. و چون منجّمین در كیفیت تقسیم، اختلاف نموده‌اند؛ لذا ماههاى شمسى بر اساس تاریخ‌هاى مختلف، رومى؛ مسیحى قیصرى معروف به تاریخ ژولین؛ مسیحى گرگوارى؛ و هجرى شمسى، شمسى یزدگردى؛ و جلالى ملكشاهى و شمسى باستانى[[96]](#footnote-96)

...[[97]](#footnote-97)

تفاوت دارد، و در هر یك از این تواریخ در تعداد روزهاى ماه اختلاف است.

...[[98]](#footnote-98)

 و أمّا سالهاى قمرى چون عبارت است از دوازده ماه قمرى، و ماه قمرى محسوس و مشهود است، كه عبارت از

فاصله میان دو مقابله پى در پى خورشید و ماه است؛ و ابتداى آن حتماً باید به رؤیت هلال تحقّق پذیرد؛ پس در سالها و ماههاى قمرى نیازى به محاسبه منجّم، و تعدیلات، و ضبط كبائس نیست. گرچه منجّمین هم براى خود كبائس درست كرده‌اند؛ ولى آن راجع به شهور قمریه نجومى است، نه شهور قمریه شرعیه كه حتماً باید با رؤیت هلال بعد از خروج از محاق صورت گیرد.

## اساس اسلام فطرت است، و ماههاى آن قمرى

 و چون دین مقدّس اسلام دین فطرت است: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ‌.[[99]](#footnote-99)

 «وجهه دل و چهره باطن خود را، براى دینى كه پیوسته از باطل به سوى حق گرایش دارد، و میل مى‌كند استوار بدار! این همان فطرتى است كه خداوند، مردم را بر آن فطرت سرشته است و در آفرینش خداوندى تغییر

و تبدیلى نیست؛ اینست دین استوار و پا برجا؛ ولیكن اكثر مردم این حقیقت را ادراك ننموده‌اند.»

 فلهذا احكام و قوانین آن همه بر اساس فطرت و طبیعت و مشاهده و رؤیت و أمثالهاست. مى‌گوید:

 هر وقت ماه را بر فراز آسمان بعد از محاق دیدى، آن را أوّل ماه خود قرار بده! و این ماه را ادامه بده تا رؤیت دیگر!

 این دستورى است ساده و آسان و همگانى و غیر قابل تغییر و تحریف و زیاده و نقصان.

 این قسم محاسبه ماه، و رؤیت آن در بدو آن، و سیر ماه را در آسمان دیدن، براى تعیین اوقات قضیه‌اى است همگانى. و براى عالم و جاهل و ریاضى دان و درس ناخوانده و منجّم و غیر منجم و متمدّن و بَدَوى و حَضَرى و سَفَرى تفاوتى ندارد؛ و در حساب اشتباه نمى‌شود.

 اگر كسى سالیان دراز مثلًا پنجاه سال یا بیشتر در روى كشتى بر روى آب بماند؛ و یا بر فراز قلّه كوه تنها و دور از مردم و اجتماع زیست كند؛ و یا در قُراء و قصبات، دور از مجتمع زندگى نماید؛ و یا از كاروان منقطع شود، و سالهاى در میان بادیه و بیابان بماند؛ باز مى‌داند ماهش كدام است. و امروز كدام روز از ماه است.

 و اسلام كه دین همگانى عالَمى و فطرى است، اینطور مقرّر داشته است، كه براى تمام افراد عالم سالها و ماهها

بر اصل رؤیت أهِلّه و شهور قمریه ترتیب یابد. و این به قدرى دقیق و ظریف است كه اگر دو نفر مجاهد فى سبیل الله كه نه تقویم همراهشان هست و نه منجّمى و نه محاسبى؛ چنانچه از هم جدا شوند؛ یكى در این طرف كره در مشرق زمین؛ و دیگرى در آن طرف كره در مغرب زمین، قرار گیرد؛ و سالیان دراز هم از هم جدا باشند؛ چون به یكدیگر برسند، مى‌دانند الآن چه روزى از چه ماهى و از چه سالى است. زیرا پیوسته حساب ماهها را با رؤیت هلال دارند؛ و حساب سالها را به انباشته شدن هر دوازده ماه دارند؛ و حساب روزها را نیز دارند.

 و این قانونى است كه در آن نقصان و زیاده پیدا نمى‌شود؛ و نیاز به محاسبه منجّم ندارد، و قائلین و پیروان آن با یكدیگر اختلافى ندارند؛ و نیاز به جَعْل و حَدْس و تقریب و تخمین و قرار داد نیست.

 و این قانونى است كه مى‌تواند بشر را اداره كند؛ و براى تمام عالم در هر شرائط و به هر صورت، حكم بفرستد؛ و همه را متّفقاً و متّحداً در تحت یك پرچم و یك تاریخ و یك تقویم در آورد؛ و شریعت آسان و همگانى كه رسول خدا بیان فرموده كه: بُعِثْتُ عَلَى شَرِیعةٍ سَمْحَةٍ سَهْلَة[[100]](#footnote-100) همین

است.

 امّا اگر بنا بود تقویم شرعى و اسلامى، تقویم شمسى باشد؛ چه اشكالاتى در پى داشت؛ خدا مى‌داند!

 اوّلْا: نیاز به رَصَد، و منجّم، و تعیین نقطه اعتدال ربیعى، و یا اعتدال خریفى بوده؛ و إسلام هیچگاه احكام خود را به نیاز امر مجعول خارجى مقید نمى‌كند.

 ثانیاً: كدامیك از شهور شمسیه را معتبر داند؟ زیرا كه دانستیم در مقدار و اندازه شهور شمسیه بنا بر تقاویم مختلف، متفاوت است.

 ثالثاً: اگر اختیار تعیین شهور را به دست منجّم مى‌سپرد؛ هر منجّمى به دلخواه خود به طورى مخصوص، ماهها را مرتّب و منظّم مى‌نمود، و این موجب خلاف و اختلاف در امّت در تقویم و احكام مى‌شد. و مى‌دانیم كه چنانچه منجّمین در اصل حساب و تعیین مقدار كبیسه اشتباه نكنند، اختیار تعیین مقدار ماهها امرى است مجعول و در تحت اختیار آنان. و هیچ رأى منجّم خاصّى را با حفظ اصول حساب نمى‌توان بر رأى منجّم دیگرى مقدّم داشت.

 و رابعاً: موجب اختلاف مسلمین در نقاط مختلفه عالم به علّت دسترس نبودن تقویم و تاریخ مى‌گشت، و اهالى قُرائ و قصبات و كاروانها و مسافران دریائى و هوائى در صورتى كه

سفرشان به طول مى‌انجامید؛ حساب خود را گم مى‌كردند.

 و در اینصورت دیگر براى بقاء شریعت و حَلالٌ محمّدٍ حلَالٌ الى یولا القیامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمدٍ حَرَامٌ إلَى یومِ القِیامَة[[101]](#footnote-101) مفهوم و مصداقى باقى نمى‌ماند.

 پس مى‌بینیم كه چگونه با آیه كریمه

 إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْراً فِي كِتابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ مِنْها أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ‌.

 أوّلاً: این ترتیب ماهها قمرى را منوط به خلقت و آفرینش دانسته؛ و دوازده تا بودن آنها را، مربوط به اصل تكوین و فطرت، و پیدایش آسمان و زمین دانسته؛ و علاوه این را دین قیم یعنى آئین استوار و پا برجا و ثابت معرّفى كرده است. یعنى سالهاى قمرى و شهور قمریه آئین استوار و حكم تغییر پیدا نكردنى و تحریف ناپذیرفتنى خداوند متعال است؛ تا هنگامى كه آسمانها و زمین بر پاست.[[102]](#footnote-102)

 مرحبا بر این دینى كه تاریخش چنان دقیق و منظّم، است كه امروز كه روز چهارم ربیع الثانى یكهزار و چهار صد و پنج هجریه قمریه است؛ در تمام نقاط عالم، و در میان همه مسلمانان جهان، بدون هیچ اختلافى همین روز؛ و همین ماه؛ و همین سال است.

 حال در مى‌یابیم كه چگونه دست استعمار كوشیده است، كه این تاریخ قویم را بر هم زند، و یا بر اساس ماهها و سالهاى شمسى، گرچه مبدأ هجرت بجاى خود باقى باشد؛ و یا براساس تبدیل تاریخ هجرى به مسیحى؛ و یا به تاریخ شاهنشاهى، این وحدت را قطع كند؛ و این ریسمان متین را ببرد. قَطَعَ اللهُ أَیدِیهُمْ وَ تَبَتْ کلِمَتُهُم وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا وَ بِمَا عَمِلُوا، و ثَبَتَ اللُهُ الْمُؤْمِنِینَ بِدِینهُمُ القَویمِ وَ صِراطِهِمُ المُسْتَقِیمِ وَ أَعْلَى کلِمَةَ الْمُسْلِمِینَ، وَ هِىَ کلِمَةُ الْعُلْیا.

 ثانیاً: از منافعى كه از سالها و ماههاى قمرى به نظر مى‌رسد، تطوّر اعمال افراد مسلمان است در تمام فصول و اوقات مختلفه سال. مثلًا روزه ماه رمضان پیوسته در سنوات فصول گردش مى‌كند. و مسلمان روزه دار در زمستان و بهار و

تابستان و پائیز روزه مى‌گیرد؛ بدون امكان هیچگونه تخلّفى. و بنابراین علاوه بر آنكه مزاج و طبع او در فصول أربعه نیاز به روزه در فصول أربعه دارد ـ طبق برداشت أحكام و قوانین از اصل فطرت ـ و منافع صحّى روزه به طور كامل عائد او مى‌شود؛ مزاج و طبع و إراده او را آماده براى گرسنگى در اوقات طولانى و گرم نیز مى‌كند. و بنابراین جهاد فى سبیل الله كه واجب و همگانى و براى پیر و جوان است، و اختصاص به فصل سرما و اعتدال هوا ندارد؛ و چه بسا ممكن است در تابستان گرم واقع شود؛ و لازم مى‌آید كه امّت مسلمان در شرائط سخت گرما و طولانى بودن روز؛ و یا سرما و شدّت آن از حقوق حقّه خود دفاع كنند، و به جهاد با خصم برخیزند؛ این جهاد و دفاع، براى مسلمان آسان مى‌شود. و همچنین حجّ كه در ذو الحجّة صورت مى‌گیرد؛ و در فصول اربعه گردش مى‌كند ـ مضافاً به بهره كامل مسلمان از فوائد حجّ حتّى در سرماى سرد و در گرماى گرم ـ او را براى سفر و جهاد در راه دور، با هر موقعیت و شرائطى آماده و مجهّز مى‌سازد.

 و محصّل مطلب آنكه چون طبیعت انسان، در دوران سال، در چهار فصل مى‌گردد؛ اسلام كه بر اساس فطرت و سرشت انسان بنا نهاده شده است؛ احكام و تكالیف را

طورى مقرّر فرموده است كه با طبیعت انسان در گردش چهار فصل در گردش باشد.

## نوروز

 و امّا آنچه راجع به عید نوروز در افواه شهرت یافته است، كه اسلام آن را امضاء كرده؛ و غسل و نماز و دعا را در هنگام تحویل شمس به برج حمل، مرغوب دانسته است؛ كلامى است از حقیقت خالى.

 اسلام أبداً در این باره ترغیبى نكرده است؛ بلكه گرفتن عید را به عنوان سنّت ملّى و آداب قومى بدعت شمرده؛ و مردود دانسته است. روایتى كه در در این باب از مُعلَى بن خُنیس وارد شده، ضعیف السّند است، و بقیه احادیث نیز به همین منوال. و غسل و دعا نیز بنا بر ادلّه تسامح در سُنن بر اساس روایات مَن بَلَغَهُ ثَوابٌ عَلَى شَى‌ءٍ فَأتى به التِمَاسَ ذَلِكَ الثوَابِ أوتَیهُ وَ إنْ لَم یكُنْ كَمَا بَلَغ[[103]](#footnote-103) مشرَع حكم نیست، و استمساك به آنها در این مورد مبنى ندارد. و ما در باب عید نوروز و عدم جواز تمسّك به ادلّه تسامح در سنن در این مورد، در نظر داریم رساله شامل و كاملى بنویسیم بحول الله و قوتّه و لا حول و لا قوّة إلّا بالله العلىِّ العظیم.

 و همچنین درباره مهرجان كه عید مهرگان است نهى وارد شده است. و تمسّك به نیروز و مهرجان را از آداب جاهلیت شمرده است. امید است با توفیق تحریر این رساله حقایق بیشترى ظهور كند. انشا الله تعالى.

 در اینجا دیگر بحث درباره شهور و سنوات قمریه و شمسیه را به پایان مى‌بریم؛ و در تفسیر نسیئ كه در آیه كریمه و در روایت شریفه نبویه در حِجّة الوداع مده بود، مطلب را ختم مى‌كنیم؛ و توفیق علم و عمل را براى خود و براى جمیع مؤمنین و مؤمنات از درگاه حضرت منّان مسئلت داریم.

 سید محمد حسین الحسینى الطهرانى

1. آيات ٢٦ تا ٣٠، از سوره حج: بيست و دومين سوره از قرآن کريم [↑](#footnote-ref-1)
2. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٦٦ [↑](#footnote-ref-2)
3. «طبقات ابن سعد» ج ٢، ص ١٧٣ [↑](#footnote-ref-3)
4. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٦٩ [↑](#footnote-ref-4)
5. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٦٩. [↑](#footnote-ref-5)
6. همين کتاب؛ ج ٥، ص ١٧٠. [↑](#footnote-ref-6)
7. نَمِرَة- به فتح نون و کسر ميم- ناحيه‌اى است در عرفات که رسول خدا در آنجا وارد شدند. و گفته شده است: که حَرَمَ از راه طائف در کنار عرفات در يازده ميلى نمره قرار دارد. (معجم البلدان). [↑](#footnote-ref-7)
8. «البداية و النهاية». و ج ٥، ص ١٧٠ «السيرة الحلبيّة» ج ٣، ص ٢٨٩. و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ١، ص ٢١١. [↑](#footnote-ref-8)
9. در «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٢٨٩ از کلام ابن جوزى نقل کرده است که: رسول خدا قبل از نبوّت و بعد از آن حجّهائى انجام داده‌اند که مقدارش معلوم نيست؛ يعنى قبل از نبوّت هم در عرفات وقوف مى‌کردند و از آنجا به مزدلفه کوچ مى‌کردند به توفيقى که خداوند به آن حضرت داده بود؛ بر خلاف قريش؛ چون آنها از حرم بيرون نمى‌رفتند و مى‌گفتند: ما فرزندان ابراهيم عليه السّلام هستيم؛ و ما اهل حرم و پاسداران بيت الله و معتکفين در مکه مى‌باشيم؛ و عليهذا هيچ کس از عرب مقام و منزلت ما را ندارد؛ و اگر در سال حجّ از حرم خارج شوند و به عرفات روند، ديگر عرب به آنها به ديده حقارت مى‌نگرد؛ و آن عظمت و احترامى که در حرم دارند در حِلّ نخواهند داشت؛ و بايد در موسم حجّ از حرم بيرون نرويم، تا پيوسته احترام ما در حِلّ مانند حَرَم باشد؛ و مى‌گفتند: ما مردم استوار و متين و شجاع هستيم؛ فلهذا وقوف به عرفات را براى غير قريش مى‌دانستند؛ و خودشان وقوف به عرفات و کوچ از عرفات را به مزدلفه ترک مى‌کردند [↑](#footnote-ref-9)
10. قَصْواء به فتح قاف و مدّ است، و بعضى که به ضمّ قاف و قصر خوانده‌اند: قُصْوى اشتباه است؛ و اين ناقه از ناقه غَضباء و جَدعآء است، و نيز بعضى که اين اسامى را براى ناقه واحدى عَلَم دانسته‌اند اشتباه است. (سيره حلبيّه، ج ٣، ص ٢٩٨). [↑](#footnote-ref-10)
11. بسيارى از فقرات اين خطبه را در تاريخ الکامل ج ٢، ص ٣٠٢ ابن اثير نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. در «سيره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ آورده است: کتاب الله و سنّة نبيّة: و در «تاريخ يعقوبى» طبع بيروت ١٣٧٩، ج ٢، ص ١١١ آورده است: کتاب الله و عترتى أهل بيتى. و بنابراين به ظنّ قوى در تمام اين روايات و عترتى أهل بيتى بوده است؛ غاية الامر در کتب مذکوره بکلّى اين جمله حذف شده است: و در «سيره ابن هشام» به و سنّة نبيّه تبديل و تحريف شده است. [↑](#footnote-ref-12)
13. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٧٠، و «سيره ابن هشام» ج ٤، ص ١٠٢٢ و ص ١٠٢٣؛ و «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٢٩٨ و ص ٢٩٩ و «بحار الانوار» کمپانى، ج ٦، ص ٦٦٨ از کتاب «منتقى»؛ و «روضة الصّفاء» ج ٢، حجّة الوداع؛ و «تاريخ طبرى» ج ٣، ص ١٥٠ و ص ١٥١ از طبع دوّم دار المعارف؛ و «الوفاء بأحوال المصطفى» ج ١، ص ٢١٢ و «الکامل فى التاريخ» ج ٢، ص ٣٠٢ و محمّد حَسنين هيکل در کتاب «حياة محمّد» از ص ٤٦١ تا ص ٤٦٣ آورده است. [↑](#footnote-ref-13)
14. ضَرْباً غَيْرَ مُبرَّح؛ بَرَّحَ به الامرُ: أتعبه و جَهده و آذاء أذىً شديداً. [↑](#footnote-ref-14)
15. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٧١، از محمّد بن اسحاق و ترمذى و نَسائى و ابن ماجة روايت کرده است، و «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٣٠٠ و «طبقات ابن سعد» ج ٢، ص ١٨٣. [↑](#footnote-ref-15)
16. شاهد بر اين معنى، عبارتى که در «طبقات ابن سعد» ج ٢، ص ١٨٣ آورده است که رسول خدا صلّى عليه و آله و سلّم در اين خطبه فرمود: إنَّ الله فَسَّمَ لکلِّ إنسانٍ نَصِيبَه من الميراث؛ فلا يَجوزُ لوارثٍ وَصيَّةٌ. خداوند براى هر شخص نصيب و سهم او را از ميراث معيّن و مشخّص نموده است؛ بنابراين جايز نيست کسى براى وارث خود وصيّتى کند؛ که موجب از بين رفتن حق ساير ورّاث گردد. و امّا وصيّتى که موجب تضييع حق آنان نشود وصيّت از مقدار ثلث خود که در آن مجاز است اشکال ندارد. [↑](#footnote-ref-16)
17. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٧١ و «سيره حلبيّه» ج ٢، ص ٢٩٩. [↑](#footnote-ref-17)
18. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٧٢. [↑](#footnote-ref-18)
19. «سيره حلبيّه» ج ٣؛ ص ٣٠٠، و «البداية و النهاية» ج ٥، از ص ١٧٣ تا ص ١٧٥. [↑](#footnote-ref-19)
20. «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٣٠٠، و «البداية و النهاية» ج ٥، از ص ١٧٣ تا ص ١٧٥. [↑](#footnote-ref-20)
21. «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٣٠١، و اين ادرار کردن به جهت آن بود که بت‌هاى جاهليّت را از آن کوه مى‌تراشيدند. [↑](#footnote-ref-21)
22. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٨٠. [↑](#footnote-ref-22)
23. «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٣٠١. [↑](#footnote-ref-23)
24. بَغْلِه شَهباء: قاطر سفيد رنگى را گويند که در آن نقطه‌هاى سياه باشد [↑](#footnote-ref-24)
25. «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٣٠٢. [↑](#footnote-ref-25)
26. «البداية و النهاية» ج ٥، ص ١٩٩ و نيز در حديث ديگرى که در ص ١٩٨ آورده است. [↑](#footnote-ref-26)
27. اين فقرات از خطبه را در «مجالس» شيخ مفيد، طبع نجف، ص ١٠٠ و ص ١٠١ آورده است و بجاى نَصَّر الله، نَصر الله آورده است؛ و نيز به لفظ وَ النَّصيحة لائِمَّةَ المُسلِمِينَ وَ اللّزوم جماعتهم ذکر کرده است، و به آخر آن آورده است المُؤمِنونً إخوَة؛ تَتَکافى دِمائُهُم وَ هُمْ يَدٌ وَاحِدٌ عَلَى مَن سِواهُم، يَسْعَى بِذمَّتِهمْ أدنَاهُمْ. و در «روضه بحار» طبع کمپانى ج ١٧، ص ٣٩ از «مجالس» مفيد به همين لفظ آورده است؛ ولى در همين باب در طبع حروفى ج ٧٧، ص ١٣٠ با لفظ نَصَّر الله ذکر کرده است. و در «تحف العقول» ص ٤٢ اين خطبه را به رسول الله در مسجد خيف نسبت داده است و به همين مضمون «مجالس» مفيد آورده است؛ امّا در طبع «بحار» کمپانى ج ١٧، ص ٤٢ چون از «تحف العقول» نقل کرده است به لفظ نَصَر آورده؛ و در طبع حروفى ج ٧٧، ص ١٤٦ از «تحف العقول» نَضَّرَ با ضاد معجمه ذکر کرده است؛ و در «بحار الانوار» طبع کمپانى ج ١٥، جزء دوّم ص ٨٥ از «اکمال الدّين» صدوق به لفظ نَضَر آورده است و مضمونش با آنچه مفيد آورده است يکى است مگر در بعضى از الفاظ. و نيز محدّث قمى در «تتمّة المنتهى» ص ١٥٣ از رسول الله در مسجد خيف آورده است. همچنانکه در «إکمال الدّين» نيز چنين است. و در «تفسير «فى ظلال القرآن» ص ١٢٥ از جزء اوّل از امام أحمد حنبل جملات: المُسْلِمُونَ تَتَکافَاً دمآؤهم، وَ هُمْ يَدٌ على مَن سِوَاهُم يَسْعَى بِذمَّتِهِم أدْنَاهُم را از رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم ذکر کرده است. بارى معناى فقرات اين است که: مؤمنين با هم برادر هستند؛ و قيمت خون‌هاى آنها بقدر يکديگر است؛ و تمام مؤمنين حکم دست واحدى را دارند بر عليه غير خودشان؛ و براى قضاء ذمّه آنها کمترين آنها مى‌تواند سبب واقع شود. در «مجمع البحرين» درباره حديث: ذِمَّة المسلمين وَاحِدَة يَسْعَى بها أدناهم آورده است که چون از حضرت صادق عليه السّلام از معناى آن سؤال شد؛ در پاسخ فرمودند: اگر لشگرى از مسلمانان، طائفه‌اى از مشرکان را محاصره کنند؛ آنگاه يک نفر از آن مشرکان جلو بيايد و بگويد: به من أمان دهيد تا من رئيس شما را ملاقات کنم و با او گفتگو نمايم؛ و در اين حال گر پست‌ترين و کم اهميّت‌ترين فرد مسلمان به او امان دهد؛ بر با فضليت‌ترين و شريف‌ترين افراد مسلمان لازم است که به او امان او وفا کنند انتهى. [↑](#footnote-ref-27)
28. «تاريخ يعقوبى» طبع بيروت سنه ١٣٧٩ هجريّه، ج ٢، از ص ٢٠٩ تا ص ٢١٢. و اين خطبه را با مختصر اختلافى در عبارت در «تفسير الدّرُّ المنثور» ج ٣ ص ٢٣٤ و ص ٢٣٥ از تخريج أحمد بن حنبل و باوردى و ابن مردويه از أبو حمزه رقاشى از عمويش که از اصحاب بوده و زمام ناقه رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم را گرفته بوده است؛ روايت کرده است. و اصل اين روايت را در «مسند» احمد حنبل، در ج ٥، در ص ٧٢ و ص ٧٣ آمده است. و مجلسى در «بحار الانوار» طبع کمپانى ج ٦، ص ٦٦٢ و ص ٦٦٣ از «کافى» روايت کرده است. و در «سيره ابن هشام» ج ٤، از ص ١٠٢٢ تا ص ١٠٢٤ آورده است؛ ولى در عبارت کتاب الله و عترة نبيّه تحريفى به عمل آمده و به عبارت: کتاب الله و سنّة نبيّه آورده است. و همچنين در «البداية و النهاية» ج ٥ با چند سند از ص ١٩٤ تا ص ٢٠١ آورده است؛ و نيز بيهقى در «سنن» ج ٥، کتاب الحجّ ص ١٤٠ آورده است؛ و نيز ابن جوزى در کتاب «الوفآء بأحوال المصطفى» ج ١، ص ٢٠٧ و ص ٢٠٨ ذکر کرده است. و نيز ابن سعد در «طبقات» ج ٢، از ص ١٨٣ تا ص ١٨٧ آورده است. و «روضة الصفاء» ج ٢، باب حجة الوداع. و «تفسير علىّ بن ابراهيم» در ذيل آيه يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْک مِنْ رَبِّک از ص ١٥٩ تا ص ١٦١ آورده است. و همچنين طبرى در «تاريخ الامم و الملوک» ج ٣، از ص ١٥٠ تا ص ١٥٢ آورده است. و جاحظ در «البيان» و «التبيين» طبع قاهره، سنه ١٣٦٧، در ج ٢، از ص ٣١ تا ص ٣٣ آورده است. [↑](#footnote-ref-28)
29. در «نهايه» ابن اثير ج ٢، ص ١٣٩ در مادّه دَوَرَ آورده است که: و در حديث است که إنَّ الزَّمانَ قَدِ اسْتَدار کهيئَةِ يوم خَلَقَ الله السَّمَواتِ و الارض گفته مى‌شود: دَارَ يَدْورُ و اسْتَدَارَ يَسْتَديرُ بمعناى آنکه گرداگرد چيزى دور زد؛ و به جائى که حرکت را از آنجا شروع کرد؛ برگشت، و معناى حديث اينست که: عادت عرب اين بود که ماه محرّم را به ماه صفر تأخير مى‌انداختند براى آنکه در محرّم جنگ کنند و اين نَسِيئ است؛ و هر سال بعد از سال ديگر اين کار را انجام مى‌دادند. و بنابراين محرّم از ماهى به ماه ديگر منتقل مى‌شد بطوريکه در تمام ماههاى سال گردش مى‌کرد و دور مى‌زد. و چون آن سالى که رسول خدا حجّ نموده بود؛ ماه محرّم به همان زمان مخصوص خود که قبل از انتقال داشت برگشته بود؛ و سال به همان هيئت و کيفيّت اوّل خود دور زده بود؛ فلهذا رسول خدا چنين فرمود. [↑](#footnote-ref-29)
30. «مجمع البيان» طبع صيدا؛ ج ٣، ص ٢٩. [↑](#footnote-ref-30)
31. «تفسير أبو السعود» ج ٢، ص ٥٤٨. [↑](#footnote-ref-31)
32. «تفسير الدّر المنثور» ج ٣، ص ٢٣٦؛ و «تفسير الميزان» ج ٩، ص ٢٨٦. [↑](#footnote-ref-32)
33. علّامه طباطبائى رضوان الله عليه در ج ٩، «الميزان» ص ٢٨٧ از سيوطى در کتاب «مزهر» نقل کرده‌اند که: عرب در زمان قبل از اسلام ماه محرّم را صفر مى‌ناميد و آن را صفر أوّل مى‌گفت؛ و ماه صفر را صفر دوّم مى‌گفت؛ پس همانند دو ربيع، و دو جمادى، دو ماه صفر بود و نسيئ در صفر اوّل واقع مى‌شد و از صفر دوّم تجاوز نمى‌کرد؛ و چون اسلام استقرار يافت؛ به جهت احترام ماه صفر اوّل که حرمتش بواسطه نسيئ زائل شده بود آن را شَهرُ اللهِ المحرّم خواندند؛ و بواسطه کثرت استعمال؛ محرّم خوانده شد؛ و ماه صفر به صفر دوّم اختصاص يافت. پس محرّم از ألفاظ اسلامى است و از اوصافى است که بواسطه کثرت استعمال در ماه صفر اوّل علم بالغلبة شده است. [↑](#footnote-ref-33)
34. «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٦ و ص ٢٣٧؛ و «تفسير الميزان» ج ٩، ص ٢٨٦ و ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-34)
35. «تفسير الدّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٧، و «تفسير الميزان» ج ٩، ص ٧٨٢. [↑](#footnote-ref-35)
36. «تفسير المدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٧، و «تفسير الميزان» ج ٩، ص ٢٨٧. [↑](#footnote-ref-36)
37. «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٧. [↑](#footnote-ref-37)
38. «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٦، و «تفسير الميزان» ج ٩، ص ٢٨٩. [↑](#footnote-ref-38)
39. «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٤، و «مسند» أحمد حنبل، ج ٥، ص ٣٧. [↑](#footnote-ref-39)
40. «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٤، و «مسند» أحمد حنبل، ج ٥، ص ٣٧. [↑](#footnote-ref-40)
41. همان [↑](#footnote-ref-41)
42. همان [↑](#footnote-ref-42)
43. «تفسير الدُّرُّ المنثور» ج ٣، ص ٢٣٧، و «تفسير الميزان»، ج ٩، ص ٢٨٨. [↑](#footnote-ref-43)
44. «الميزان» ج ٩، ص ٢٨٨. [↑](#footnote-ref-44)
45. آيه ٥، از سوره ١٠: يونس. [↑](#footnote-ref-45)
46. آيه ١٨٩، از سوره ٢: بقره. [↑](#footnote-ref-46)
47. کبيسه گرفتن در اينجا عبارت است از محاسبه تفاوت مقدار سال قمرى، با مقدار سال شمسى؛ و اضافه نمودن آن تفاوت را به سال قمرى در آخر سال قمرى. [↑](#footnote-ref-47)
48. «تفسير مفاتيح الغيب» طبع دار الطّباعة العامرة، ج ٤، ص ٦٣٣. [↑](#footnote-ref-48)
49. «تفسير مفاتيح الغيب» ج ٣، ص ٦٣٧ و ٦٣٨. [↑](#footnote-ref-49)
50. «تفسير مفاتيح الغيب» ج ٤، ص ٦٣٨ و ٦٣٩. [↑](#footnote-ref-50)
51. أبو ريحان محمّد بن أحمد بيرونى خوارزمى، از بزرگان و دانشمندان اسلام است که در قرن چهارم و پنجم مى‌زيسته است؛ تولّدش در سنه ٣٦٠ هجرى در خوارزم؛ و وفاتش در سنه ٤٤٠ هجرى در غزنة بوده است. [↑](#footnote-ref-51)
52. «الآثار الباقيّة» ص ٦٠. [↑](#footnote-ref-52)
53. قَلَامِسْ جمع قَلَمَّس است يعنى درياى پر آب؛ و آن لقب نَسيئ گيران در دوره جاهليّت بوده است؛ که از قبيله بنى کنانه بوده‌اند. و اوّلين نسيئگير حذيفة بن عبد فقيم کنانى بوده و يکى پس از ديگرى منصب خود را ارث مى‌بردند؛ و آخرين آنها که هفتمين نفر بود أبو ثمامة جُنادَة بن عوف است؛ (أبو ثمامة جُنادة بن عوف بن اميّة بن قَلَع بن عَبّاد بن قَلَع بن حذيفة) و اگر سنّ متوسّط هر نسل را سى سال بگيريم، مجموعاً دويست و ده سال مى‌شود که چون ده سال هجرت را از آن کم کنيم، نخستين آنان دويست سال قبل از هجرت بوده است. و به اين زمان مقريزى در کتاب خِطَط خود، ج ٢، ص ٥٤ تصريح کرده است. [↑](#footnote-ref-53)
54. يعنى مقدار جمع شدن تفاوت‌هاى ناديده گرفته شده که ميان سال حساب شده قمرى که از کبيسه گرفتن با مقدار سال شمسى پيش مى‌آيد، با کبيسه ديگرى که به حساب دقيق‌تر بود تصحيح مى‌کردند؛ و اين کيفيّت کبيسه گيرى را براى اعراب جاهليّت مقريزى متوّفى در سنه ٨٤٥ هجرى در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار» ج ٢، ص ٥٦، از طبع مصر آورده است. [↑](#footnote-ref-54)
55. «الأثار الباقية» ص ٦٢ و ص ٦٣. [↑](#footnote-ref-55)
56. همين کتاب، ص ٣٣٢. [↑](#footnote-ref-56)
57. اين أبو معشر فَلَکى از صاحبان علم نجوم و هيئت است؛ و غير از أبو معشر نجيح بن عبد الرّحمن سندىّ صاحب کتاب «مغازى» است، او از محدثين مشهور است و در سال ١٧٠ هجرى فوت کرده است [↑](#footnote-ref-57)
58. اين کتاب، مفقود الأثر است وليکن اين گفتار او را درباره نسيئ، عبد الجبّار بن عبد الجبّار بن محمّد خرقى، متوفّى در شهر مَرْو به سال ٥٥٣ هجرى، در کتاب خود که موسوم به: «منتهى الإدراک فى تقاسيم الافلاک» است از او نقل کرده است؛ و محمود افندى که سپس به محمود پاشا فَلَکى ملقّب شد، از يک نسخه خطّى که در پاريس است استخراج نموده؛ و در مجله آسيائى به نام «ژورنال آسياتيک» به طبع رسانيده است. [↑](#footnote-ref-58)
59. اين مقدار در نزد صاحبان علم هيئت مسلّم است. [↑](#footnote-ref-59)
60. بايد دانست که هر ماه قمرى نجومى که عبارت است از فاصله دو مقارنه پى در پى شمس و قمر عبارت است از: بيست و نه روز و دوازده ساعت و چهل و چهار دقيقه. (٤٤ ١٢ ٢٩) و چون اين مقدار را در دوازده ضرب کنيم سيصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و هشت دقيقه مى‌شود؛ پس سال قمرى عبارت است از (٤٨ ٨ ٣٥٤) و چون هر سال شمسى تقريباً عبارت است از سيصد و شصت و پنج روز و شش ساعت (٦ ٣٦٥) است فلهذا تفاضل سال شمسى از سال قمرى تقريباً ده روز و بيست و يک ساعت و دوازده دقيقه مى‌شود (١٢ ٢١ ١٠) که همان مقدارى است که أبو معشر ذکر کرده است [↑](#footnote-ref-60)
61. «عِلْم الفَلَک»، تاريخه عند العرب فى القرون الوسطى» تأليف فلکى ايطاليائى: السينور کرلونلِّينو، طبع دوّم سنه ١٩١١ ميلادى، ص ٨٧ تا ص ٨٩. [↑](#footnote-ref-61)
62. «علم الفلک» المُحاضرة الثانية عشر إلى المحاضرة الرابعة عشر ص ٨٣ تا ص ٩٩. [↑](#footnote-ref-62)
63. در «مروج الذّهب» ج ٢، ص ١٨٨ و ١٨٩ از طبع دار الاندلس آمده است که: أسامى ماههاى هلالى از اين قرار است: اوّل آن ماهها محرّم است؛ و تعداد روزهاى سال هلالى سيصد و پنجاه و چهار روز است که از تعداد روزهاى ماههاى سِرْيانى يازده روز و ربع روز کمتر است؛ و بنابراين در هر سى و سه سال از سالهاى سريانى، يک سال عربى بيشتر خواهد بود؛ و در سال‌هاى عربى نوروز وجود ندارد؛ و عرب جاهلى براى آنکه سال‌ها و ماههاى خود را با سالها و ماههاى سريانى تطبيق دهد در هر سه سال يک ماه اضافه مى‌کرد و کبيسه مى‌گرفت و اين عمل را به نَسِيئ که معناى تأخير دارد نام مى‌نهاد؛ و خداوند اين عمل را مذمّت نموده و آيه إِنَّمَا النَّسِي‌ءُ زِيادَةٌ فِي الْکفْرِ را نازل فرمود؛ و عرب ماهها را به ترتيب، اوّل را محرّم قرار داد چون اوّل سال بود؛ و آن را محرّم ناميد به جهت حرام بودن جنگ و غارت در آن؛ و صفر را صفر ناميد به جهت بازارهائى که در يَمَن بر پا مى‌شد؛ و از آن بازارها آذوقه و متاع خود را تهيّه مى‌کردند؛ و هر کس از ورود در آن بازارها خوددارى مى‌کرد از گرسنگى هلاک مى‌شد.

    و بعضى گفته‌اند: وجه تسميّه صَفَر آنستکه شهرها به علّت خروج مردم به جنگ خالى مى‌شد؛ و اين کلمه از” صَفِرَتِ الدّار منهم اخذ” شده يعنى خانه از آنها خالى شد؛ و ربيع و ربيع را دو ربيع گويند به جهت آنکه در اين دو ماه، مردم و چهارپايان از گياه‌ها و علف‌هاى سر سبز زمين بهره گيرى مى‌کنند. و اگر کسى بگويد فعلًا در غير اين دو ماه ربيع نيز چهار پايان از سبزى زمين بهره‌مند مى‌شوند و در آن چرا مى‌کنند؛ جوابش آنست که اين اسم براى اين دو ماه موسمى که در فصل بهار واقع مى‌شده است نهاده شده و سپس با انتقال و اختلاف زمان به همان نام باقى مانده است؛ و جُمادى، و جُمادى را دو جمادى گويند، چون در اين دو ماه آب‌ها جامد مى‌شد و فرو مى‌نشست، در آن هنگامى که اين نام براى آنها گذاشته شد؛ و مردم نمى‌دانستند که سرما و گرما پيوسته دور مى‌زند و گردش مى‌کند؛ و اوقات آن از محلّ خود انتقال مى‌يابد؛ و” رَجَب‌” را” رَجَب‌” گويند؛ چون از آن مى‌ترسيدند، و گفته مى‌شود:” رَجَبْتُ الشّى‌ء” وقتى که از آن چيز ترسيدى، و شعبان وجه تسميه‌اش همان تَشعّب قبائل است براى حرکت به سمت آبهاى خود و براى طلب غارت کردن، و وجه تسميه رمضان به جهت شدّت درجه حرارت و گرماى ريگهاى بيابان است؛ و وجه تسميه ديگرش آنست که رمضان اسمى از اسماء خداست تعالى ذکره؛ و لهذا گفته نمى‌شود رمضان؛ و بايد گفت: ماه رمضان؛ و شوّال را شوّال نام نهاده‌اند به جهت آنکه شترها در آن وقت به علّت شهوت و ميل به جفت گيرى دُم‌هاى خود را بلند نگاه مى‌دارند؛ و به همين سبب مردم ماه شوّال را شوم مى‌دانند و ازدواج و نکاح در آن را ناپسند مى‌دانند؛ و ذو القعده را بدين نام نهاده‌اند، به جهت آنکه همه مردم از جنگ و غارت دست بر مى‌دارند، و مى‌نشينند، و ذو الحجّة را نيز بدين نام نهاده‌اند به جهت آنکه حجّ را در اين ماه به جاى مى‌آورند. انتهى.

    از ابين بيان و از آنچه أبو ريحان بيرونى در الآثار الباقية» راجع به علّت اسم گذارى ماههاى قمرى بيان کرده است معلوم مى‌شود که مدّت‌ها اين نام‌ها را طبق ماههاى شمسى روى فصول شمسى مى‌نهاده‌اند و سپس در اثر قانون اسلام از ماههاى شمسى دوباره به ماههاى قمرى که تطبيق با فصول نمى‌کند برگردانيده شده است؛ و اين همان نَسِيئ است که در آن به جهت تأخير احکام و تکاليف از مواقع و زمان‌هاى خود به زمان‌هاى ديرتر به جهت مصالح دنيوى، خداوند آن را موجب زيادى کفر شمرده است. [↑](#footnote-ref-63)
64. آيه ٣٦، از سوره ٩: توبه. [↑](#footnote-ref-64)
65. در تفسير امام فخر رازى ج ٤ ص ٦٣٤ از طبع ٨ جلدى آورده است که: قد اجمعوا على ان هذا الاربعه ثلاثه منها سرد و هى ذو القعده و ذو الحجّه و المحرّم و واحد فرد و هو رجب. و در ص ٦٣٥ گفته است که: ذلک الدين القيم به اثنا عشر بر ميگردد چون کفّار در هر سال سيزده ماه ميگرفتند. [↑](#footnote-ref-65)
66. «سيره حلبيّه» ج ٣، ص ٢٨٩. [↑](#footnote-ref-66)
67. «السيرة الحلبيّة» ج ٣، ص ٢٨٩. [↑](#footnote-ref-67)
68. «تاريخ يعقوبى» طبع بيروت، ج ٢، ص ١١٠، و «مروّج الذّهب» طبع دار الاندلس ج ٢ ص ٢٩٠؛ و «الکامل فى التاريخ» طبع بيروت ج ٢ ص ٣٠٢. [↑](#footnote-ref-68)
69. در «نصاب» آمده است:

    دو تشرين و دو کانون و پس آنگه‌ \*\* شباط و آذر و نيسان أيار است‌

    حزيران و تموز و آب و أيلول‌ \*\* نگهدارش كه از من يادگار است‌

    و راجع به مقدار روزهاى اين ماهها آورده‌اند: تشرين أوّل ٣١ روز، تشرين آخر ٣٠ روز، کانون اوّل ٣١ روز، کانون آخر ٣١ روز، شباط ٢٨ روز، و در سالهاى کبيسه ٢٩ روز، آذار ٣١ روز، نيسان ٣٠ روز، أيار ٣١ روز، حزيران ٣٠ روز، تموز ٣١ روز، اب ٣١ روز، إيلول ٣٠ روز (التنبيه و الاشراف مسعودى ص ١٨٣). و امّا شعر معروف «نصاب».

    لا و لَا لَبْ لَا و لَا لَا شش مه است‌ \*\* لَلْ كَطُ و كَطْ لَلْ شهور كوته است‌

    راجع به ماههاى رومى بر لغت عربى حمل و ثور و جوز است. يعنى تعداد روزهاى شهور رومى از حَمَل به ترتيب ٣١ و ٣١ و ٣٢ و ٣١ و ٣١ و ٣١ ششماه اوّل تا آخر سنبله است و ٣٠ و ٣٠ و ٢٩ و ٢٩ و ٣٠ و ٣٠ ششماه دوّم تا اخر حُوت است که مجموعاً سيصد و شصت و پنج روز مى‌شود.

    البتّه چون سال شمسى سيصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و هشت دقيقه و چهل و پنج ثانيه است، براى آنکه سال عقب نيفتد، بايد اين خورده‌ها را در چهار سال يک بار که يک روز مى‌شود جمع نموده و يک روز به آن سال اضافه کرد، و اين سال را کبيسه گويند. [↑](#footnote-ref-69)
70. چون بعثت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم در ٢٧ رجب واقع شده و ١٣ سال آن حضرت در مکه بماند و سپس در ١٢ ربيع الاوّل به مدينه هجرت فرمود؛ پس دقيقاً درنگ تحقيقى آن حضرت در مکه دوازده سال و هفت ماه و نيم مى‌شود و آن حضرت ده سال تمام منهاى ١٤ روز يعنى از ١٢ ربيع الاوّل سال اوّل هجرت تا ٢٨ صفر سال يازدهم از هجرت در مدينه توقّف فرمود. هجرت آن حضرت در سال ٦٢٢ مسيحى و اوّل محرّم آن سال که مبدأ سال مسلمانان واقع شد مطابق با ١٦ ژوئيه ٦٢٢ به تعديل تقويم ژولين و ١٩ ژوئيه به تعديل تقويم فعلى مسيحى گرگوارى بوده است. [↑](#footnote-ref-70)
71. و هفتاد سال قبل از اين تاريخ، عثمانى‌ها هم متوجّه اين موضوع شدند؛ و تاريخ دولتى خود را شمسى کردند يعنى در سنه ١٢٥٦ قمرى تاريخشان را عوض کردند؛ ولى يک سهوى که در آن وقت براى آنها واقع شد، آن بود که از آن روز به اين طرف را شمسى کردند؛ و از آن روز به قبل را قمرى گذاشتند؛ پس فعلًا تاريخ آنها از اوّل هجرت نه قمرى را نشان مى‌دهد و نه شمسى را. هفتاد سالش را شمسى گذاردند و أسامى رومى، شباط و تشرين و غيرها را بر آن گذاردند و سابقه‌اش به حال قمرى و محرّم و صفر باقى ماند.

    و بنابراين تا اين تاريخ که نگارنده مى‌نگارد و ربيع الاوّل يکهزار و چهار صد و پنج قمريّه است؛ و از آن تاريخ يکصد و پنجاه سال مى‌گذرد؛ و کسرى اين مقدار چهار سال و نيم است؛ بايد تاريخ سنوات عثمانى يکهزار و چهارصد باشد. ولى مصطفى کمال پاشا که روى کار آمد نه تنها تاريخ هجرى را برانداخت؛ و آن را مسيحى کرد؛ بلکه تمام آداب و رسوم و خط را أجنبى نمود؛ و مساجد را تعطيل و تعطيلات جمعه را به روز يکشنبه تبديل نمود. [↑](#footnote-ref-71)
72. به کتاب «فراموشخانه و فراماسونرى در ايران» تأليف اسماعيل رائين، طبع پنجم، جلد دوّم از ص ١٤٢ تا ص ١٤٧ و نيز به صفحات ٤٩ و ٥٠ و ٥٤ و ٧٥ و ٤٥١ مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-72)
73. به همين کتاب، جلد سوّم از ص ٥٣١ تا ص ٥٣٤ مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-73)
74. سيّد محمّد تديّن در کمک و مساعدت روى کار آمدن پهلوى سهم بسزائى داشته است. و ساليان دراز مقام وکالت مجلس و وزارت را در عهد او، و پس از او در عهد پسرش عهده دار بود. [↑](#footnote-ref-74)
75. اين نامها را مسعودى در کتاب «التنبيه و الإشراف» ص ١٨٤ آورده است. [↑](#footnote-ref-75)
76. و اين بدين طريق بود که طبق محاسبات خيّام بايد در هر ٣٣ سال ٨ سال را کبيسه نمود تا اختلافى پيدا نشود. لهذا بنابراين گذارد که در هر ٤ سال يک سال را کبيسه کنند؛ و در رأس آخر که سال سى و سوّم است کبيسه را در رأس سال پنجم که سى و سوّمين سال است قرار دهند، و بنابراين در دوره آخر چهار سال ساده و سال پنجم کبيسه خواهد بود. [↑](#footnote-ref-76)
77. اين نامها را سيّد جلال الدّين طهرانى در گاهنامه خود متعلّق به مورّخه ١٣٠٩ شمسى در صفحه ٧٩ آورده است. [↑](#footnote-ref-77)
78. در «لغت نامه دهخدا» در مادّه أمرداد گويد: در أوستا أمرتات است، جزء اخير آن که تات باشد پسوند است که جداگانه مورد استعمال ندارد، همين جزء در خرداد نيز ديده مى‌شود.

    پاره ديگر اين واژه از دو جزء ساخته شد؛ نخست از «آ» که از أدوات نفى است يعنى نه. از براى اين جزء در فارسى «نا» يا «بى» آورده مى‌شود. جزء دوّم مِرْت يا مَرْت است يعنى مردنى و درگذشتنى و نيست شدنى و نابود گرديدنى. بنابراين أمرداد يعنى بى مرگ و آسيب نديدنى يا جاودانى، و بايد أمرداد با أدات نفى «ا [آ]» باشد نه مرداد که معنى بر خلاف آن را مى‌دهد.

    أمرداد در دين زردشتى أمشاسپندى است که نماينده بى مرگى و جاودانى يا مظهر ذات زوال ناپذير أهورامزدا است. در جهان خاکى نگهبانى گياهها و رستنى‌ها به او سپرده شده است (از فرهنگ ايران باستان نگارش ابراهيم پور داود ص ٥٩) و رجوع به مزديستا و تأثير آن در ادبيات فارسى تأليف آقاى دکتر معين و أمشاسپندان شود

    و محصّل آنچه که در اينجا از «لغت نامه دهخدا» آورديم در تعليقه ماده مرداد از همين لغت نامه آورده است؛ و نيز گويد: أمرداد که پنجمين ماه سال و هفتمين روز ماه بدو سپرده شده؛ از أمشاسپندان و مظهر جاودانى أهورامزدا و در جهان مينوى بخشايش ايزدى، جزاى کارهاى نيکوکاران است؛ و در جهان خاکى نگهبانى گياه با أمرداد است.

    استرابون مورّخ يونانى معبد أمرداد را در آسياى صغير ديده است؛ أمرداد روز از ماه أمرداد جشن أمردادگان بر پا مى‌شده ...

    زرتشتيان ايران هم آن را أمرداد خواند (از حاشيه دکتر معين بر برهان قاطع؛ ذيل مرداد) و نيز در اين تعليقه آورده است که: تات که پسوند است، دالّ بر اسم مجرّد مؤنّث است.

    و نيز در همين لغت نامه درباره مادّه أمشاسپند گويد که: به معناى فرشته و مَلک است؛ و در أوستا «أمِشَه و سِپنه [سپنته- ظ]» آمده: مرکب از دو جزء: جزء اوّل (أمشه) نيز مرکب است از (آ) علامت نفى؛ و (مشه) از ريشه مَرْ به معنى مردن؛ جزء دوّم (سپنته) يعنى مقدّس، مجموعاً به معنى «جاودان مقدّس» است. شماره أمشاسپندان يا مهين فرشتگان هفت است که نام شش تاى آنان در ضمن ماههاى دوازده گانه کنونى مندرج است. هومن- بهمن؛ اشه و هيشته- أرديبهشت؛ خشتره و اثيريه- شهريور. سپنته ارمئيتى- سپندارمد؛ هُور و تات- خرداد؛ أمرتات- أمرداد؛ در رأس اين شش؛ سپنتامينو (خِرَد مقدّس) قرار داشته است؛ بعدها به جاى او أهورامزدا را گذاشتند؛ در گاتهاى که قديمى‌ترين قسمت أوِستا است، نام أمشاسپندان به کرّات ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-78)
79. به طورى که تعديل اين تاريخ را معيّن نکردند و به همين قدر اکتفا کردند که در سالهاى کبائس اسفند ٣٠ روز گرفته شود؛ امّا کدام سال کبيسه است معيّن نشده است؛ و به همين علّت بود که در سال ١٣٠٨ نزديک بود که اشتباه شود، چه مطابق معمول واضح بود که سال چهارم بعد از سه سال ٣٠٥- ٣٠٦- ٣٠٧ مى‌بايست کبيسه محسوب شود؛ و حال آنکه در واقع و حقيقت امر مى‌بايستى ساده باشد؛ چون سال ١٣٠٩ سال آخر از دور ٣٣ سالى بوده است؛ و آن را مى‌بايست کبيسه قرار داد؛ و به همين سبب يک تقويم اشتباه ضبط کرده؛ و اسفند ١٣٠٨ را ٣٠ روز دانسته است؛ و اين عمل ايجاب مى‌کند که روز دوّم حمل مطابق با اوّل فروردين شود. و اين اشتباه ناشى از نقص قانونى است که از مجلس گذشته است (گاهنامه ١٣٠٩، سيّد جلال الدّين طهرانى، ص ٧٨) [↑](#footnote-ref-79)
80. مطالبى که از مجلسى شوراى ملّى درباره تغيير تاريخ نقل شده است؛ همگى از روزنامه رسمى کشور شاهنشاهى از صفحات ١٠١٠ تا ١٠١٤، و از صفحات ١٠٥٦ تا ١٠٦٠، راجع به جلسه يکصد و چهل و سوّم، صورت مشروح مجلس صبح سه شنبه، ٢٧ حوت ١٣٠٣ مطابق ٢١ شعبان ١٣٤٢ مى‌باشد. [↑](#footnote-ref-80)
81. و نظير اين تغيير را در ساعات دادند، چون بنا بر دخول ماههاى قمرى که ابتداء آنها [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-81)
82. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] خروج قمر از تحت الشّعاع و رؤيت آن بعد از غروب آفتاب است؛ اوّل هر ماه قمرى از اوّل شب آن شروع مى‌شود؛ و شب هر روز مقدّم بر روز آن است. و بنابراين ساعت ١٢ اوّل غروب و ابتداى دخول شب است؛ و هر ساعتى که بگذرد يک ساعت از شب گذشته است فلهذا در شرع مقدّس وارد است که در ساعت اوّل و يا دوّم و يا سوّم و يا چهارم از شب گذشته، انسان چه تکاليفى را انجام دهد، و اين در صورتى است که مبدأ حساب ساعت را که اوّل شب است ساعت ١٢ يعنى سر دسته قرار دهيم.

    در اينصورت اوّلًا روشن است که چند ساعت از شب ما گذشته است؛ ساعت ٦ يعنى ٦ ساعت از شب گذشته است؛ و ثانياً در سپيدى روز مى‌دانيم که ما چند ساعت روز داريم؛ زيرا ساعت ١٢ يعنى غروب آفتاب و ابتداى شب؛ پس ساعت ٥ در روز مى‌دانيم که ما ٧ ساعت روز داريم؛ و ساعت ٩ مى‌رساند که ما ٣ ساعت روز داريم، و عليهذا ساعت غروب کوک براى تعيين مقدار شب و تعيين مقدار روز بسيار ساده و مفيد است؛ و مسلمان که مى‌خواهد از شب خود استفاده کند و از روز بهره‌مند شود مى‌داند چقدر از شب گذشته است و چقدر به روز باقيمانده است.

    و امّا ساعت‌هاى زَوالى (ظهر کوک) شب و روز را نشان نمى‌دهند؛ آنها فقط نصف شب و نصف النّهار را نشان مى‌دهند؛ در صورتيکه مبدأ کار ما از اوّل غروب است، مبدأ نصف شب به چه درد ما مى‌خورد؟ و علاوه ساعت ١ يعنى يک صبح؛ در حالى که از اوّل شب ما چند ساعت بيشتر گذشته است و ساعت ١ ساعت يک نخواهد بود؛ براى مسلمان صبح عبارت است از اوّل فجر صادق و يا از اوّل آفتاب و از آن به بعد روز او شروع مى‌شود؛ نه از ساعت نصف شب. مبدأ نصف شب براى کسانى است که بين شب و روز و ابتداى هر کدام و انتهاى هر کدام فرقى نمى‌گذارند؛ و فقط اجمالًا ٢٤ ساعت خود را به ٢ تا دوازده ساعت با بمدأ نصف النّهار و نصف اللّيل تقسيم کرده‌اند؛ مانند اقوام غير مسلمان و در اينصورت از ساعت ١٢ شب به بعد متعلّق به فرداى آن روز بوده و نصف از شب بعد از آن روز تا ساعت ١٢ نيز متعلّق به همان روز است. يعنى هر روز تمام، دو نيمه شب در جلو و عقب دارد. فلهذا مى‌گويند: شب سه شنبه و سه شنبه شب. يعنى شب پيش و شب بعد؛ ولى بر اساس ماههاى قمرى که حتماً هر روز يک شب تمام دارد؛ و آن شب پيوسته قبل از آن روز مى‌باشد؛ اشتباهى هم رخ نمى‌دهد؛ شب سه شنبه يعنى شب پيش از روز سه شنبه، و شب چهاردهم رمضان يعنى شب بعد از روز سيزدهم رمضان و هکذا تمام احکام و تکاليفى که براى شب‌ها مقرّر شده است براى شبهاى قبل از روز بوده و ابتداى آن دستورات از اوّل شب است؛ يعنى ساعت ١٢ سر دسته غروب کوک.

    ولى چون ساعت‌هاى ظهر کوک در کشورهاى غربى مرسوم بود، کم کم حکومت‌هاى مسلمانان بر اساس ساعت گرنويچ که زَوالى است، ساعتهاى خود را ميزان کردند؛ و ملّت‌ها نيز رفته رفته از حکومتها پيروى نمودند؛ و براى استماع راديو و غيره که به ساعات زَوالى بود؛ و براى فرستادن أطفال خود به مدرسه؛ و براى رفتن به ادارات؛ ساعتهاى منازل خود را نيز ظهر کوک نمودند. در صورتى که براى آنان از ساعت غروب کوک منافع بيشترى حاصل بود.

    ساعت ظهر کوک را ساعت فرنگى کوک؛ و يا ساعت انگليسى؛ و ساعت غروب کوک را ساعت شرعى مى‌ناميدند. [↑](#footnote-ref-82)
83. بايد دانست که از صدر اسلام تا کنون همه مسلمانان جهان مبدأ تاريخ خود را هجرت رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم از مکه مکرّمه به مدينه طيّبه قرار داده‌اند؛ و اين تصويبنامه‌اى که از مجلسين گذشت، إعلان به خروج از صفّ مسلمين، و جدائى از آنان به عنوان عدم اعتناء به شأن رسول خدا بود. مسعودى در کتاب «التّنبيه و الإشراف» از ص ١٩٥ تا ص ٢٤٠ آورده است که مسلمانان از هجرت به بعد براى هر يک از سنوات به مناسبت واقعه مهمّى که در آن سنه واقع شده است آن سال را به آن ناميده‌اند و آن نام، عَلَم براى آن سال شده است. سال هجرت را سنة الهجرة گفتند. سال دوّم را سنة الامر، سال سوّم را سنة التمحيص. سال چهارم را سنة التّرفيه. سال پنجم را سنة الاحزاب. سال ششم را سنة الاستئناس. سال هفتم را سنة الاستغلاب. سال هشتم را سنة الفتح. سال نهم را سنة ... و سال دهم را سنة حجّة الوداع و سال يازدهم را سنة الوفاة. و در ص ٢٥٢ گويد: در سنه ١٧ يا ١٨ عمر با اصحاب رسول الله درباره تاريخ مشورت کرد که مبدأ تاريخ مسلمين چه باشد؟ آراء و نظريّه‌ها بسيار شد. حضرت أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب فرمودند: مبدأ روزى باشد که رسول الله هجرت کرد و زمين شرک را ترک فرمود. همين سال را مبدأ گرفتند ولى تاريخ را از اوّل محرّم قرار دادند که قبل از آمدن پيامبر به دو ماه و دوازده روز بود و دوست داشتند مبدأ تاريخ از اوّل سال باشد. [↑](#footnote-ref-83)
84. علّامه وحيدى فرزند آقا شيخ أبو القاسم رئيس العلماء کرمانشاهى و از نوادگان مرحوم آية الله آقا محمّد باقر وحيد بهبهانى است. خود از طلّاب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتيد مبرّزى همچون آقا ضياء الدّين عراقى است؛ گويند اجازت متعدّد اجتهاد از علماء دريافت نموده است؛ در سنه ١٣١٤ شمسى که به دستور رضا شاه مجالس ميهمانى زن و مرد تشکيل مى‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزء مدعوين بودند. ميزبان منزل آقا سيّد اصغر شاه بود؛ و در حالى که رئيس نظميّه و بسيارى از مدعوين با خانمهايشان بدون حجاب در اين منزل حضور پيدا کردند؛ علّامه وحيدى که از علماء به شمار مى‌رفت و به لباس روحانيّت و اهل علم ملبّس بود با خانمش وارد شد و و يک قصيده طولانى در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن اينست: «به شرع احمد مرسل حجاب لازم نيست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحى در مدح پهلوى بيان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فُکل و کراوات و زُنّار بست و ريش تراشيد؛ و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوى دريغ نکرد؛ و از آخوندهاى دربارى شد و سالها سناتور و وکيل بود تا بالاخره نتيجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهى بر سرش فرود آمد. وَ لا يَزالُ الَّذِينَ کفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا قارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللهِ إِنَّ اللهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (آيه ٣١ از سوره ١٣: رعد) وحيدى در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصى‌هاى بسيار کرد؛ و دين و مذهب و شرف را به دنيا فروخت؛ و از زمره گدايان و خوشه چينان سفره خونين حکام جور درآمده تا بالاخره حسرت زده در مقابل تير غيب الهى قرار گرفت. خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِک هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ يکباره سرازير دوزخ شد و با مواليان خود محشور شد؛ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ اين سزاى دنيوى است ببين تا جزاى اخروى چه باشد (وَ لَوْ لَم يَکنْ إلَّا المَوْتُ لَکفَى، کيْفَ وَ مَا بَعْدَ المَوْتِ أَعْظَمُ وَ أَدهَى). [↑](#footnote-ref-84)
85. آيه ٢٠٧، از سوره ٢: بقره. [↑](#footnote-ref-85)
86. آيات ٢٠٤ تا ٢٠٦، از سوره ٢: بقره. [↑](#footnote-ref-86)
87. «الغدير» ج ٢، صد ١٠١، از «تاريخ طبرى» ج ٥، ص ٢٢٩، و «کامل بن أثير» ج ٣، ص ١١٧، و «شرح ابى أبى الحديد» ج ٢، ص ٢٤. [↑](#footnote-ref-87)
88. آيه ٦٧، از سوره ٢١: انبياء. [↑](#footnote-ref-88)
89. آيه ٢٤، از سوره ١٠: يونس. [↑](#footnote-ref-89)
90. آيه ١٧، از سوره ٤١: فصلّت. [↑](#footnote-ref-90)
91. مرحوم مطهّرى در پنجم جمادى الثانية سنه ١٣٩٩ به شهادت رسيد. مطابق ١٢ ارديبهشت ١٣٥٨. [↑](#footnote-ref-91)
92. رحلت ايشان در صبح يکشنبه هجدهم محرّم الحرام يکهزار و چهارصد و دو هجريّه قمريه سه ساعت به ظهر مانده واقع شد و براى اطّلاع اخبار و ابرار از ساير شهرستانها مراسم تشيّع و تدفين به روز بعد موکول شد. [↑](#footnote-ref-92)
93. مرحوم مدرّس در بيست و هفتم ماه رمضن، سنه ١٣٥٦ به شهادت رسيد. مطابق ١٠ آذرماه ١٣١٦. [↑](#footnote-ref-93)
94. شهادت مرحوم شيخ فضل الله نورى در ١٣ رجب سنه ١٣٢٧ در ميدان سپه تهران واقع شد. [↑](#footnote-ref-94)
95. درباره عيد غدير در «فروع کافى» طبع مطبعه حيدرى ج ٤، ص ١٤٩، محمّد بن يعقوب کلينى از سهل بن زياد، از عبد الرحمن بن سالم، از پدرش روايت کرده است که او گفت: از حضرت جعفر بن محمّد عليهما السّلام پرسيدم: آيا براى مسلمانان غير از جمعه و عيد أضحى و عيد فطر، عيدى است؟ فرمود: آرى! عيدى هست که از جهت احترام از آنها أعظم است! گفتم: فدايت شوم! آن کدام عيد است! فرمود: روزى است که رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم در آن روز أمير المؤمنين عليه السّلام را نصب نمود و گفت: مَن کنتُ مَولاهُ فَعَلِىُّ مَوْلَاه. من گفتم: آن چه روزى است؟ فرمود: وَ ما تَصْنَعُ بِالْيُوْمِ؟ إنَّ السَّنَة تَدورُ؛ وَ لَکنَّهُ يَوْمُ ثَمانِيَةَ عَشَرَ مِنْ ذِى الْحَجَةِ تا آخر روايات که اعمال روز عيد را از ذکر خدا و روزه و عبادت و ذکر محمّد و آل محمّد، بيان مى‌کند. بارى چون سائل مى‌خواهد روز غدير را به حسب فصول و ماههاى شمسى بداند، حضرت او را منع مى‌کنند و مى‌گويند: مناط و ميزان تعيين روزها و اعياد و غيرها با شهور قمريّه است نه شمسيّه. و عيد غدير روز هجدهم ذى حجّه است. وليکن بر حسب شهور شمسيّه روز مشخصّى نيست. زيرا پيوسته روزها در سال مى‌گردد و هر روز ماه قمرى در يک روز خاصّ از ماه شمسى قرار در يک روز خاصّ از ماه شمسى قرار نمى‌گيرد بلکه پيوسته دور مى‌زند و گردش مى‌کند. مثلًا يک روز عيد غدير در بهار و برج حمل است و يک روز مثلًا در تابستان و برج سرطان و يک روز در پائيز و برج قوس و هکذا. و چون مدار امور شرعيّه و حساب با شهور قمريّه است؛ دانستن و تطبيق آن با شهور شمسيّه، فائده‌اى ندارد. و لهذا به سائل گفتند: وَ ما تصنع باليوم؟ ان السَّنة تدور و لکنّه يوم ثمانية عشر من ذى الحجة [↑](#footnote-ref-95)
96. سالهاى رومى مرکب از دوازده ماه بدين ترتيب است: [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-96)
97. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] تشرين اوّل ٣١ روز، تشرين ثانى ٣٠ روز، کانون اوّل ٣١ روز، کانون ثانى، ٣١ روز، شُباط ٢٨ روز و در سالهاى کبيسه ٢٩ روز، آذار ٣١ روز، نيسان ٣٠ روز، أيار ٣١ روز، حزيران ٣٠ روز، تموز ٣١ روز، آب ٣١ روز، ايلول ٣٠ روز.

    تعديل تاريخ رومى به تاريخ ژولين است، و همچنين کبيسه آن در هر ٤ سال يک بار است که در آخر شُباط افزوده مى‌شود و بنابراين در سالهاى کبائس ٣٦٦ روز مى‌باشد.

    سالهاى مسيحى قَيصرى از نقطه نظر مقدار ماهها و کبائس عيناً مانند سالهاى رومى است، با اين تفاوت که مبدأ سال را اوّل ژانويه ٧٥٤ از بناى شهر رمه قرار داده؛ و تولّد مسيح را در ٢٥ دسامبر دانسته است.

    سالهاى اين تاريخ بدين ترتيب عيناً مانند تاريخ رومى سير مى‌کند؛ و معروف به تاريخ ژولين است:

    ژانويه ٣١ روز، فوريه ٢٨ روز و در کبيسه ٢٩ روز، مارس ٣١ روز، آوريل ٣٠ روز، مَه ٣١ روز، ژوئن، ٣٠ روز، ژوئيه ٣١ روز، اوگست ٣١ روز، سپتامبر ٣٠ روز، اکتبر ٣١ روز، نوامبر ٣٠ روز، دسامبر ٣١ روز.

    و همانطور که ملاحظه مى‌شود فقط نام اين ماهها با ماههاى رومى تفاوت دارد، و فى مقدارش مساوى است چون ژانويه که بين ماه اوّل و ماه دوّم زمستان است؛ مطابق با کانون ثانى است و فوريه همان شباط است و به همين ترتيب.

    در اين تاريخ که تاريخ ژولين است همانند تاريخ رومى سال را سيصد و شصت و پنج روز و شش ساعت مى‌گيرند ٢٥/ ٣٦٥ روز فلهذا فقط هر ٤ سال يک بار کبيسه پيدا مى‌کنند.

    تاريخ مسيحى گرگوارى چون سال حقيقى شمسى با سال شمسى ژولين اختلاف داشت؛ نتيجه اين شد که در هر ١٢٠ سال يک روز تاريخ به عقب رفت. فلهذا پاپ گرگوار با کمک منّجم ايتاليائى: ليليو بدين طريق تصحيح کرد، که علاوه بر ٤ سال يکبار که کبيسه مى‌گيرند، در هر چهارصد سال سه روز کسر کنند. بدين طريق که در رأس هر صد سال که مى‌بايد آن سال را کبيسه کنند، نکنند و سه مرتبه يعنى در [ادامه در صفحه بعد] [↑](#footnote-ref-97)
98. [ادامه تعلیقه صفحه قبل] رأس سه صد سال کبيسه نکنند، و در رأس صدة چهارم مطابق معمول کبيسه کنند. و تا زمان گرگوار که تاريخ ١٠ روز عقب رفته بود و مردم ٥ اکتبر مى‌دانستند او دستور داد تا تاريخ را ١٥ اکتبر کنند. و از آن به بعد تاريخ گرگوارى مشهور شد؛ و تاريخ ژولين منسوخ شد؛ و امروزه تمام مسيحيان دنيا تاريخ خودشان را گرگوارى محاسبه مى‌کنند.

    در تاريخ هجرى شمسى که مبدأ آن هجرت رسول الله است؛ و سالهاى آن شمسى حقيقى و ماههاى آن که بروج شمسى است مطابق حرکت زمين در بروج دوازده گانه منظم گرديده که از ٣٢ روز بيشتر و از ٢٩ روز کمتر نيست بدين طريق:

    حَمَل ٣١ روز، ثَوْر، ٣١ روز، جَوزا ٣٢ روز، سَرَطان ٣١، رأسَد ٣١ روز، سُنبلَه ٣١ روز، ميزان ٣٠ روز، عَقْرب ٣٠ روز، قَووس ٢٩ روز، جَدْى ٢٩ روز، دَلْ ٣٠ روز، حُوت ٣٠ روز، اوّل سال هجرى شمسى هميشه اول اعتدال ربيعى است.

    و تعديل اين تاريخ براى ضبط کبائس، همان تعديل تقويم ملکشاهى است که خواهد آمد.

    و تاريخ شمسى يزدگردى مبدأش جلوس يزدگر سوّم آخرين پادشاه سامانى است، که در سال يازدهم از هجرت بوده است. سالهاى اين تقويم تقريبى است چون سال ٣٦٥ روز حساب شده فلهذا هر چهار سال يک روز تاريخ به عقب مى‌رود بدين ترتيب:

    فروردين ٣٠ روز، ارديبهشت ٣٠ روز، خرداد ٣٠ روز، تير ٣٠ روز، مرداد ٣٠ روز، شهريور ٣٠ روز، مهر ٣٠ روز، آبان ٣٠ روز، آذر ٣٠ روز، دى ٣٠ روز، بهمن ٣٠ روز، اسفند ٣٠.

    و پنج روز به اسم اندرگاه، به آخر اسفند و يا آبان اضافه مى‌کردند که همان خمسه مسترقّه مى‌باشد.

    و تاريخ جلالى ملکشاهى همان تقويمى است که به مساعد حکيم عمر خيّام درست شد؛ و علّت اين بود که تا آن تاريخ که دوران حکومت ملکشاه بود، تاريخ شمسى يزدگردى معمول بود؛ و چون بواسطه نقص حساب هر چهار سال يک روز به عقب رفته بود، فلهذا تعداد اين ماهها را مانند تاريخ يزدگرى گرفتند و خمسه را در آخر اسفند اضافه کردند؛ و براى نقص و ضبط کبائس دور ٣٣ سالى قائل شدند که در هر ٣٣ سال، هشت سال کبيسه نمايند؛ يعنى در هر رأس سال چهارم يک بار، و در آخر ٤ سال پى در پى ساده، و در رأس سال پنجم کبيسه کنند؛ و با اين تقويم تا مدّت ششهزار سال نقص وارد نمى‌شود.

    تاريخ شمسى باستانى را که در دوره پنجم مجلس رسمى کردند؛ ششماه اوّل را از فروردين هر يک ٣١ روز، و پنج ماه دوّم را هر يک ٣٠ روز، و ماه اسفند را ٢٩ شمردند؛ و در سالهاى کبيسه اسفند را ٣٠ روز قرار دادند. [↑](#footnote-ref-98)
99. (آيه ٣٠ از سوره ٣٠: روم) [↑](#footnote-ref-99)
100. «خداوند مرا بر تبليغ شريعت آسان و سهل التّناولى برانگيخت.» [↑](#footnote-ref-100)
101. گفتار رسول خدا صلّى الله عليه و آله و سلّم است که شيعه و سنى روايت کرده‌اند: حلال محمد حلال است که تا روز قيامت و حرام محمد حرام است تا يوم القيامه». [↑](#footnote-ref-101)
102. و روى همين اساس است که شيخ طبرسى در تفسير «مجمع البيان» طبع صيدا، ج ٢ ص ٢٨ پس از تفسير اين آيه مبارکه گويد: و فى هذه الآية دلالة على أنّ الاعتبار فى السِّنين بالشّهور القمريّه لا بالشّمسيّة، و الاحکامُ الشَّرعيّة مُعلّقةٌ بها. و ذلک لِما علم الله سبحانه فيه من المصلحة، و لسهولة معرفة ذلک على الخاصّ و العامّ: «و در اين آيه دلالت است بر اينکه معتبر در شريعت خداوندى ماههاى قمرى است نه ماههاى شمسى؛ و احکام شرعيّه منوط و مربوط به ماههاى قمرى است. و اين به جهت آنست که خداوند سبحانه مى‌دانسته است که در آن مصلحتى است، و نيز به جهت آسانى شناسائى آن براى خواصّ و براى عامّه مردم. [↑](#footnote-ref-102)
103. «هر کس که به او ثواب و پاداش بر عملى ابلاغ شود؛ و آن کس به جهت دريافت آن ثواب، آن عمل را به جاى آورد، آن ثواب به او داده خواهد شد؛ و اگرچه واقع امر، طبق آن ابلاغى که شده نبوده باشد.» [↑](#footnote-ref-103)